از پرویز تا چنگیز

استیلای عرب تا استیلای مغول در ایران

بقلم

حسن تقی زاده

در طهران در مطبعهٔ مجلس طبع شد

دیماه ۱۳۰۹ ـ شهریور ماه ۱۳۱۰

از خوانندگان محترم این رساله تمنا دارد قبل از مطالعه اغلاط ذیل را که مهم و مخل بمعنی است تصحیح و بعد مطالعه فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۷	فرسخ	فرسخی
۲	۱۶	حجر مماسر	حجر و مماسر
۱۱	۲۵	بالاشه	بالاشیه
۲۲	۲۱	قسمت سوریه	قسمت جنوبی سوریه
۱۵	۶	نبطان	نبطیان
۲۱	۱۷	ذی القعده	ذی الحجّه
۳۱	۱۲	قوس وقزح	قوس قزح
۵۲	۱۲	جمادی الاخر	جمادی الاخره
۶۵	۱	کوفه وهواخواه	کوفه هوا خواه
۶۷	۱۷	ناخوشیهای	ناخوشیها
۷۰	۱	عبداللّه	عبیداللّه
۷۰	٤	مخصوصاً	جنّی
۷۰	۲٤	بها	آنها
۷۵	۲	زیاد	زبیر
۷۷	۲۶	یونانی	ایرانی
۷۸	۱	اسلام	سلطنت اسلام
۷۸	۸	گرید	گوید
۷۸	۹	و اکنون	که اکنون

اغلاط ذیل نیز اگر چه واضح است ولی محض تکمیل تصحیح درج میشود:

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱	(جمع زنادقه)	(جمع = زنادقه)
۸	۲	(الاحساء)	(الاحساء)
۸	۱۰	شاه	شام
۱۱	۱۷	کالوس	کالوس
۱۷	۱	کرح	کرخ
۲۰	۱٤	کویر نفود نفود	کویر نفود
۲۲	۱٤	جبلة ان	جبلة بن
۲۳	۲۳	اصلا	اصلاً
۲٤	۵	ودوباره	دوباره
۲٤	۶	ساخت ،	ساخت
۲۵	۱۹	میشدند	میشد
۲۸	۱۳	غرم	هرم
۲۹	۱۶	مکّه	مکّه
۲۹	۲۸	در ابتداء	در ابتدا
۳۰	۲٤	المطّلب	المطّلب
٤۰	۱۹	محوس	مجوس
۵۲	۲۸	اخه	اخیر
۵۲	۲۸	بوران	بوران
۵۲	۲۹	ارر	آزر
۵۲	۲۹	دکر	ذکر
۶۰	۲۱	تموده	نموده
۶۳	۱۲	خلقای	خلفای
۷۱	۱۸	آفریقا	آفریقا
۷۷	۱	فشون	قشون

در تابستان و پائیز ۱۳۰۷ هجری شمسی که دورهٔ تقنینیهٔ مجلس ملّی ششم خاتمه یافته ودورهٔ نمایندگی اینجانب هم بپایان رسید وچند ماهی فراغت ازامور سیاسی وملّی یا مشاغل دولتی دست‌داد وزارت جلیلهٔ معارف تقاضانمودند قسمتی ازتاریخ ایران را که عبارت ازدورهٔ اسلامی آن تاامروز باشد اینجانب بنحو ایجاز برشتهٔ تألیف آورده وبرای مدارس متوسّطه کتابی ترتیب دهم قسمت اوّل تاریخ ایران تا ظهور اسلام برای همین منظور وباز بتقاضای وزارت معارف بقلم دانشمندانهٔ آقای پیرنیا محوّل شده بود و درواقع تتمّهٔ آن رشته تا عهد کنونی بایستی تکمیل شود .

اینجانب بالاختصاص اهل این کار نبوده ونیستم ولی ردّ تقاضای مبنی برحسن ظنّ را جایز ندیده و باین کار مبادرت نمودم بدبختانه مشاغل بعد رشتهٔ این تألیف را گسیخت و اینجانب بزودی حس کردم که اتمام این امر برای من میسّر نخواهد گردید معذلك چون امید اتمام قسمتی از آن اقلاً (از ظهور اسلام تا استیلای مغول) میرفت لذا وزارت معارف اتمام قسمت بعد یعنی از ایلغار مغول تا این عصر را بیکی از فضلای دانشمند که اهل این کار و مرد این میدان بود محوّل داشتند ولهذا اینجانب باتمام قسمت اوّل دورهٔ اسلامی که هم اکنون ازنام آن از « پرویزتاچنگیز » موضوعش نمایان است پرداختم .

کمال تأسّف و بلکه شرمساری دارم که مشاغل متوالیه امید اتمام این قسمت ازکار را نیز از من سلب نمود و چون جز چند جزوی برشتهٔ تحریر نیامده بود آن اوراق ناقص و ابتر را بی فایده پنداشته و دور انداختم یعنی در جزو اوراق متروکه بر طاق نسیان گذاشتم .

درین اواخر روزی دوست صدیق و قدیم من آقای پرویز صاحب کتابخانهٔ « طهران » درضمن صحبت ازین کار گذشته این جانب را تشویق به نشر آن اوراق نموده واظهار داشتند حاضرند ولو ناقص باشد خودبخرج خودشان آن را منتشر سازند اینجانب ازین مطلب امتناع و بلکه استیحاش داشتم و روا نمیدانستم که چند ورق پراکنده و بی سامان که حکم مقدّمه را دارد بشکل رسالهٔ مستقلّ ناقصی طبع و نشر شود و رغبت و تحریص آقای پرویز را حمل بر عدم اطّلاع از درجهٔ نقصان آن اوراق و ظنّ اینکه هرچه باشد خود قسمت کاملی دارای اوّل و آخر است مینمودم لکن پس از پیدا کردن اوراق و ارائهٔ بایشان باوجود آنکه مشاهده کردند که جز چند ورق پاشیده چیزی نیست باز در نشر آن اصرار نمودند و وجود ناقص را به از عدم فرض کرده باز پوشانیدن کسوت طبع را بر آن اوراق بر دور انداختن آنها مرجّح دانستند .

واضح است که اینجانب مضایقه نمیتوانستم داشته باشم وباوجود احساس شرمندگی ونالایق بودن چند ورق مسودّه بحلیهٔ طبع معذلك از انجاح تقاضای ایشان خودداری نکردم و بلکه باید شکر سعی جمیل وحسن ظنّ ایشانرا نیز بگویم که اگر رسالهٔ « از پرویز تاچنگیز » چنانکه مدلول نام آن است نبوده و « تاچنگیز » نرسیده سهل است بلکه جز تا اواخر عهد بنی امیّه و اوائل عبّاسیان نمیرسد معذلك هرچه است ودر قالب طبع ظاهر میشود باز اقلاً « از پرویز » است

قلهك ۱۴ مرداد ۱۳۱۰ حسن تقی‌زاده

از نشریات کتابخانهٔ طهران

از پرویز تا چنگیز

استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران

بقلم

حسن تقی زاده

در دیماه ۱۳۰۹ طهران مطبعهٔ مجلس بطبع رسیده

اوضاع ایران

و ممالك مجاور در موقع ظهور اسلام

معنی ظهور اسلام عبارت است از آنچه باصطلاح دینی اسلامی بعثت حضرت محمّد بن عبداللّه صلّعم مینامند که در حدود ۱۳ سال قبل از هجرت آنحضرت از مکّه بمدینه که مبدأ تاریخ ما است وقوع یافته یعنی در آن سال آنحضرت در مکّه اظهار رسالت کرده و بدعوت مردم بدین خود که اسلام نامید شروع فرمود . تاریخ این واقعه مطابق است با سال ۶۰۹ از میلاد مسیح و سال ۴۳۷۰ از تاریخ یهود وسال ۹۲۱ اسکندری .

چنانکه ازتاریخ قدیم ایران دیده میشود دولت ایران بعد ازسلطنت انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ مسیحی) رو بانحطاط وضعف واختلال گذاشت . ازطرفي جنگهای صد سالهٔ ایران و روم که ازموقع جنگ قباد اوّل (پدر انوشیروان) با یوستینیان درسنهٔ ۵۲۷ مسیحی تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸ مسیحی) با فاصله های کم اشتعال داشت هر دو دولت را و مخصوصاً ایران را که پایتخت آن بدبختانه بعرصهٔ جنگها نزدیك بود ازهر حیث وخاصّه ازجهت آبادی و اقتصاد بسیار ضعیف ساخته بود و ازطرف دیگر پیدا نشدن پادشاه با عرضه ومقتدر وعادلی بعد از انوشیروان و ضعف اراده و اخلاق وبی لیاقتی سلاطین اخیر امور داخلی مملکت را مختلّ نموده بود . اگر چه خسروپرویز در جنگهای خود با دولت روم فتوحات نمایانی کرد و نه تنها ازفرات تا سواحل سوریّه و فلسطین ومصر تا حدود لیبي (۱) و جنوب آسیای صغیر وکیلیکیّه (ولایت آطنهٔ حالیّه) وقیصریّه را فتح کرد بلکه قشون اوتاساحل بوسفور (کالسدون = قاضی کوی امروز) نیز رسید ولی این فقره بیشتر بواسطهٔ ضعف سلطنت روم و منفور بودن فوکاس پادشاه آنجا و اختلافات داخلي و مذهبي شدید در آن مملکت بود وچون پایهٔ کشور ستانی پرویز بر مبانی استوار مملکت داری و نظم و عدالت و قدرت داخلی متّکی نبود بواسطهٔ شکست فاحشی که متعاقب این فتوحات پیش آمد سستی و یأس و اختلال و انحطاط دراخلاق

---

(۱) درفیوم خیلی ازآثار حکومت ایرانیان ازعهد پرویز مخصوصاً درهم های سکّهٔ آن پادشاه ازسنهٔ ۶۱۷و۶۱۸ مسیحي وقریب صد فقره اسناد بزبان پهلوی پیدا شده است .

عمومی وقوای روحانی حالت مملکت را بدرجاتی بد تر از موقع جلوس آن پادشاه تنزّل داد و قشون روم که بعد از جلوس هرقل پیش رفته وتا دستگرد مقرّ خود پرویز وحوالی طیسفون (مدائن) رسیدند ضعف باطنی ایرانرا آشکار ساختند.

یکی از بد ترین اسباب اختلال امور و هرج ومرج اوضاع ایران قتل عامّ شاهزادگان ساسانی بود بدست قباد دوّم (شیرویه) در سنهٔ ٦٢٨ مسیحی (سال هفتم هجرت) این پادشاه سخت دل هم پدر خود وهم تمام برادران خود را که باختلاف از ١٥ تا ٤٠ نفر نوشته اند و درواقع همهٔ مردان جوانی را ازشاهزادگان که ممکن بود بسلطنت برسند کشت و این فقره یکی ازبدبختیهای بزرگ این مملکت بود چه درآن عهد مملکت بی سر مانند قشون بی سردار بود خاصّه درایران که مردم آن سلطنت وتاج وتخت را حقّ خانوادهٔ ساسانی میدانستند وهرکسیرا که از آن خاندان نبود و بسلطنت می نشست غاصب میشمردند وبا او یکدل نبودند پس وقتیکه شیرویه اولاد ذکور خانوادهٔ سلطنت را ازمیان برد وخود پس از هفت ماه سلطنت مرد بطوری امر سلطنت مشوّش شد که درعرض چهار سال دوازده پادشاه از مرد و زن و هرکدام از چند روز تا چند ماه بتخت نشستند و در نتیجهٔ شورش یا سوء قصد کشته یا معزول شدند ودرهمین اوقات دامنهٔ فتوحات عرب تا حدود ایران بسط پیدا میکرد.

بعضی اسباب وعوامل طبیعی نیز که درهمان اوقات دست بهم داده ومزید برعلّت شدند دخالت مهمّی دربر افتادن و درهم شکستن دولت ایران داشتند مانند طاعون هولناکي که در سال ٦٢٨ مسیحی (سال هفتم هجری) در ایران ومخصوصاً در حوزهٔ پایتخت چنان کشتار وحشت انگیز کرد که بقولی نصف وبقولی دیگر ثلث نفوس مملکت را فانی نمود و صد هزاران مردم را بخاك هلاك انداخت و همچنین طغیان عظیم دجله و فرات در سال ٦٢٧ مسیحی (سال ششم هجری) که در تاریخ آن خطّه نظیر نداشته و پس از شکستن سدّ ها خاك عراق را چنان فرو گرفت که اکثر اراضی مملکت زیرآب رفت و مخصوصاً میان موقع حالیّهٔ بصره وکوفه باطلاق وسیعی باسم بطیحه بوجود آمد که چند قرن بهمان حال باقي ماند. این سیل خرابی زیاد بمملکت وارد آورد و رخنهٔ حاصل از آن بقدری بزرگ بود که دولت از تدارك آن و احداث سدّ های جدید عاجز ماند خصوصاً که بلایای پی در پی بعد از ٢٥ سال جنگ دائمی مملکت را از تاب وتوان انداخته و حالت اقدامات بزرگ وپر خرج (١) برای آن نگذاشته بود.

---

(١) در زمان ولید خلیفهٔ اموي مخارج تعمیر سدّ های خراب شدهٔ فرات و دجله را بسه میلیون درهم تخمین کردند وخلیفه بواسطهٔ سنگینی مخارج حاضر نشد باینکار اقدام کند.

یکی دیگر از اسباب شکست و انقراض دولت ایران خبط عظیم سیاسی بود که پرویز در برانداختن سلطنت عربی حیره نمود . این دولت که پادشاهان آن از بنی لخم بوده و بدین جهت سلسلهٔ لخمیها خوانده میشود و گاهی هم بواسطهٔ تعدّد پادشاهانی که اسم مُنذر داشتند مناذره نامیده میشود بیشتر از سه قرن در مملکت وسیعی که در مغرب کلده از ساحل غربی فرات تا بادیهٔ شام و صحرای عربستان ممتدّ بود حکمرانی میکرد و در زیر حمایت دولت ایران بود مخصوصاً در جنگهای ایران با روم همواره کمك مهمّی بایران میداد و بالاتر از همه آنکه سدّ حائلی (١) میان ایران و اعراب صحرای عربستان بود . منقرض ساختن این دولت باجگذاردر سنهٔ ٦٠٢ مسیحی بواسطهٔ قتل نعمان بن منذر آخرین امیر حیره بحکم خسرو پرویز ایران را از سمت جنوب غربی بی مدافع گذاشته و معرض هجوم اعراب بدوی ساخت .

بد بختی دیگر آنکه پایتخت ایران هم از جنوب وسطی یعنی فارس بحوالی سر حدّات جنوب غربی مملکت یعنی خاك قدیم بابل منتقل شده بود و باینجهت هم بخطر روم وهم بتاخت و تاز عرب نزدیك بود و واضحست که در آن زمان از دست رفتن پایتخت و فرار پادشاه چقدر موجب پریشانی و یأس مملکت میشد . اگر پایتخت درداخلهٔ ایران بود انقراض دولت باین سهولت ممکن نبود و مخصوصاً این نزدیکی پایتخت بحدود روم در آسیای صغیر وشامات واشتغال دائمی بتصادم با روم وعطف توجّه عمده بآنطرف اغلب باعث غفلت از حدود شرقی میشد وبهمین جهت ظهور اتراك درمشرق ایران درحدود ٥٦٠ مسیحی و اتحاد آنهابزودی با دولت روم بر ضدّ ایران نیز یکی از عوامل مزید ضعف گردید .

اوضاع روحانی مملکت نیز بهتر از اوضاع سیاسی ونظامی و اقتصادی وصحّی آن نبود . ضعف باطنی امر دولت ساسانی عمده ناشی ازشدّت تعصّب واستبداد بود . آزادی افکار وجودنداشت وپیروان عقاید مذهبی غیرازمذهب زردشتی ازطرف موبدان ودولت متعصّب بسختی تعقیب میشدند وحکومت مجری احکام علمای روحانی بود . این تعصّب چه برضدّ ادیان دیگر مانند دین عیسوی و یهودی وچه برضدّ مذاهب وطریقه های منشعب ازدین زردشتی کمتر ازتعصّب خلفای عبّاسی وسلاطین سلجوقی نبود . واضحست که وقتیکه جمعی از مردم مملکت در خفا دین دیگری داشته و در ظاهر مجبور به تقیّه باشند و با قتل و زجر تعقیب شوند وطن دوستی آنها خیلی ضعیف میشود و با دولت خود یکدل نمیشوند و بلکه در عهد قدیم خصومت باطنی نیز پیدا میکردند واین کینه در موقع جنگ با خارجه مورث ضرر سیاسی برای مملکت میگردد درواقع چنان مملکتی

(١) état tempon

مزاج سالم ندارد و پر ازعلل و امراض باطنی است و مخصوصاً اگر عدّهٔ مردمیکه از اهل مملکت مذهب دیگری غیر از مذهب رسمی دارند زیاد باشد ضعف باطنی آن مملکت باعلی درجه میرسد و بحقیقت دولت در داخله صد هزاران دشمن کینه جو دارد که مترقّب فرصت برای قیام هستند . برای چنین دولتی جنگ با خارجه خطرناك است .

در اواخر سلطنت ساسانیان ازطرفی دین مسیحی درمیان ملّت ایران رخنه کرده بود وایرانیان عیسوی مذهب در داخله زیاد بودند و چون موبدان و اعیان و اغلب خود سلاطین هم بانواع شکنجه ها اشخاصیرا که باین دین گرویده بودند و مرتدّ شمرده میشدند دنبال میکردند(۱) دل این جمع که آزادی درکیش خود نداشته و درفشار بودند با دولت مسیحی روم بود و بهمین جهت هم دولت ایران آنها را دوست دشمن خارجی شمرده بر شدّت معامله میافزود و شاید یکی از اسباب انقراض سلطنت ملوك حیره در دست ایران تنصّر نعمان بن المنذر آخرین پادشاه لخمی بود که شاید هم بهمین جهت اطمینان دولت ایران از مقاومت او در مقابل روم سلب شد و همچنین عصیان پی درپی ارمنستان و همدستی آن ملّت با روم درجنگهای ایران و روم سببی جز دشمنی دولت ایران با دین مسیحی نداشت خصوصاً درعهد خسرو پرویز که دولت ایران بواسطهٔ اقدام بسیار تند خود در خراب کردن بیت المقدّس و ضبط چلیپای مقدّس و آوردن آن با خلیفهٔ بزرگ نصاری درآن شهر بایران غیظ ونفرت تمام عالم مسیحی را باعلی درجه تحریك کرده وتوهین عظیمی بدین عیسوی وارد آورده بود .

بدیهی است که پس از سر زدن چنین عملی از دولت ایران عیسویان ایرانی ممکن نبود با آن دولت یکدل باشند و شاید نهضت رومیها در زیر ادارهٔ هرقل و جان فشانی آنها در جنگهای بعد که سبب فتح آنها و شکست خسرو شد هم بیشتر ناشی از این هیجان شدید تعصّب آمیز گردید و نیز شاید خلع و گرفتاری خسرو پرویز بدست شیرویه پسر او اززنش مریم که دختر امپراطور روم موریسیوس بود بهمدستی یکی ازملاکین متموّل سریانی مسیحی شمتا نام نیز اصلاً تااندازهای ناشی ازهمین اشتداد کینه میان مسیحیان وآن پادشاه بود .

ازطرف دیگر مانویان که مؤسّس مذهبشان درسنهٔ ۲۷۴ مسیحی بحکم بهرام اوّل بدار زده شد نیز بغایت ناراضی بودند . مخصوصاً موبدان زردشتی این فرقه را بشدّت دنبال میکردند بطوریکه بهیچوجه آزادی در مذهب خود نداشتند . مانویان در دورهٔ اسلامی و میان مسلمین

(۱) شرح تعقیب مسیحیان درایران درروایات شهداء نصرانیت یا مقتلهای سریانی معروف به Actes des martyres ثبت است .

زنادیق (جمع زنادقه) نامیده میشدند و از تضییقاتی که در آن دوره (شاید باز بتحریك زردشتیان) بر آنها وارد میآمد میتوان قیاس کرد که حال آنها در عهد ساسانیان متعصّب و حامی مذهب رسمی زردشتی چه بوده است.

مزدکیان که زخم دلشان در آن عصر یعنی ظهور اسلام تازه تر بود و قرنی پیش از قتل عام همکیشان آنها و خود مزدك در ایران نگذشته بود نیز از مخالفین دولت بودند. این فرقه که ظاهراً در عدد زیاد هم بودند درخفا مذهب خود را نگاهداری میکردند بطوریکه حتّی پنج قرن بعد هم در بعضی نواحی ایران وجود داشتند.

زروانیان و گیومرثیان وسایر فرق زردشتی نیز درمملکت وجود داشتند اگر چه از مجادلهٔ مذهب رسمی با آنها و یا با بودائیان ویهود اطّلاع زیادی در دست نیست این اختلافات و نفاق باطنی که نتیجهٔ استبداد و تعصّب بود هم در ضعف بنیهٔ مملکت کمتر از سایر عوامل تأثیر نداشت. وهم مزید برضعف سیاسی و نظامی و خستگی ازجنگ طولانی و پریشانی مالی و بلایای طبیعی از طاعون و سیل و انحطاط اخلاقی شده عرصه را بر حملات خارجی صاف نمود.

در چنین حالتی بود که مجاهدین پر شور وجان نثار وسخت جان وقناعت کار و دلیر عرب بحدود جنوب غربی ایران حمله ور شدند.

مملکت روم

روم شرقی که از طرف آسیای صغیر و سوریّه و قفقاز و ارمنستان با ایران همسایه بود یگانه حریف و رقیب بزرگ مملکت ایران بود. این دو دولت بزرگترین دول دنیای تاریخی آن عهد بوده و بدبختانه دائماً با هم در جنگ وجدال بودند و این جنگها هر دو طرف را ضعیف نموده و ناتوان کرد مخصوصاً اوضاع روم از حیث مالیّه خیلی مختلّ گشته بود.

یوستینیان (٥٢٧ ــ ٥٦٥ مسیحی) که معاصر انوشیروان بود امپراطور نامداری بود ولی اقدامات بی تناسب و پر مدّعای او مملکت را زیر بار مخارج سنگین و مالیات طاقت فرسا زبون ساخته بود و پس از او بلافاصله ضعف مملکت نمودار گردیده و از هرطرف معروض هجوم ملل خارجه شد لمباردها ایطالی را گرفتند. آوارها وسلاوها بر ولایت بالکان استیلا یافته مملکتی بنا نمودند. ایران نیز از طرف مشرق حمله آورد و باستثنای دورهٔ صلح کوتاه و ناپایداری که میان خسرو پرویز و پدرزن و پشتیبان او امپراطور موریسیوس پیش آمد جنگ میان این دو دولت منقطع نمیشد و مخصوصاً جنگ ممتدّی که پس از قتل

موریسیوس بدست فوکاس درسنهٔ ۶۰۲ مسیحی و بهانه‌جوئی خسرو پرویز ازاین راه در گرفت بیش از ۲۵ سال طول کشید و در آن میان ولایات روم خراب و پریشان شد و بمجرّد اینکه جنگ با ایران خاتمه یافت قشون مسلمین بسوریّه هجوم آورده آن مملکت و مصر را از دست روم گرفتند .

عربستان و عربها

عربستان شبه جزیره ایست که از طرف جنوب بخلیج عدن و تنگهٔ باب‌المندب و اقیانوس هند و دریای عمّان و از مغرب بدریای سرخ (قلزم) و ترعهٔ سویس و از مشرق بدریای عمّان وخلیج فارس وعراق عرب و از شمال بدریای مدیترانه (بَحْرُ الرّوم) و فلسطین وبحر میّت وسوریّه وتدمر وعراق عرب محدود است و از شمال غربی بطرف جنوب شرقی شبیه بشکل ذو ذنقهٔ غیر منظّمی ممتدّ میشود ومیان ۱۲ درجه و۴۵ دقیقه و۳۴درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و۳۲ درجه و۳۰ دقیقه و۶۰ درجه طول شرقی (ازگرینویچ) واقع ومساحت آن قریب سه ملیون کیلومتر مربّع است . سواحل این قطعه نسبةً آباد است امّا در شمال میان شامات ونجد و در جنوب میان نجد وحضرموت وعمّان و یمن دوکویر بسیار وسیع ممتدّ است . (کویر نفود و کویر الرّبع‌الخالی) درشمال غربی شبه جزیرهٔ سینامیان مدیترانه و فلسطین وخلیج عقبه وترعهٔ سویس واقع است . درمشرق این شبه جزیره و در جنوب بحرمیّت و فلسطین خطّهٔ سرحدّی بین حجاز و فلسطین است معروف به وادی العربه که مملکت نَبَطی های قدیم و پایتخت آنها که مآخذ رومی و یونانی پترا می نامیدند در آن واقع است . در جنوب این خطّه و در امتداد سواحل عقبه و دریای سرخ از شمال غربی به جنوب شرقی خاك حجاز ممتدّ می شود (تقریباً از ۳۰ الی ۲۰ درجه عرض شمالی) در جنوب حجاز وباز در امتداد ساحل وبهان قرار ولایت کوچك عسیر (تقریباً بعرض دو درجه) و در جنوب عسیر تقریباً از ۱۸ درجه عرض شمالی گرفته رو بجنوب خطّهٔ یمن واقع است که تا منتهی الیه دریای سرخ و نزدیکی تنگهٔ باب‌المندب کشیده میشود . پس از آن در اقصی جنوب عربستان و ساحل دریای عربستان و اقیانوس هند از مغرب بمشرق ابتدا ناحیهٔ عدن است و در مشرق آن ناحیه مملکت حضرموت است و در مشرق حضرموت خطّهٔ ساحلی مهره است . این اراضی ساحلی همه جا از جنوب غربی رو بشمال شرقی ممتد میشود . بعد از آن ساحل رو بشمال وشرق پیچیده و پس از احداث شبه جزیرهٔ عمّان اندکی رو بمغرب و جنوب پیچیده داخل خلیج فارس میشود . در سواحل شبه جزیرهٔ عمّان وجنوب وشمال آن

خاك عمّان واقع است که غالباً باسم پایتخت کنونی آن مسقط نامیده میشود . پس از آن در ساحل غربی خلیج فارس از جنوب شرقی رو بشمال غربی ولایت ساحلی لحسا (الاحساء) که سابقاً باسم خطّهٔ بحرین معروف بود واقعست که پایتخت آن هَجَر بود و در شمال این ولایت و جنوب بصره باز در امتداد ساحل ناحیهٔ کویت است . در وسط قطعهٔ عربستان میان عمّان از مشرق و حجاز از مغرب و کویر دهناء (یاالرّبع الخالی) ازجنوب و کویر نفود از شمال مملکت نجد و یمامه واقع هستند که اوّلی در مرکز قدری بطرف مغرب و دوّمی در جنوب شرقی آن نزدیك بعمّان است .

دول قدیمهٔ عرب

شبه جزیرهٔ عربستان از زمان بسیار قدیم وعهد قبل التّاریخی با شعبه‌ای از اقوام سامی مسکون بود . این قوم که باسم عمومی عرب خوانده میشود اغلب صحرا نشین و نیمه وحشی بوده اند و بجز در سواحل آن قطعه و حدود شام و عراق تمدّنی وجود نداشته است .

در این قطعه از قرون بسیار قدیم و شاید از هزار سال یا بیشتر قبل از میلاد مسیح برای تجارت هندوستان با مصر و سوریّه و بابل یك شاهراهی پیدا شده بود . دول عظیمهٔ متمدّن مصر وبابل و فنیقیّه و یهود وشاید خیتی های آسیای صغیر بواسطهٔ رونق تمدّن وازدیاد ثروت و شوکت و تجمّلاتشان امتعهٔ ممالك دور دست را بسوی خود جلب میکردند بدینطریق ادویهٔ معطّر و حیوانات کمیاب و پر قیمت از طاوس و بوزینه وطلا از هندوستان از راه دریا بعمّان در جنوب شرقی ومشرق عربستان حمل شده و از آنجا از راه خشکی بحضرموت سواحل جنوبی یمن و ازحضرموت که خود نیز مرکز کلّ محصول وتجارت مهمّی از بخورات (کندر و غیره) وظاهراً طلا نیز بود از راه شمال غربی عربستان تا مملکت نبطی ها و شبه جزیرهٔ سینا و از آنجا ها به مصر وسوریه (مخصوصاً بندر غزه) و بابل حمل میشد این تجارت ومخصوصاً حمل بخورات از حضرموت مایهٔ اساسی تمدّن ممالك جنوب غربی عربستان شده و لهذا در جنوب و جنوب غربی عربستان درعصر بسیار قدیم دولی متمدّن عربی نژاد تشکیل شده بود مانند سلطنتهای معین و سبا و حضرموت و قتبان

این ممالك و مخصوصاً معین که مرکز عمدهٔ تجّار بخورات شده بود برای تأمین راه تجارت بشمال در خطّ تجارت خود نفوذی پیدا کرده و حتّی در بعضی مراکز عرض راه چنانکه ذکر خواهد شد مستعمره ای تأسیس کرده بودند . این تجارت که بواسطهٔ اینکه

راه دریای سرخ برای کشتی رانی هنوز دایر نشده بود از راه خشکی ظاهراً از مکّه و اَلْعُلاء و حِجْرومَدْیَنْ و مملکت نَبَطی ها میگذشت و عبور و مرور این کاروانهای تجارتی در آن نقاط عرض راه و ایستگاهها نیز موجب تأسیس وپیدا شدن مراکز تمدّن گردیده بود.

دولت مَعینْ

سلطنت مَعینی ظاهراً قدیمترین دول متمدّن عربستان بوده و پیش از قرن هشتم قبل از میلاد مسیح وشاید چندین قرن هم قبل ازآن تمدّنی کافی داشته و دولت مهمّی تأسیس کرده بود که کتیبه ها و آثار زیادی از آن بدست آمده. این مملکت عبارت ازقسمت شمالی وشرقی یَمن و «جوف» جنوبی عربستان ومشرق آن خطّه بود. شهر عمده وشاید قدیمترین آن مَعین (اسم قدیم= مَعان) و پایتخت آن شهرهای قَرْناأو (قرنه = سوداء) ویَثیلْ (بَراقش) بود که در شمال شرقی صنعاء امروزی واقع بودند. ابتداء و انتهای این دولت درست معلوم نیست بعضی ابتدای آن را از دوهزار سال قبل از میلاد و انقراض آنرا در قرن نهم قبل از میلاد میدانند بعضی دیگر ابتدای آنرا از قرن دوازدهم و انتهای آنرا در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد تصوّر میکنند برخی دیگر آنرا معاصر دولت سبا دانسته و ابتدای آنرا از قرن نهم قبل از میلاد میدانند. بعضی نیز انقراض آنرا در اواخر قرن سوّم قبل از میلاد دانسته اند.

اسامی ۲۷ نفر ازسلاطین این مملکت از کتیبه ها بدست آمده است.

قتبانو

سلطنت قتبان (یاقتابی) در جنوب شرقی مملکت معین بوده و باسلطنت معین هم عصر و باآن ملّت هم نژاد بود.

این دولت تا استیلای حمیریها در سنهٔ ۱۱۵ قبل از میلا وجود داشت. پایتخت آن تِمنَعْ (یاتمناء) در جنوب شرقی یا جنوب غربی مَأْرِبْ از قدیم معروف بوده است. ظاهراً مملکت جَبناء هم که در مآخذ رومی یکی از ممالك جنوب غربی عربستان شمرده میشود وامرای آنها ازکاروانهای تجّار بخور راهداری میگرفتند جزو قتبان بوده ویا آنکه قوم جبائی جانشین قتبانیان شده اند.

حَضْرَمَوْت

سلطنت حضرموت نیز با معین هم‌عهد بود و در مملکتی که حالا نیز به حضرموت معروف ودراقصی جنوب عربستان درجنوب ومشرق یمن میان درجهٔ ۱۵ و ۱۹ عرض شمالی و ۴۷ و ۵۳ طول شرقی (ازگرنیویچ) واقع است برقرار بود. پایتخت این دولت شهرشَبْوَه مرکز اصلی محصول بخور بود.

ابتدای این دولت نیز باسلطنت معین هم‌عصر بوده (وحتّی بعقیدهٔ بعضی اصلاً معینی‌ها از حضرموت آمده اند) و تاحدود ۳۰۰ سال بعد از میلاد مسیح دوام داشت که در آن تاریخ بدست حبشیها برافتاد. دولت های معین و سبا که باهم رقابت و منازعه داشتند اغلب درسر نفوذ در حضرموت مبارزه وگاهی آن وگاهی این دراین مملکت تسلّط داشتند.

سبا

مهمترین ومعروفترین دول وممالك غربی‌دولت ومملکت سبا بودکه درجنوب مملکت معین واقع بود. تاریخ این دولت ازقرن نهم یادهم میلادی شروع میشود(۱) و درسنهٔ ۱۱۵ قبل از میلاد مسیح بدست حمیریها منقرض گردیده است.

سلطنت سبا بدو دوره منقسم میشود: اوّلی از ابتدای تأسیس آندولت تاحدود ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح که سلطنت در درست کَهَنه بود و این ملوك کاهن مانند ملوك قدیمهٔ معینی مُکَرِّب نامیده میشدند. دوّمی از اواسط یا اواخرقرن ششم قبل از میلاد تا انقراض آندولت است که سلاطین مقتدر حقیقی حکمران بودند.

در دورهٔ اوّل پایتخت آنها صِرْواح بوده ودر دورهٔ دوّم مأرب که داستان سدّ آن میان مانیز معروف است.

اسامی بیشتر از ۴۵ نفر از ملوك سبا از کتیبه های آن مملکت بدست‌آمده است.

مهمترین دول جنوب عربستان معین و سبا بود و دول یا امارتهای قتبان و حضرموت و جباء و غیره در اطراف این دو دولت گرد آمده بودند و مخصوصاً سبا بزرگترین همه بود و شاید حوزهٔ اقتدار او تا اقصی شمال یمن و بلکه بیشتر میرسید.

---

(۱) پادشاهان آشوری درکتیبه هاي خود از ۷۳۲ و ۷۱۵ قبل ازمسیح از مملکت سبا و باجیکه به آنها داده حرف میزنند ومخصوصاً درکتیبهٔ دوّمی ازملکهٔ عربستان ویَثْعَمَر پادشاه سبا ذکر میکنند. اسم یَثْعَمَر در کتیبه های سبا در ضمن اسامی سلاطین آنجا پیدا شده است و اگر عهد سلطنت حضرت سلیمان در قرن دهم قبل ازمسیح بوده باشد ذکرملکهٔ سبا که بدیدن سلیمان آمده بود دلیل آن میشود که سلطنت سبا قدیمتر از قرن نهم قبل از مسیح است.

حِمْیَریها

ظاهراً بواسطهٔ برقرار شدن راه دریائی در دریای سرخ و براه افتادن کشتی رانی درنتیجهٔ کشف موسم منظّم بادهای موافق (مونسونها) جنوب غربی باهتمام رومیها وآمد شد سفائن میان بنادر باب‌المندب وبندر مصری میوس‌هورموس در ساحل دریای سرخ (در حوالی ۲۵ درجه عرض شمالی) در اواخر نیمهٔ اوّل قرن اوّل مسیحی طبعاً راه تجارت بخور بطرف دریا برگشته وممالك معین وسبا روبانحطاط و زوال گذاشت وشاید خرابی سدّ معروف مأرب که مایهٔ آبادی مملکت سبا بود یاعدم تعمیر آن نیز در نتیجهٔ همین انحطاط بوده که درمراقبت بنگاهداری آن اهمال شده وکم‌کم منهدم گردید. در نتیجهٔ انتقال راه تجارت بسوی دریا ولایات ساحلی جنوب غربی یمن رونق یافتند ومرکز تجارت محصولات خاصّ آن مملکت از دریا وخشکی شدند. حملهٔ رومیها به سبا و معین و قتبان وتخریب شهرهای مهمّ آن ممالك نیز بلاشك ممدّ سرعت انقراض آن دول گردید. درنتیجهٔ این تحوّلات در سنهٔ ۱۱۵ قبل از میلاد قوم حمیر (هاماوران کتب فارسی) که از اقصی جنوب غربی عربستان بودند نخست بر ممالك قتبانی و پس از آن بر سبا که هر دو در شمال خاك آنها بودند تسلّط یافتند و سلاطین آنها که در کتب عربی تُبَّع نامیده میشوند بخودشان لقب سلاطین سبا وذوریدان(۱) دادند وپس ازانقراض حضرموت در اوایل قرن چهارم مسیحی اسم آن مملکت را نیز برلقب خود اضافه نموده وسلاطین سبا و ذوریدان و حضرموت و یمنه نامیده شدند.

اسامی ۲۶ نفر از ملوك حمیر از کتیبه ها بدست آمده است.

پس از جنگ بی نتیجهٔ اِلْیوس‌کالوس دوّمین والی رومی مصر که در سنهٔ ۲۶ یا ۲۵ قبل از میلاد بحکم اُگوست امپراطور روم بمملکت یمن حمله برد وپس ازشش ماه زحمت بیفایده وخرابی زیاد وگم کردن راه درصحرا عاقبت بدون نتیجه وپریشان برگشت امپراطورهای روم باحمیریها روابط دوستانه برقرار نمودند و با آنها برای هم‌عهدی و اتّحاد برضدّ ساسانیان طرح دوستی میریختند که از دست اندازی ایرانیان از راه دریای عمّان در عربستان ایمن باشند.

استیلای حبشه

در قرن دوّم مسیحی حبشیها (که اصلاً در ازمنهٔ قدیمه از یمن بافریقا مهاجرت کرده بودند) بمملکت یمن یعنی حمیر و سبا و معین و غیره وحضرموت استیلا یافتند و در دورهٔ تسلّط آنها دراواسط قرن چهارم مبشّرین مسیحی حبشه

(۱) ریدان که اسم قدیمی شهر ظفار است پایتخت حمیریان بود.

نصرانیّت را در یمن داخل کرده و در عدن و ظفار کلیساها بنا کردند ولی تقریباً از ۳۷۵ مسیحی باینطرف باز آن مملکت در تحت حکومت سلاطین بومی که کم و بیش در تحت نفوذ حبشه بودند وتبع (جمع = تبابعه) لقب داشتند استقلالی داشت تا آنکه دراوایل قرن ششم مسیحی که دین عیسوی در آنجا بیشتر انتشار یافته و بواسطهٔ تبلیغات مبشّرین سریانی جمع کثیری در نَجْران مسیحی شدند حکمرانان حمیری بواسطهٔ ضدّیت با حبشه و دین آنها وسلب عقیده از بت پرستی قدیمی دین یهود را پذیرفته ودر سنهٔ ۵۲۱ مسیحی در تحت ریاست ذو نُواس برضدّ نفوذ حبشه برخاسته ومستقلّ شدند و مسیحیان بومی را در (نجران در سنهٔ ۵۲۳) مسیحی کشتار کردند.(۱) دولت مسیحی حبشه بتشویق امپراطور روم یُوستینین اوّل برای انتقام مسیحیان درسنهٔ ۵۲۵ مسیحی بعربستان لشکر کشی کرده و ذونواس را کشته مملکت حمیررا متصرّف شد. چند سال بعد (ظاهراً ۵۳۱ مسیحی) اَبْرَهَه (ابراهیم) که یکی از سرداران حبشی بود برضدّ پادشاه حبشه عصیان نموده و نظر بروایات عربی اَرْیاط سپهسالار حبشی وفاتح یمن را کشت و برحسب تواریخ رومی اسیفابوس (سَمَیْفَع) فرمانفرمای حبشی یمن را محبوس کرده خود فرمانفرمای حبشی یمن شده اعلان استقلال داد لکن بعدها بنایب السّلطنه گی قناعت نموده اسماً تحت حمایت حبشه ماند. مشارالیه سدّ مأرب را در حدود ۵٤۰ مسیحی تعمیر کرد و در همین اوان سفرائی از ایران و روم وحیره و غسّان وکنده پیش او آمدند. وی در صنعا کلیسائی باسم قلیس بنا کرده و خواست که حجّ عرب را از مکّه بدانجا باز گرداند ولی عربها زیر بار نرفتند. خصومت یهود و نصاری دریمن شدّت گرفت و چون دولت حبشه مسیحی ومایل برومیها بود حمیریها برغم حکمرانان حبشه تمایل بایران داشتند. درجنگ روم وایران درعهد نوشیروان دولت روم سعی کرد ابرهه را برضدّ ایران برانگیزد ابتدا ابرهه بیطرفی اختیار کرد ولی بعد بتحریك روم حمله‌ای برضدّ ایران نمود وباز زود دست از خصومت برداشته و از راه برگشت. این ابرهه همان است که بنا بروایات عربی اسلامی بافیل بمکّه هجوم آورده و خواست کعبه را خراب کند وعربهارا بحجّ بصنعاء مجبور نماید وبواسطهٔ ظهور آبله در قشون او که پریشان و پراکنده شدند مجبور بعودت بحبشه گردید. این هجوم ظاهراً

(۱) داستان این کشتار در روایات عرب بشکل هول انگیزی مانده و سوزاندن این مسیحیان درگودالها به تفصیل شرح داده شده و بهمین واقعه در قرآن به عنوان اصحاب الا خدود اشاره شده است.

در اواسط قرن ششم میلادی بوده است (۱) وشاید این لشکر کشی تصف راهه برضدّ ایران هم باهجوم بمکّه یکی بوده باشد (مورّخین اسلام این حمله را در حدود ۵۷۰ مسیحی ومطابق سال تولّد حضرت رسول دانسته عام الفیل مینامند (۲)) پس ازابرهه دوپسرش یکسوم و مسروق بتوالی حکومت کردند و در عهد حکومت مسروق یمن بدست ایرانیها گذشت.

استیلای ایران به یمن

حمیریها که از تسلّط حبشیهای مسیحی و بیگانه بخاك خود ناراضی بودند بدربار ایران استغاثه کردند و سیف بن ذی یزن از اولاد ملوك حمیر به طیسفون پیش نوشیروان آمده استمداد نمود. دولت ایران در حدود سال ۵۷۰ مسیحی یا اندکی بعد از آن قشونی بعدّهٔ ۸۰۰ نفر در هشت کشتی بسرداری وهریز نام به یمن فرستاد دو کشتی در راه غرق شد و شش کشتی باششصد نفر بسواحل حضرموت رسیدند. وهریز کشتی ها را آتش زد و قشون ایران باهمراهی بومیها مسروق را کشته و حبشی ها را بیرون کردند وسیف را پادشاه نمودند ولی چون پس از عودت قشون ایران باز حبشیها بدانجا حمله برده سیف را مقتول و مملکت را تصرّف کردند بار دوّم قشون ایران باز بسرداری وهریز بدانجا رفته حبشیهارا طرد نمودند وخود در آنجا ماندند. پس از وهریز چند نفر از سرداران ایرانی بتوالی در یمن فرمانفرمائی کردند وآخرین آنها باذان بود از طرف خسرو پرویز که پس ازخسرو با ایرانیان مقیم آنولایت مسلمان شده و معروف بابناء گردیدند (یعنی فرزندان ایرانیان)

مراکز متفرّقهٔ تمدّن عربی در شمال

از تمدّن معینی و سبائی و حمیری آثار زیادی باقی مانده و کتیبه های آنها باخطّ مخصوص خودشان که درعهد اسلامی آنرا خطّ مسند مینامیدند در دست است.

چنانچه سابقاً ذکر شد در راه تجارت معینی ها وسبائیها درخطّ شمال مراکز تمدّنی بوجود آمده بود از آنجمله در العلاء در شمال مدینه و خیبر آثار زیادی از تمدّن معینی و کتیبه ها بآن خطّ پیدا و معلوم شده است که مادامیکه سلطنت معین بر پا بوده در این

---

(۱) مطابق حساب از روی اصحّ روایات در حدود سال ۵٤۸ مسیحی

(۲) صحت این تاریخ مستبعد است چه فتح یمن بدست ایرانیها در سنهٔ ۵۷۰ مسیحی واقع شده و آن در زمان حکومت مسروق بود که پس از دورهٔ حکمرانی یکسوم بسلطنت رسیده و یکسوم نیز بعد از وفات ابرهه جانشین او شد پس ممکن نیست که هجوم ابرهه بمکه در سنهٔ ۵۷۰ بوده باشد

نقطه یك مستعمرهٔ متمدّن معینی برای تأمین تجارت باشمال وجود داشته است .

ظاهراً بعد از برافتادن دولت معینی (و شاید نیز بعد از انقراض وارث اوسبا) در این مستعمره دولتی بومی از قوم ثمود باسم دولت لحیانی تشکیل شد (ظاهراً درقرون اوّل مسیحی)

در شمال العلاء بلا فاصله ودر قریب ۳۷ فرسخ دور از ساحل دریای سرخ حِجْر مرکز تمدّن ثمودی واقع بود که باز قومی عرب در آنجـا ساکن بوده و کتیبه هائی در آنجا بیادگار گذاشته اند . این خطّه ظاهراً بعد ازانقراض دولت های معینی وسبائی بدست نبطی‌ها گذشته است

درشمال شرقی حجر تقریباً در ۱٤ فرسخ آن تیماء واقع است که باز مرکز تمدّن بسیار قدیمی بود(۱) (ظاهراً از قرن ششم و شاید نهم قبل از مسیح) که نفوذ بابلی و آرامی درآن پیداست واسم آن در کتیبه های بابلی مذکور شده است . درخود تیماء هم کتیبه های آرامی از قرن ششم قبل از مسیح بدست آمده است .

در شمال غربی حجاز ونزدیك بساحل خطّه مدین باز مرکز تمدّن قدیمی بوده .

درشمال مدین مملکت نبطی ها واقع بود که نفوذ و تمدّن آنها درادوار مختلفه در جنوب آن مملکت تا العلاء نیز بسط پیدا کرده بود

در حوالی دمشق (در پنج فرسخی جنوب شرقی آن شهر) کوه صَفا واقـع است که در مشرق و مغرب و جنوب آن کوه آثاری ازتمدّن عربی قدیمی از جنس تمدّن ثمودی حجر معاصر آن (ظاهراً از سه قرن اوّل مسیح) پیدا شده و کتیبه هائی معروف به کتیبه های صفائی بدست آمده است .

پس از انقراض نبطی‌ها تجارت وتمدّن عربستان شمالی بمملکت تَدْمُر در شمال شرقی سوریّه منتقل شده است .

از تفصیل فوق دیده میشود که در عرض هزار و پانصد سال قبل از اسلام بتوالی در طول راه تجارت یمن باسوریه و مصر مراکز تمدّنی درقرون مختلفه پیدا شده و شهر ها یا ممالك متمدّنی بوجود آمده و رونق گرفته بوده است و مخصوصاً مکّه و یثرب(مدینه) نیز از ایستگاههای همین شاهراه تجارتی بوده اند و ذکر مکّه در مآخذ قدیمه از قرن اوّل و دوّم مسیحی آمده است . در قرون قبل ازاسلام در شمال شرقی حجاز مهاجرین یهودی بعدّهٔ زیاد مستقرّ بودند (مانند یثرب و خیبر و فدك و غیره) .

(۱) اسم تیماء بعنوان باجگذاری پادشاهان آشور در کتیبهٔ آشوری از سنهٔ ۷۳۳ قبل از مسیح دیده میشود پادشاه آشور تیگلت پیلسّر در سنهٔ ۷۲٤ آن شهر را گرفت .

مدین قسمت شمالی تهامهٔ حجاز شمالی است که تاخلیج عقبه ممتدّ میشود و تیماء در جنوب شرقی تبوك واقع است که آنهم در موازات مدخل خلیج عقبه در ۲۸ درجه عرض شمالی در مشرق و مغرب نجد است حجر در جنوب غربی تیماء و العلاء در جنوب حجر واقع بوده است .

مملکت نبطی ها

چنانکه اشاره شد در جنوب بحرمیّت وفلسطین و در شمال خلیج عقبه وشمال شرقی شبه جزیرهٔ سینا دراراضی کوهستانی قوم نبطی عربی نژاد ساکن بودند که از قرن چهارم قبل از مسیح دارای دولت و تمدّن بودند و بواسطهٔ اینکه این مملکت مرکز تجارت بود ونبطی ها ازشمال تاحدودحوران وعراق مراوده داشتند بعدها بتمام اراضی سرحدّی میان شامات وعربستان از فرات تادریای سرخ اسم نبطی داده شد وحتّی عربها و مورّخین اسلام همهٔ آرامیهای سوریّه و عراق را نبطی خواندند . پایتخت این مملکت که آنرا مورّخین یونان و روم پترا مینامیدند و شاید اسم عربی آن سَلْع بوده در کنار شرقی وادی العربه در خطّ میان بحرمیّت و خلیج عقبه در ۳۰ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۳۵ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی واقع بوده وهم اکنون خرابه های آن موجود است .

درسال ۳۱۲ قبل از مسیح پادشاه مقدونیّه آنتیگونوس (Antigonus) بآن مملکت حمله برد ولی نتوانست فتح کند وپس از آن تاریخ سلاطین این مملکت استقلال و قدرت و عظمت داشتند و حتّی حارث نام ازسلاطین نبطی دمشق وحدود شام وحوران را تصرّف کرد (در حدود ۸۵ قبل ازمیلاد) بعد ها کم کم زیر حمایت و تبعیّت روم آمدند تادرسنهٔ ۱۰۶ مسیحی امپراطور روم تراژان آن مملکت را مسخّر نموده جزو متصرّفات روم کرد . اسامی قریب ۱۳ نفر ازسلاطین آنها بدست آمده است .

زبان اصلی عربی نبطی بعد از انقراض دولت نبطی‌ها بتدریج ازمیان رفته و زبان آرامی جای آنرا گرفت ولهذا چون از میان اقوامی که بزبان آرامی متکلّم بودند نبطی ها نسبت بعربها از همه نزدیکتر بودند زبان آرامی در میان عربها بزبان نبطی معروف شد . خطّ عربی فعلی ازخطّ نبطی مشتق است و ظاهراً در قرن سوّم مسیحی اخذ شده است .

تمدن

چنانکه ذکرشد تجارت وبطورکلّی امور اقتصادی بزرگترین عواملی است که در تأسیس ممالك ودول وانقراض آنها وآبادی وخرابی شهرها وترقّی

و انحطاط یك خطّه یا یك ملّت تأثیر دارد طلوع دولت سبا وافول دولت معینی وبعد بالا گرفتن کار حمیریها درجنوب و پریشانی سبائیها درشمال یمن همه ناشی از عوامل اقتصادی وتجارتی بوده چه چنانکه ذکر شد مادامیکه راه تجارتی جنوب عربستان وهند بطرف شامات و آسیای صغیر و روم از خشکی ساحل غربی عربستان بود مملکت معین و سبا رونق داشت و چون راه تجارت بدریای سرخ افتاد این ممالك رو بزوال نهاده رَیْدان (ظَفارْ حالیّه) که پایتخت حمیریها و نزدیك به تنگهٔ باب المندب بود مرکز تمدّن آن سامان گردید ورونق گرفت وبهمین طریق وقتیکه پترا پایتخت نبطی ها که ایستگاه قوافل میان جنوب عربستان و شامات وعراق ومرکز تجارتی بود دراوایل قرن دوّم مسیحی بدست رومیها افتادتدمر درشمال بادیة الشّام این مقام رااحراز کرده و رو بترّقي و رواق گذاشت .

شهر تَدْمُرْ که فرنگیها آنرا پالمیر نامند درسرحدّ اقصای شمال وسطی کویرشام میان شام و عراق و در سر راه تجارتی که میان این دو مملکت بود بنا شده بود قریب ٣٨ فرسخ در شمال شرقی دمشق وپنج روز راه باشتر دور از رود فرات واقع بود . این شهر ظاهراً درچهار پنج قرن قبل ازمیلاد مسیح بناشده ولی قدیمترین ذکر آن درتواریخ (گذشته از سِفرْ ملوك تورات) از ٤٢ سال قبل از مسیح است که ذکر از ثروت آن شهر وتحریك طمع مارك آنتونی سردار رومی شده است و قدیمترین سند بومی که بزبان آرامی نوشته شده از سال ٩ قبل از مسیح است ودراینوقت تدمر ایستگاه عمدهٔ تجارتی میان‌ممالك رومیها واشکانیها بود . زبان‌کتابت وخطّ مستعمل در تدمر آرامی ولی زبان مردم ظاهراً عربی یا آرامی مخلوط بعربی بود . این نقطهٔ ایستگاه قوافل بتدریج شهرمهمّی‌شد . عمدهٔ تجمّلات دنیای قدیم ابریشم وجواهرات ومروارید و عطرّیات وکندر وبخور بود واینها ازچین وهند و جنوب عربستان میآمد وسالیانه از این امتعه معادل قریب سه ملیون و نیم تومان بروم وارد میشد . این امتعه از دوراه میآمد یکی از دریای سرخ و مصر واسکندریّه ودیگری از خلیج فارس وصحرای میان عربستان وشامات . این راه پس از انقراض مملکت نبطی ها بدست تدمریها گذشت و آنها امتعهٔ مزبور را از راه کویر بمراکز مهمّ تجارتی در ساحل فرات مانند ولوژزیا(١) یا در ساحل خلیج فارس

(١) ولوژزیا را که عربها اُلّیس مینامیدند بلاش اوّل اشکانی در ساحل فرات نزدیك حیره و در ١٤ فرسخی جنوب شرقی بابل‌بنا کرد و شاید اسم ایرانی آن بلاشه بوده درمحلّ آن شهر حالا آبادی کفیل واقع است .

مانند فرات بصره[1] وکَرْح مَیْسان[2] در سه فرسخی شمال آن حمل میکردند و از اینراه تجّار تدمر منافع کلّی بدست آورده و شهر تدمر حقوق گمرکی گزافی از واردات و صادرات دریافت میداشت ومردم تدمر اغلب به تنظیم و هدایت و مراقبت کاروانها وپاسبانی چاههای سر راه مشغول بودند . این شهر چندی بهمین طریق ترّقی و رونق یافته وسکنهٔ آن عزّت و ثروت کلّی وتمدّن پیدا کردند وپس از آنکه رومیها بسواحل سوریّه دست یافتند (۶۳ قبل از مسیح) بزودی مملکت تدمر اهمیّت سیاسی پیدا کرد و اگرچه ظاهراً از اوایل تاریخ مسیحی بزیر تبعیّت روم آمده بود لکن در قرن اوّل مسیحی این مملکت هنوز تا اندازه ای استقلال داشته و میان روم و ایران مملکت فاصلی بود که هردو طرف استقلال آنرا شناخته و رعایت میکردند بعد ها آن کشور بتدریج بزیر نفوذ کامل رومیها آمد و از سنهٔ ۱۰۵ میلادی که پترا مسخّر شده و رو بانحطاط گذاشت تدمر در تجارت مشرق بی رقیب ماند ورو بترّقی کلّی گذاشت . عهد عظمت و رونق مهمّ تدمر از سنهٔ ۱۳۰ تا ۲۷۰ مسیحی است . در سال ۱۳۰ مسیحی هادریان به تدمر آمده و آنجا را رسماً درحمایت خود گرفت واسم هادریان پالمیر بآن شهر داد و ترتیبات اداری شهر مطابق اصول شهرهای یونانی تابع روم برقرار شد . در اوایل قرن سوّم میلادی تدمر یك مستعمرهٔ رومی شد ولی باهمهٔ این احوال یکنوع استقلال داخلی داشت . رومیها فقط بحمایت قناعت داشتند ورؤسای بومی عرب باداره امور میپرداختند .

جنگ میان اشکانیان ایران و روم باعث اهمیّت سیاسی مقام تدمر و عظمت آن در ممالك مشرق شد . رومیها به بزرگان تدمر که کمك شایانی بروم برضدّ ایران میکردند پاداش بزرگ داده و رتبه هاي رومی میبخشیدند . یکی از خانوادهای مهمّ بزرگان شهر که در جنگ روم با ایران خدمات مهمّی بروم کرده بود و بدینجهت ظاهراً درزمان سِپْتیموس سِوِرُس امپراطور روم (۱۹۳ - ۲۱۱ مسیحی) در اواخر قرن دوّم مسیحی بافتخار داشتن حقوق رومیها نایل شده بود کم کم در ریاست تدمر ترّقی کرد أُذَیْنَة بن حَیْران ازاین خاندان در سنهٔ ۲۳۰ یا ۲۳۱ در موقع آمدن امپراطور آلکساندرسِوِرُس(۲۲۲ـ۲۳۵ مسیحی) به تدمر برتبهٔ شیخی (سناتوری) رومی ارتقاء یافت وپسرش حَیْران باز بیشتر ترّقی کرده وبمنصب امارت یا « رَأس تدمُر » نائل شد . پسر او سِپْتیموس أُذَیْنَه معروف (اودِناتوس

(1) Forath

(2) Charax که اسم قدیم آن استراباد بود .

رومیها) باز بالاتر رفته و در عهد امپراطور والِرِیَنْ در سنهٔ ۲۵۸ مسیحی بدرجهٔ قنسولی که مقام بس ارجمند رومی بود رسید .

پس از شکست روم ازشاپور اوّل پادشاه ساسانی واسارت والِرِیَنْ در سنهٔ ۲۶۰ مسیحی ایرانیان پیش رفته شمال سوریّه و آسیای صغیر را گرفتند و اُذینه ناچار در صدد تقرّب به شاپور و قبول حمایت ایران درآمد لکن پادشاه ایران عریضه و هدایای اورا ردّ نمود و وی ازآن تاریخ باجان ودل بکمك رومیها قدّعلم کرد و چون در انقلاباتیکه پس از والرین در روم پیش آمد وسرداران رومی به گالینوس امپراطور یاغی شدند ومملکت روم متزلزل و مشوّش گردید اُذَیْنَه بازبه گالینوس وفادار مانده و بدونفر دیگر که مدّعی تاج وتخت روم بودند مخالفت کرده ویکی از آنها را که کیتوس بود در حِمْص کشت لهذا درسنهٔ ۲۶۲ مسیحی به بزرگترین پاداش نائل آمد یعنی نایب السّلطنهٔ شرق و امیر شده امارت در خاندان او ارثی قرار داده شد و ازاین تاریخ لقب سلطنت بخود گرفت پس باقیّهٔ قشون رومی و لشکر خود بایرانیان حمله برده و بالشکر ایران که پس ازخراب کردن انطاکیّه بایران برمیگشتند جنگ کرده آنهارا شکست داد (در سنهٔ ۲۶۱ مسیحی) پس از آن وُرُودْ نام را در تدمر جانشین خود قرار داده وخود حمله بایران کرده واز فرات گذشته و نصیبین ورُهاء (اورْفای حالیّه و اِدِسْ یونانیها) را پس گرفت و ایرانیان را از آسیای صغیر و سوریّه و قسمت رومی بین النّهرین بیرون کرده و خود اگرچه برحسب ظاهر در تحت حمایت و تابعیّت روم بود با تمام آثار سلطنت مستقلّه حکمران سوریّه و عربستان وارمنستان و کاپادوکیّه وکیلیکیّه گردید وحتّی دوبار به طیسفون پایتخت ایران نیز رسید و بلکه نظر باقوال بعضی مورّخین دریکی از حملات خود (در سنهٔ ۲۶۵) آنشهر را تصرّف نمود (۱) وغنائم و اسرائی را که در جنگ های باایران بدست او افتاد پیش امپراطور فرستاد (سنهٔ ۲۶٤ مسیحی) درسنهٔ ۲۶۷ مسیحی اُذَیْنَه وقتیکه عازم هجوم برضدّ گتْ ها در کاپادوکیّه بود در حِمْص با پسر بزرگش هیرودیس بدست برادر زاده اش ماکونیوس (یامایونیوس) کشته شد و بعضی این

---

(۱) اینوقایع در عهد سلطنت شاپور اوّل ساسانی روی داده است .

قتل را بتحریک روم دانسته اند . پسر او وَهَبَ‌اللّات که صغیر بود (۱) اسماً جانشین او شد لکن اختیارات و قدرت در دست زنوبیا (بَتْ زَبّای یازّباء) مادر او (یا نامادری او) بود که یکی از مشهورترین سلاطین مشرق است و علاوه برتمام متصرّفات شوهرش قسمت بزرگی از آسیای صغیر و مملکت مصر را نیز ضمیمهٔ قلمرو خود نمود . پس از آنکه باهفتاد هزار نفر قشون مصر را ازدست رومیها گرفت کم کم نسبت بروم بی اعتنا شده وخود وپسرش را امپراطور و ملك‌الملوك نامید وتا آنقره و کالْسِدون(قاضی‌کوی) حوالی قسطنطنیّه قشون ساخلو گذاشت ولی باز هنوز برحسب ظاهر رشتهٔ مناسبات خود را باروم قطع نکرده بود و در سکّه‌های خود اسم امپراطور روم ووَهب‌اللّات را باهم میبرد لکن درسنهٔ ۲۷۰ بکلّی رشته پاره شد و اسم امپراطور را ازسکّه انداختند و لهذا همینکه اورلیان در سلطنت روم مستقرّ شد (۲۷۰ مسیحی) در صدد جنگ با تدمریها برخاسته وبتدریج مصر وآسیای صغیر وسوریه‌را ازدست آنها پس گرفت وبهمین قرار جنگ کنان پیش رفت تاتدمر را محاصره نمود . زنوبیا باپسرش از شهر فرار کرده برای خواستن کمك از پادشاه ایران بسوی ایران رفتند ولي در کنار فرات گرفتار شدند وبدین جهت در بهار سنهٔ ۲۷۲ مسیحی شهر تدمر تسلیم شد . امپراطور روم مردم شهر را بخشیده و فقط اجزای دولت را کشت وزنوبیا و وَهب‌اللّات را گرفتار ساخته باخود بروم برد ولی در وصول بداردانل خبر شورش تدمریها را شنید که در پائیز همان سال قیام کرده و ساخلوی رومی را کشته و پادشاهی باسم آنطیوخوس برای خود گزیده اند . اورلیان فوراً برگشت وشهر را گرفته خراب کرده و مردم آنجا را قتل عامّ نمود . زنوبیا و پسرانش در تیبور (تیوولی حالیّه) درنزدیک شهر روم زندگی کرده ودرگذشت .

حیرَه وغسّان وکِنده

گذشته‌ازدول ونواحی متمدّن عربی که ذکرشد اهالي باقی نواحی عرب‌نشین عربستان بردونوع بودند اعراب بادیه‌نشین (بدوی) واعراب تخته قاپو (حضری) حضریها اگرچه شهر و قصبه داشتند ولی در درجهٔ ابتدائی

(۱) نسبت اذینه و هیرودیس و وهب اللّات کاملاً مسلّم نیست و بعقیده بعضی وهب اللّات پسر زبّاء از شوهر اوّلش که برادر اذینه باشد بوده و هیرودیس بزرگترین پسر اذینه از زن اوّلی خود بود و پس از قتل اذینه و هیرودیس زبّاء یکی ازپسر های صغیر اذینه‌را اسماً بسلطنت نشانده وپسر خود وهب‌اللّات‌را با خود نایب السّلطنه اعلان کرد .

تمدّن بودند وبا بدویها از هرسوی احاطه شده وبا آنها مخلوط بودند دربعضی نواحی ومخصوصاً درسرحدّات عربستان این حضریها در تحت نفوذ دول متمدّن بزرگتر دولی نیم متمدّن بوجود آورده بودند که اعراب بدوی مجاور را درتحت تسلّط خویش نگاهداشته و از تاخت وتاز آنها بممالك متمدّن جلوگیری میکردند .

بطور کلّی قطعهٔ عربستان درتحت نفوذسه دولت بود که عبارت است از ایران و روم و حبشه . مشرق و شمال شرقی این قطعه زیر حمایت ایران و شمال غربی تابع روم و قطعات مرکزی و جنوب در تحت نفوذ حبشه یادول بومی یمن قبل از حبشه و ایران بعد ازاخراج حبشیها از یمن بود . از مجاورت با این ممالك و دول متمدّن در سر حد های عربستان چنانکه ذکر شد دولی نیمه مستقل و نیمه متمدّن بوجود آمد که هرکدام از آنها تابع دولت متمدّن بزرگ مجاور خود بود . بدینطریق سه دولت تحت الحمایهٔ عربی حیره وغسّان وکنده در تحت نفوذ ایران و روم ویمن و دست نشاندهٔ این دول در قرن اخیر قبل از اسلام پیدا شدند .

مملکت حیره در زیر سلطنت ملوك لَخْمی یا مَناذِره در سواحل جنوبی فرات تا بادیهٔ شام و کویر نَفود نفود و در واقع میان عراق و داخلهٔ عربستان واقع بود . این سلطنت که بزرگترین دول عربی نیم متمدّن مذکور در فوق بود از اواخر قرن سوّم مسیحی تاسنهٔ ۶۰۲ پایدار بود و علاوه برآنکه سدّی میان ایران و اعراب بادیه بود درجنگ های ایران وروم نیز کمك مهمّی بایران میداد . اهالی حیره مرکّب از بومیان و مهاجرین عرب بود که اصلشان اغلب از اعراب عدنانی بادیه بوده است . اوّلین امیر عرب که باین مملکت دست یافت جَذِیمَةِ بْنِ اْلاَ بْرَش از قبیلهٔ قُضاعه بود که ظاهراً در اواسط قرن سوّم میلادی از داخلهٔ عربستان بنقاط شمال غربی مملکت حیره آمده و امارتی تأسیس کرد و بعد از او نظر بروایات عَمرو بن عَدِيّ لخمی (ازقبایل مهاجر یمن) که خواهر زادهٔ جذیمه بود سلطنت لخمیها را تأسیس نموده و حیره را مرکز سلطنت قرارداد . حوزهٔ قلمرو این پادشاهان بتدریج بسیار وسعت گرفته و از فرات تانجد وشام امتداد یافت ومخصوصاً امرؤالقیس پسر عمرو بن عدیّ مذکور اکثر اراضی و قبایل عربستان را تا حدود یمن تسخیر و منقاد نموده و در سنهٔ ۳۲۸ مسیحی وفات کرد . قریب بیست نفر از این سلاله با یکی دونفر غیرلخمی در میان بیشتر از ۳۰۰ سال در مملکت حیره سلطنت نمودند که از مشاهیر آنها نُعمان بن

امرئ‌القیس بود (در اوایل قرن چهارم مسیحی) که قصر مشهور خَوَرْنَق را در کنار شهر حیره بنا نمود و شاید بهرام گور اگر داستان تربیت او در حیره مبنی براساس صحیحی باشد درپیش همین نعمان پرورش یافته باشد و مُنْذِربن‌النُّعمانِ بْن اِمْرِئِ‌القیس (منذر اوّل) که نظر بروایات در استحکام بهرام پنجم ساسانی معروف به بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸) در سریر سلطنت دخالت مهمّی داشت و منذربن امرئ القیس معروف به منذربن ماء السّماء (منذر سوّم) که ظاهراً در سنهٔ ۵۰۵ مسیحی جلوس کرده و بواسطهٔ جنگهای خود با حارِثِ بن جَبَلهٔ غسّانی و مخالفتش بادین مَزدك معروف است . بسبب همین مخالفت قباد پدر انوشیروان او را از امارت حیره معزول وحارث‌بن عمرو کندی را از ملوك کنده بسلطنت حیره منصوب کرد ولی بعد انوشیروان پس از برانداختن مزدکیان دوباره منذر را بمسند خود باز گردانید این امیر چنانکه بیاید در سنهٔ ۵۵٤ مسیحی در دست حارث غسّانی مقتول شد . آخرین پادشاه این سلسله نعمان بن منذر معروف است که داستان خلع وقتل او بحکم خسرو پرویز معروف است . (۱) اهالی حیره از اواخر قرن چهارم مسیحی بتدریج عیسوی شدند (۲) ولی سلاطین آنجا غالباً دردین قدیم بت پرستی خود باقی بودند تا وقتیکه نعمان بن المنذر آخرین پادشاهشان هم نصرانیّت اختیار کرد . سلاطین حیره که دست نشاندهٔ ایران بودند غالباً بادولت روم و ملوك غسّان که تابع روم بودند زد وخورد داشتند . پایتخت آنها حیره تقریباً در یك فرسخی نجف درجنوب شرقی آن شهر واقع بود .

سلاطین غسّان از خاندان جَفْنَه که اصلاً از مهاجرین یمن بودند از اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم مسیحی باینطرف در سرزمین حَوْران و جنوب غربی آن در اراضی بَلْقاء و جَوْلان سلطنت داشتند . ازاین دوخطّه اوّلی عبارت ازنصف جنوبی مملکت واقع در مشرق رود خانهٔ اُرْدُن است و دوّمی در قسمت شمالی آن مملکت واقع بود . این اراضی درمشرق قسمت سوریّه و مشرق قسمت شمالی و مرکزی فلسطین ومغرب صحرای بادیة‌الشّام از نهر اردن تا کویر ممتدّ بوده و در واقع در شمال غربی اقصی نقاط عربستان واقع شده بود .

---

(۱) درترتیب تاریخی‌ملوك‌حیره و وقایع آن‌مملکت بواسطهٔ اختلاف زیاد مآخذ تاریخی درمیان مورّخین‌اختلاف است وما رأی محققین علما مانند مولّر و نولدکه و روتشتاین را نقل نمودیم .

(۲) اغلب اهالی مذهب نسطوری داشتند .

پایتخت آنها گاهی در قصبهٔ جابیه در جولان (در جنوب غربی شهر دمشق) و گاهی در جلّیق در بلقاء (درجنوب شرقی جبل هرمون ودر نزدیکی شهر معروف بُصْری) بوده است (۱)

این مملکت تحت حمایت روم و پادشاهان آن دست نشاندهٔ امپراطورهای قسطنطنیّه بودند همانطوریکه پادشاهان حیره دست نشاندهٔ شاهنشاهان ایران بودند .

مملکت غسّانیان تاحدّی متمدّن بود و مخصوصاً چون مراکز حکومتشان از یك طرف نزدیك بدمشق واز طرف دیگر در جوار بصری مرکز خطّهٔ عربستان رومی واقع بوده درزیر نفوذ و تأثیر تمدّن رومی در آمده بودند . بصری شهر متمدّن بزرگی بوده در بیست فرسخی جنوب دمشق وبنای آن مبدأ تاریخ معروفی است که از سنهٔ ۱۰۵ مسیحی شروع میشود .

غسّانیها از طرفی بواسطهٔ مخاصمهٔ باپادشاهان لخمی حیره وایرانیان متّحد و دوست روم بودند وازطرف دیگر بواسطهٔ داشتن مذهب یعقوبی(۲) از مذاهب نصاری مورد کینهٔ دولت ارتودوکس روم واقع شده بودند تاسنهٔ ۵۸۱ (یا ۵۸۳ مسیحی) غسّانیها دوست روم بودند ولی پس از آن دشمنی در میانهٔ آنها پیدا شده وبا ایران همدست شدند . درسنهٔ ۶۱۴ که خسرو پرویز دمشق را گرفت سلطنت غسّانیان بپایان آمد اگرچه بعد ها پس از استرداد شامات از طرف رومیها (سنه ۶۲۹) باز در تواریخ اسلامی سخن از یك امیری باسم جَبَلَةِ ابْنِ الأَیْهَم بمیان میآید که ابتدا مسلمان شده وبعد مرتدّ شد و داستان ارتداد او را با شرح و بسط ذکر کرده اند .

اوّلین پادشاه مسلّم غسّانیان جَبَلَةِ بْنِ حارِثِ بْنِ ثَعْلَبَةِ بْنِ عَمْرِو بْنِ جَفْنَه بوده ولی بزرگترین و معروفترین سلاطین غسّانی و در واقع نخستین پادشاه نامی و تاریخی آنها حارث بن جبله (پسر همین جبلة بن حارث) بود که در سنهٔ ۵۲۸ مسیحی مُنْذِرِ بْنِ ماءالسَّماء (منذر سوّم) امیر حیره را شکست داد و درسال بعد (۵۲۹) از طرف یوستینیان امپراطور روم باصطلاح امروز به ایلخانیگری (فیلارك (۳) ـ بطریق) تمام قبایل عرب در سوریّه منصوب شد . درسنهٔ ۵۴۱ بهمراهی بلیزاریوس سردار رومی معروف با ایران جنگ واظهار لیاقت کرد در سنهٔ ۵۵۴ در جنك بزرگی منذر مزبور را مغلوب ومقتول کرده ودر سنهٔ ۵۶۳ (یا ۵۶۶) بقسطنطنیّه رفته و با دبدبهٔ مخصوصی پذیرائی شد . بعد از وفات او در سنهٔ ۵۶۹

(۱) این نواحی امروز غالباً جزو مملکت ماوراء اردن درتحت سلطنت امیر عبدالله و در قیومت انگلیس است

(۲) Monophysite

(۳) Philarque

یا ۵۷۰ مسیحی پسرش المنذر جانشین او شد(۱) وی نیز پادشاهی با اقتدار بود و کمی پس از آغاز سلطنت او قابوس امیر حیره مملکت غسّان را استیلا کرد و در جنگی که درگرفت غسّانیها قشون حیره و قابوس را شکست دادند. بعد ها امپراطور روم ظاهراً بواسطهٔ اختلاف مذهبی با المنذر خصومت پیدا کرده و در پی قتل او بر آمد لهذا وی قریب سه سال بمخالفت بر ضدّ روم برخاسته و عاصی شد ولی بواسطهٔ حملهٔ عربهای تابع ایران بآن مملکت امپراطور یوستین با المنذر آشتی نمود و در ۵۸۰ مسیحی با دو پسرش به قسطنطنیّه رفت و امپراطور تیبریوس (۵۷۸ ـ ۵۸۲ مسیحی) تاجی باو بخشید درهمانسال به حیره هجوم برده آن شهر را آتش زد و سال بعد بواسطهٔ تهمت ارتباط باطنی با ایران از طرف رومیها بحیله گرفتار شده به قسطنطنیّه فرستاده شد و بدینجهت پسر وی نعمان با سه برادر دیگر خود بخصومت برخاسته و ببلاد روم دست اندازی کردند ولی قشون روم آنها را شکست داده نعمان را نیز گرفتار ساخته پیش پدرش بردند و پس از آن پادشاه با اقتداری از غسّانیان پیدا نشد بلکه مملکت بامارتهای متعدّد کوچك منقسم شده و بدست امرای مختلف غسّانی افتاد چنانکه جسته جسته در تواریخ به اسامی آنها برمیخوریم مانند عمرو غسّانی که نابغه شاعر عرب پس از رنجش از نعمان بن المنذر آخرین پادشاه حیره پیش او رفت و جبلة بن الأیهم سابق الذّکر و غیره.

رویهمرفته قریب ۹ یا ۱۰ امیر غسّانی یکی بعد از دیگری در این مملکت حکمرانی کردند ولی مهمّترین آنها که همهٔ مملکت را در تصرّف داشته و اسمشان در تواریخ ملل مجاور ضبط شده باشد همان چهار نفر مذکور بوده و شکّی نیست که قبل و بعد از آنها از آن خاندان امرای دیگر وجود داشته که یا یکی تنها و یا چند نفر درچند نقطه در آن واحد امارت ضعیف و محدود و بی سر وصدائی داشته اند که اسامی آنها باختلاف از ۹ تا ۳۲ نفر در کتب تاریخ آمده است. ملوك غسّانی نصرانی و پیرو مذهب یعقوبی بودند و یکی از اسباب خصومت آنها با مملکت حیره نیز غلبهٔ مذهب نسطوری در حیره بوده است.

ملوك کنده نیز مانند غسّانیها و لخمیها اصلاً از یمن بودند و در مرکز عربستان و نجد و یمامه سلطنت داشتند اگرچه از قرن چهارم مسیحی ذکر کنده در مآخذ تاریخی آمده است ولی در واقع مؤسّس این سلسله حُجْربن عَمْرو معروف به آکِل المرار بود که نظر بروایات از یمن بشمال عربستان آمده و از طرف ملوك حمیر بامارت تمام عربهای شمالی

(۱) مآخذ عربی غالباً نعمان را پسر و جانشین بلافصل حارث میدانند

عربستان از نجد و یمامه برقرار شد و در نصف دوّم قرن پنجم مسیحی سلطنت کنده را در نجد تأسیس کرد . در ۴۸۰ مسیحی تمام قبایل عرب نجد از جنوب تا شمال در زیر لوای کنده متّحد بوده و نفوذ این مملکت تا حدود حیره میرسید پس از وفات حجر پسرش عمرو بامارت رسید ولی میان قبایل عربستان مرکزی اختلاف افتاده و تسلّط امیر کنده محدود به قسمت جنوبی نجد گردید پس از وی پسرش حارث بن عمرو که شخص لایق و کافی بود و دوباره قبایل عرب را در زیر لوای خود متّحد ساخت . درحدود ۴۹٦ مسیحی بحدود شرقی فلسطین حملاتی کرد و والی رومی بدفع او برخاست . در سال ۵۰۰ باز حملات تجدید شد و عاقبت امپراطور روم آناستازیوس مجبور شد در سنهٔ ۵۰۳ با حارث مزبور صلح کند و بنا براین او را بسلطنت کنده شناخته و همدست خود بر ضدّ ایران و حیره ساخت و درهمان سال در جنگ ایران و روم بر مملکت حیره هجوم کرده و پس از وفات نُعْمانِ بْنِ الْأَسْوَدْ پادشاه حیره در جنگ با رومیها بآن مملکت استیلا یافت و اکثر اراضی آنرا دو سه سال درتصرّف خود نگاهداشت . درسنهٔ ۵۰۵ منذر سوّم پادشاه حیره (پسر امرئ القیس و ماءالسّماء) بسلطنت جلوس کرده و بزودی کندیها را از مملکت خود راند و چون این سلسله در تحت نفوذ و حمایت سلاطین حِمیَرْ یعنی تابع تبابعهٔ یمن بودند ظاهراً پس از افتادن یمن بدست حبشیها در سنهٔ ۵۲۵ حارث بن عمرو در پی حامی جدید بر آمده و بقباد پادشاه ایران نزدیکی کرد و چون منذر بن امرئ القیس پادشاه سابق الذّکر لخمی حیره در این اوان بواسطهٔ مخالفتش با مذهب مزدك از طرف قباد معزول شد حارث اظهار تمایل بکیش مزدکی کرده و از طرف دربار ایران بسلطنت حیره پذیرفته شده و مملکت حیره و بحرین و یمامه را اندك زمانی در تصرّف خود درآورد تا وقتیکه انوشیروان پس از دفع مزدکیان دوباره منذر را بتخت حیره نشانید و وی نظر ببعضی روایات حارث را گرفتار ساخته در سنهٔ ۵۲۹ بقتل رسانید . حُجر پسر این حارث آخرین امیر این سلسله بود و از اواخر ایّام پدرش کار امارت کنده ضعیف شد و سلطنت حیره برضدّ آنها اقداماتی کرد که باعث انقراض آنها گردید پسر حجر بن حارث امرئ القیس شاعر معروف عرب نتوانست مملکت از دست رفتهٔ پدرش را بدست بیاورد و پس از آنکه بقسطنطنیّه رفته واز امپراطور روم که دشمن ملوك حیره بود مدد خواست و کامیاب نشد در آنقره (پایتخت حالیّه عثمانیها) وفات نمود . ملوك کنده نصرانی بودند .

سواحل غربی خلیج فارس

مملکت بحرین واقع در طول ساحل غربی خلیج فارس که امروز به لحسا (الاحساء) معروف است قبل از ظهور اسلام مسکن قبائل بنوعبد قیس و بنو بکر و جزو قلمرو ایران بود و مخصوصاً در آن اوان وبعد از آن یکنفر حاکم ایرانی بنام سِبُخْت[1] در هَجَر پایتخت آن مملکت مستقرّ بود. اهالی عمّان مرکّب از قبیلهٔ عربی اَزْد و ایرانیان بودند.

باقی اراضی عربستان

گذشته از دول جنوب غربی و شعبه های شمالی آنها و نَبطان و تدمُریها و مستعمرات معینی و سبائی و نبطی و مراکز تمدّن دیگری که ذکر شد و گذشته از امارتهای حیره و غسّان و کنده در باقی اراضی عربستان عربهای بدوی صحرا نشین در نواحی مختلفه ساکن و سیّار بودند که باز هر قسمتی در دایرهٔ نفوذ یکی از دول بزرگ سابق‌الذّکر بود و مثلاً از آنجمله در حجاز نفوذ هر دولتی که در یمن حکمرانی داشت غالب بود. یهودیهای مهاجر فلسطین یا عربهای یهودی مذهب نیز در نواحی مختلف عربستان ساکن بودند.

حجاز

اسم حجاز در تقسیمات اداری و جغرافیائی امروز بخطّهٔ ساحلی غربی عربستان اطلاق میشود که در کنار دریای سرخ از عسیر (در جنوب) تا منتهی الیه خلیج عقبه (در شمال) تقریباً بطول هزار و سیصد کیلومتر ممتدّ شده و عرض آن در پشت ساحل بطرف داخلهٔ عربستان تقریباً از ۱۸۰ تا ۲۷۵ کیلومتر است ولی مطابق معنی اصلی کلمه و استعمال قدیم آن فقط قسمت جنوبی این خطّه و در واقع کمتر از دو ثلث آن حجاز نامیده میشد و قسمت شمالی در مشرق حِسْما و در مغرب بلاد مَدْیَن نامیده میشدند.

خطّهٔ حجاز مرکّب از دو منطقهٔ طبیعی است که یکی از آنها که درقسمت شرقی واقع است کوهستانی (که بعربی نجد گفته میشود) و دیگری غربی و پست و هموار است در طول ساحل (که تِهامه نامیده میشود) قسمت اخیر تقریباً بکلّی بیحاصل و خالی از گیاه و درخت است ولی قسمت اوّل حاصلخیز است. شهرت وآبادی تهامه فقط بواسطهٔ وجود مکّه و مدینه میباشد.

شهر مکّه که درجنوب حجاز ونزدیکی ساحل واقع است (قریب ۸۳ کیلومتر تادریای

(۱) سِبُخْت اسم فارسی است که معنی آن اینست سه نجات داد و از این اسم برمیآید که صاحب اسم مسیحی بوده است. بختن بضمّ اوّل بمعنی نجات دادن فعل قدیم فارسی است که حالا متروک شده است.

سرخ) قبل از اسلام نیز مهمّترین شهر حجاز بوده . این شهر بواسطهٔ وقوع آن در یك وادی که چاه آب داشت و موقع مستحکمی در میان کوههای بلند تشکیل میداد مرکز خوبی برای اعراب شهر نشین ایجاد نموده و مخصوصاً ممکن است از عهد بسیار قدیم منزلگاه قافله های تجارتی یمن یا شامات نیز بوده است (۱)

شهر مکّه بواسطهٔ تجارت و مراودهٔ اهالی آن با شامات (در تابستان) و با یمن (در زمستان) و بجهت داشتن بتخانهٔ بزرگی که زیارتگاه تمام قبایل اعراب نواحی اطراف بودمعمور و ظاهراً مدّتها قبل از ظهور اسلام آباد بوده است. بر حسب اوضاع و چگونگی آن عهد وقتی تجارت و معامله در حجاز ممکن بود که امنیّتی بواسطهٔ تقیّد مذهبی موجود باشد و همهٔ قبائل آنرا درمواقع معیّنی رعایت کنند . لهذا موسم حج را ماهی ازماههای پائیز(۲) که هنگام بدست آمدن محصول است قرار داده و آن ماه را با ماه قبلی و بعد آن ماههای صلح مقدّس میشمردند و جنگ و قتل و غارت و هجوم در آنها حرام و بر خلاف حکم مذهب و هتك حرمت خدایان محسوب میشد. بدینقرار سه ماه مزبور را بامر تجارت و مراودات و امور ایّام صلح اشتغال میورزیدند و مخصوصاً در سر راه قبائلی که از هرطرف عازم مکّه بودند در مواقع مختلفهٔ ایاب و ذهاب بازارگاههای عمومی بر پا میشد مثلاً در سمت جنوب شرقی سرراه حجّاج طائف و نجد و یمن در اوایل ذی القعده در عُکاظ که میان طائف و مکّه واقع بود بازاری دائر میشد و همچنین در اواسط یا اواخر آن ماه در مَجَنّه که میان عکاظ ومکّه است و در اوایل ذی القعده در ذوالمَجاز که میان مجنّه و مکّه است . روز نهم ذی الحجّه و دهم آنماه در عرفات و مکّه حجّ مذهبی بوده و پس از آن مردم باز بترتیب باوطان خود برمیگشتند . در مکّه که همهٔ این قبائل بهم میرسیدند تجارت مهمّی میشد و اهل مکّه از واردین پذیرائی کرده امتعهٔ خارجه بآنها فروخته و خرما و پوست و غیره از آنها میگرفتند.

---

(۱) بطلمیوس و دیودور از این شهر ذکر میکنند و اوّلی آنرا باسم « مکورابا » مینامد .

(۲) بواسطهٔ کبیسه یك ماه در سه سال از گردش ماهها در فصول بقدر امکان مانع میشدند این عمل را که نسیئی مینامیدند از یهودیهای یثرب یاد گرفته بودند که در واقع همان «عَبور» بنی اسرائیل بود . نظر به روایات ابتدای این اصلاح دویست سال قبل از اسلام بوده است . در هر سه سالی یکبار سال را ۱۳ ماهمیگرفتند لکن چون در سه سال بجای ۳۲ روز و ۱۵ ساعت که فرق سال شمسی و قمری میشود فقط ۳۰ روز اضافه میکردند لهذا اگر دویست سال این ترتیب اجرا شده باشد قریب ۱۷۵ روز موقع فصول عوض میشودوشاید بهمین جهت موسم حجّ از پائیز تا بهار عقب رفته بوده و در ظهور اسلام در بهار بود. اسامی اشخاصی که اهل خبرهٔ اینکار و مأمور کبیسه و ضبط حساب سال بودند یکی پس از دیگری بتوالی در روایات عرب آمده است و چون یکی از معاریف آنها قَلَمّس کنانی بوده اغلب همه را باسم او قلامسه نامیدند .

تجّار خود مکّه چنانکه گفته شد بممالك مجاور مخصوصاً شام مسافرت مینمودند وظاهراً قسمت عمدهٔ تجارت و معاملات آنها با شهر غَزَّه در ساحل بحر الرّوم بود. اهمیّت تجارت با شام از این نکته ظاهر است که در موقع مراجعت کاروان تجارتی مکّه که در سنهٔ دوّم هجرت در بَدْر مورد حملهٔ مسلمین شد بمیزان صد هزار تومان اموال داشتند که در آنوقت مبلغ هنگفتی بود.

اقوام عرب و انساب آنها

در میان اعراب مسئلهٔ نسب اهمیّت عظیمی داشته و دارد. دانستن نسب قبائل واشخاص فنّ مهمّی در میان آنها بود. نسب شناسان عرب تمام طوائف و قبایل و تیره ها و شاخه های آنرا بتفصیل تمام شرح داده و ضبط میکردند و اگر چه نسب نامها کلّیّةً بعد از اسلام ترتیب داده شده و مدوّن گشته است لکن شکّی نیست که قسمت عمدهٔ آن ازمحفوظات و روایات سینه بسینه بوده و فقط در درجات بالا تر نسبها مانند تاریخ همهٔ اقوام عالم از یك حدّی ببالا مشکوك و تاریك و افسانه آمیز میشود.

بطور کلّی نسب شناسان همهٔ اقوام عرب را بدو شجرهٔ بزرگ تقسیم میکنند. عربهای جنوبی (از یمن) وعربهای شمالی و اگرچه رساندن نسب طوایف اوّل را به قَحْطان و تفسیرآن به یُقْطان (که درتورات نبیرهٔ سام بن نوح است بسه واسطه) و نسب قسمت دوّم را به عَدْنان از احفاد اسمعیل بن ابراهیم نمیتوان حقیقت تاریخی فرض کرد امّا با وجود این شکّی نیست که این تقسیم اساساً صحیح و عربهای یمن (یا قحطانی) از یك شجره یا یك شاخهٔ اصلی و عربهای شمالی (یا عدْنانی) از شجره یا شاخهٔدیگری هستند.

نظر بروایات قدیمهٔ عرب عربهای یمن اعمّ از حمیریها و سبائیها و معینی ها وقتبانیها و حضرموتیها که تخته قاپو بودند و عربهای بدوی آن مملکت که به بَنو کَهْلانْ معروف هستند عرب اصلی بوده اند (عرب عاربه) وهمچنین است طوایف و اقوام منقرض شدهٔ عاد و ثَمُود و طَسْم و جَدیس و عِمْلاق (جمع = عمالقه) که فقط اسم آنها درافواه مانده (عرب بائده). لکن عربهای شمالي (عدنانی) عرب مستعربه بودند یعنی اصلاً ازنژادعرب نبودند ودرعرب مستهلك شده اند. و ظاهراً اغلب اینها وخصوصاً اهالی حجاز در قرون خیلی قدیم از حدود سوریّه بدانجا مهاجرت کرده بودند.

از اعراب یمن در ادوار قدیمه وازمنهٔ مختلفه دسته های مهاجر زیادی بطرف شمال

کوچیده و در نقاط مختلفه سکنی گزیده اند مانند غسّانیها و لخمیها و کندیها و مانند قبایل طَیّ که از عهد قبل از مسیح در نجد (عربستان مرکزی) در دامنهٔ کوههای معروف أجا و سَلْمی بر قرار شده بود و قبایل شَمَّر حالیّه از نسل آنها هستند و مانند قبایل عامله و جُذام که در فلسطین مستقرّ شده بودند و أَزْد که در عمّان قرار گرفته و تَنُوخ که در حیره مقرّ گزیدند و خُزاعه که مدّتها قبل از اسلام در مکّه تسلّط پیدا نموده بودند و قبایل بَنُو جُرْهم که بنا بر روایات اسمعیل پسر حضرت ابراهیم در مکّه با آنها وصلت کرد و أَوْس و خَزْرَج در مدینه و بسیاری از قبایل دیگر عرب در حوالی مکّه و سوریّه و عراق و غیره . این طوائف همگی قبل از ظهور اسلام از یمن بسمت شمال مهاجرت نموده اند و این مهاجرتهای کلّی (که ظاهراً اغلب در قرن دوّم مسیحی و بعد از آن واقع شده) شاید بیشتر در اثر انحطاط رونق مملکت سبا و خرابی معمورهٔ ممالك متمدّنهٔ آن خطّه بواسطهٔ انتقال راه تجارت بسوی دریا و تخریبات کلّی رومیها در حملهٔ سابق الذّکر آنها بوقوع آمده باشد و نیز ممکنست شکستن سدّ مأرب که از عوامل مهمّ آبادی مملکت سبا بود در قرن دوّم یا سوّم مسیحی وسیل معروف عَرِمْ که در نتیجهٔ این انهدام اراضی یمن را فرا گرفت چنانکه روایات عرب ذکر میکنند دخالت مهمّی در این مهاجرتها داشته باشد . علاوه بر اینها اصلاً از عهد قدیم بواسطهٔ اقتضای طبیعت زمین یمن و آبادی و افزایش نفوس از گاهی بگاهی مهاجرتهای کلّی بماورای دریا (حبشستان) از یکطرف و ممالك شمالی (حجاز و نجد و عمّان و شام و عراق و فلسطین) چنانکه در فوق هم ذکر شد جاری بوده است .

عربهای شمالی (و باصطلاح معروف اسمعیلی) را گاهی عدنانی باسم جدّ اعلای آنها برحسب روایات داستانی عرب، و گاهی مَعَدّی به نسبت به مَعَدّ بن عدنان و گاهی نِزاری نسبت به نزار بن معدّ بن عدنان مینامند . قبایل نزاری هم بچندین قسمت منقسم میشدند که دو قسمت مهمّ و بزرگ آنها به رَبیعه و مُضَر معروف هستند . از قبایل مضر یکی بنو کنانه بود که در سمت جنوب غربی مکّه و دیگر هُذَیلیها که در شمال شرقی آن شهر سکنی داشتند .

قریش — یکی از بطون کثیرهٔ کنانیها طایفهٔ قریش بود که ابتدا یکی از طوایف کوچك و فقیر بیقدر و اعتبار جنوب حجاز بود و نسب خود را به نَضْر بن کِنانه میرسانیدند . مطابق روایات عرب در یك قرن یا بیشتر قبل از ولادت حضرت

رسول (۱) یکی از افراد قبیلهٔ قریش موسوم به قُصَیّ بن کِلاب که مردی لایق و دلیر و مدبّر و عاقل و نابغه بود سالار و پیشوای قبیلهٔ قریش شد و باین سودا افتاد که ریاست مکّه وخانهٔ کعبه را که مدار و مرکز زندگی و سیاست شهر بود بدست آن قبیله بیاورد و یا بقول روایات عرب بآن قبیله باز گرداند (۲) قریش درتحت ادارهٔ قُصَیّ باین مقصود نایل شده و ریاست مکّه را از خُزاعیها که اصلاً از عرب یمن بودند گرفته و ادارهٔ امور کعبه و حجّ را که حکم امارت و سروری سیاسی و مذهبی مغرب عربستان را داشت بدست گرفتند. از این تاریخ طایفهٔ قریش اشراف عرب حجاز شمرده شدند و مرکز شهر (بطحاء) در دست آنها بوده وبواسطهٔ تولیت کعبه که مرکز مقدّس ملّی و قبلهٔ حجّاج عرب بود نفوذ و اعتبار مخصوصی پیدا کردند.

کعبه

کعبه بتخانهٔ بزرگی بود که بتهای معروف قبایل عرب در آن قرارداشت برپا شدن این معبد درشهر مکّه بیشتر ممکنست در اثر چاه معروف زمزم بوده باشد و عمده سبب قدس این خانه بواسطهٔ سنگ سیاه معروف (الحجرالاسود) بوده است کعبه مدّتها قبل از اسلام وجود داشته و ظاهراً در ابتدای تاریخ مسیحی این بنا موجود بوده است. نه تنها قبایل بت پرست بلکه ظاهراً قبایل نصارای عرب نیز از هرسوی برای زیارت بمکّه میآمدند و نظر بروایات ۳۶۰ بت که ظاهراً بتهای بسیاری از قبایل عرب هم جزو آنها بود درکعبه قرار داشت و درآن میان هُبَل بت بزرگ مکّه و اللّات و مَنات و عُزّی معروف هستند

مکّه

شهر مکّه بواسطهٔ وجود کعبه وحجّ عمومی قبایل اطراف ازحدود یمن ونجد تا شمال حجاز در ذی الحجّه وبازارهای عمومی عرض راه حجّاج که چنانکه ذکر شد از اوّل ذی‌القعده تا آخر محرّم (یعنی سه ماه حرام) حوزهٔ مکّه رامرکز تجارت و مبادلات تجارتی ومراودهٔ اجتماعی وادبی قرار میدادند ونیز اقامهٔ عُمره در ماههای دیگر مخصوصاً در ماه رجب که بازظاهراً بهمین جهت ماه حرام شده بود (۳) اهمیتی پیدا کرده بود واین حجّ و عُمره بر

(۱) چون قصی جدّ پنجم حضرت رسول بوده لهذا میتوان زمان او را یکقرن و نیم قبل ازآنحضرت فرض کرد.

(۲) چون نظر بروایات کعبه را ابتدا حضرت ابراهیم بنا کرده و تولیت آن در دست اولاد اسمعیل بوده تا جُرهمیها از یمن بدانجا آمده و از دست بنی اسمعیل گرفتند و بعد از مدّتی قبیلهٔ خزاعه باز ازمهاجرین یمن بر آنجا غلبه یافته و متولّی شدند لهذا چون قریش نسب خود را باولاد اسمعیل میرسانیدند در واقع تسلّط خود را بکعبه استرداد حقّ قدیم موروثی بقلم دادند.

(۳) چنانکه اشاره شد کبیسه کردن کسر سال در میان عرب ظاهراً چون دقیق نبوده نتیجهٔ کامل و مطلوب نمیداد زیرا در صورتیکه ماه ذی‌الحجّه ابتدا در پائیز بوده در اوائل ظهور اسلام دربهار می افتاد و شاید در ابتداء رجب هم در موسم تجارت بهار بوده و بتدریج به پائیز رسیده بود بهر حال این دوموسم اوّل بهار و ماه های پائیز که فصلی تجارت بودند بهمین جهت حرام قرار داده شده بودند.

گرمی رونق بازار تجارتی وعبادات مذهبی درآن شهر میافزود و در واقع موسم عمومی زیارت مکّه وسیلهٔ خوبی بدست اشراف و تجّار مکّه میداد که امتعه‌ای را که کاروانهای تجارتی آنها در تابستان از شام و در زمستان از یمن آورده بودند در پائیز و بهار در ماه های حرام بفروشند.

قریش و ریاست مکّه

تولیت کعبه که حکم شرافت و سروری بزرگی در مکّه داشت نظربروایات ابتدا با قبیلهٔ جُرْهُم از طوایف عرب بائده (منقرضه) یمنی و قحطانی الاصل بود که وصلت حضرت اسمعیل با آنها معروف است. بعد هاقبایل خُزاعه که باز ازمهاجرین یمن وقحطانی الاصل بودند بخاك مکّه رسیده و در آنجا مقام گزیدند پس از چندی با جُرهمیها منازعه کرده و غالب آمدند و ریاست مکّه و تولیت کعبه را بدست آوردند و در دست آن قبیله بود تا آنکه قُصیّ چنانکه ذکر شد بر خزاعه غالب شده و قریش را متوّلی کعبه و در واقع کدخدایان مکّه گردانید.

قُصیّ بن کلاب تشکیلات جدید و منظّمی در امور کعبه و حجّ ایجاد کرد و درواقع ریاست قریش و امارت مکّه و تولیت کعبه را یکجا در دست خود گرفته و همه را در یك مقام و یك شخص تمرکز داد. وی کلیّهٔ بطون قریش یا بَنو نَضر را که متفرّق بودند جمع‌آوری کرده و متّحد گردانید و برای ادارهٔ امور کشوری و لشکری بخصوص اجرای آئین ها و رسوم قومی و مذهبی در جوار کعبه مرکزی باسم دارُ النَّدْوَه برپا کرده و کعبه را از نو بنا نمود و چون خود او نظر بروایات هنگام طفولیّت در حدود شامات نزدیك بتمدّن نبطی ها وغسّانیها و رومیها و عبرانیها نشو و نما یافته بود ترتیبات اداری او در حجاز تازگی داشت. مشار الیه پنج اداره یا منصب ایجاد کرد مانند رفادت (پذیرائی حجّاج) و سقایت و حاجبی کعبه و سرداری و غیره و نیز مالیاتی برقریش وضع کرد که عمده صرف پذیرائی حجّاج میشد.

بعد از وفات قصی شرافت و سروری بچهار پسر او رسید و ریاست کلّ و ادارهٔ امور بدست بزرگترین آنها عَبْدُ الدّار بود. بعد ها بواسطهٔ نزاعی که میان اولاد عبدالدّار و اولاد برادر او عبد مناف بوجود آمد مناصب سابق الذّکر میان این دو تیره تقسیم شد. رئیس اولاد عبد مناف هاشِم بود و وقتیکه هاشم در شهر غَزّه از بنادرسوریه وفات کرد پسرش عَبْدُ الْمُطَّلِب کوچك بود ودر مدینه (یثرب) بزرگ شد و بعد پیش اعمام خود بمکّه آمده و عاقبت رئیس قبیلهٔ قریش گردید. درزمان او ابرهه فرمانفرمای حبشی یمن بمکّه حمله آورد تا

خانهٔ کعبه را خراب کند (۱) و عبدالمطّلب پیش او رفته مذاکراتی کرد که در تواریخ اسلام شرح داده شده است.

عبدالمطّلب ده پسر داشت که یکی از آنها عبدالله پدر حضرت رسول بود. عبدالله در حیات عبدالمطّلب وفات کرد و حضرت رسول در تحت مراقبت عبدالمطّلب بزرگ شد. نظر بروایات وی در طفولیّت با مصاحبت جدّ خود سفری بشام کرد و بعد از وفات جدّش نیز که در تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب زندگی میکرد با سرمایهٔ زن بیوه و متموّلی برای تجارت شام مسافرت میکرد. بعدها در سنّ ۲۵ سالگی با همان زن که خدیجه نام داشت ازدواج نموده و چندین اولاد از او پیدا کرد. در حدود چهل سالگی شروع بدعوت مردم بدین جدید و پرستش خدای یگانه ونامرئی باسم رحمن و الله نمود و این اعلان رسالت را بعثت مینامند.

دین قدیم اعراب

دین عرب مکّه چنانکه اشاره شد اصلاً ستاره پرستی و رب النّوع پرستی و بظاهر بت پرستی بود و بتهای سنگی (که بعضی ازآنها از شهابهای آسمانی بود) و درختی آنها نشانهٔ خدایان آسمانی و ماه و آفتاب و ستاره ها و قوس و قزح و مرگ و غیره بود مانند وَدّ که مظهر ماه و بزرگترین خدایان بود (وحتّی معینی ها و سبائیها هم آنرا پرستش میکردند) و هُبَل که خدای بزرگ مکّه و معبود همهٔ شمال عربستان بود و بَعْل که از خدایان ملل سامی شمال بود و اللّات و مَنات و العُزّی که هر سه خدای مؤنّث بوده و اوّلی در تمام عربستان معروف و معبود بود و مخصوصاً در طائف و دوّمی خدای مرگ بود وسوّمی رقیب وَدّ و اللّات بود و نیز سُواعْ و یَعُوقْ و یَغُوث و نَسْر و غیره که این دو ربّ النّوع آخری جزو خدایان سبائیها نیز بودند. مخصوصاً ماه را بزرگترین خدایان دانسته و ودّ را رمز او وباقی را رمز زهره ومرّیخ و زحل و منازل قمر وآسمان وستارگان ثابت قرار داده بودند. علاوه براین خدایان یك خدای بزرگ ونامرئی را نیز که بالاتر از همهٔ دیگران بود باسم الله معتقد بودند و نیز اجرام نهانی دیگری را باسم جنّ میپرستیدند وبرحسب بعضی روایات ۳٦۰ بت برای ۳٦۰ جنّ داشتند. این دین که درواقع

(۱) تاریخ این حمله که معروف بعام الفیل است و بر حسب اکثر روایات تولّد حضرت رسول نیز در آن سال واقع شده بتحقیق معلوم نیست. غالب تواریخ قدیمهٔ مسلمین تولّد حضرت را درسال ٤۲ سلطنت نوشیروان یعنی ۵۷۲ مسیحی ذکر میکنند و ظاهراً یك یا دوسال قبل از این تاریخ وقوع یافته است لکن چون ابرهه پس ازعودت از مکّه زنده بوده و پس ازوفات او پسرش یکسوم و بعد از آن پسر دیگرش مسروق حکومت کرده و در زمان این آخری قشون ایران یمن را گرفت و این واقعه درسنهٔ ۵۷۰ مسیحی یا اندکی بعد از آن بوده لهذا حملهٔ ابرهه بمکّه باید مدّتی قبل از آن تاریخ بوده باشد.

با کم و بیش اختلاف دین تمام شبه جزیرهٔ عربستان بود و تشابه تام بلکه وحدت منشاء با ادیان سامی قدیم و معتقدات اقوام بابل و آسور و فنیقیان و عبرانیان و غیره هم داشت از دو سه قرن پیش از اسلام بواسطهٔ نفوذ ادیان عالیتر در نتیجهٔ تأثیر مجاورت با ملل متمدنه تا حدّی تکامل یافته بود یعنی عربهای بت پرست بواسطهٔ مجاورت با روم و حبشهٔ مسیحی در شامات و یمن و با ایران زردشتی در عراق و بحرین (ساحل خلیج فارس) و بعد ها در یمن و مخالطه با اعراب یهودی مذهب حمیر و مسیحی مذهب نَجْران (در یمن) و غسّانیها و کندیهای مسیحی در شامات و مهاجرین یهود با آن در نقاط مختلفهٔ عربستان و مخصوصاً در یثرب (مدینه) وجنوب فرات یعنی قلمرو ملوك حمیر با ادیان ملل متمدّن آشنا شده بودند .

ابتدای بعثت — حضرت رسول صلّعم پس از یکسال انزواء که مقدّمهٔ بعثت و وحی بود شروع بدعوت سرّی کرده و سه سال در خفا نزدیکان خود را بدین خویش که ترك اصنام و عبادت رحمن (اسم معروف خداوند پیش یهودیهای عربستان) و الله (اسم خدای نامرئی نزد اهالی مکّه) بود دعوت میکرد وچون عقیدهٔ رساندن نسب عرب عدنانی باسمعیل وابراهیم درمیان اهل مکّه معروف بوده لهذا حضرت رسول دین جدیدرا دین ابراهیم والله راخدای ابراهیم واسمعیل خوانده وبعربها چنین توضیح کرد که درواقع دین جدید خارجی مانند یهودیّت و نصرانیّت نیاورده بلکه دین قدیم ملّی را که تحریف شده بود اعاده و رونق میدهد وبدعت بت پرستی را که بعد پیدا شده و خانه‌ای را که ابراهیم برای خدای خود ساخته بتخانه قرار داده است از میان برمیدارد یعنی در حقیقت کیش نیاکان قدیم و با عظمت عرب را بازمیگرداند

سیرت حضرت رسول اکرم

حضرت محمّد که مؤسّس دین اسلام است پسر عبدالله بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصّی بن کلاب است که مختصری از نسب و حالات اسلاف و اجداد او در صفحات قبل مذکور شد . از گذارش اجداد و منسوبین او علاوه بر آنچه گذشت چند فقره نیز که خالی از اهمیّت نیست ذیلاً ذکر میشود :

هاشم که رئیس اولاد عبد مناف بود و منصب سقایت و پذیرائی حجّاج را داشت مورد حسد برادر زادهٔ خود أُمَیَّة بن عبدِ شَمْس شد و امیّه خواست مقام او را حائز شود عاقبت کار بمحاکمه و تعیین حکم کشید بشرط آنکه هر کدام از طرفین که محکوم شد ۵۰ شتر داده و ده سال از مکّه خارج شود . امیّه محکوم شد و از مکّه بشام رفت و این

اوّلین عداوتی بود که میان این دو خانواده افتاد وبعد ها نقار دائمی در میانه ماند. هاشم در جوانی در غزّه مرد و برادرش مُطّلب جانشین او گردید. پسر هاشم که از زنی از اهل یثرب بود درمدینه بزرگ شده و بعد عموی او مُطّلب او را بمکّه آورد و به عبدالمطّلب معروف شد و پس از وفات مطّلب ریاست مکّه و مناصب پدرش هاشم باو رسید. وی چاه زمزم را که مدّتها مفقود الاثر شده بود پیدا کرده ودر آورد ودر قشون کشی ابرههٔ حبشی بمکّه نیز بسمت شیخ مکّه با وی مذاکراتی نمود. عبدالمطّلب ده پسر داشت و کوچکترین آنها عبدالله بود. عبدالمطّلب نذر کرده بود اگر ده پسر پیدا کند و بحدّ رشد برسند یکی را جلو کعبه قربانی خدایان کند و چون این شرط برای او حاصل شد ناچار از وفای نذر شد و پیش هُبَل بت بزرگ رفته ودرآنجا قرعه بنام اولاد خود کشیده این قرعه بنام عبدالله درآمد ولی عبدالمطّلب باشارهٔ کاهنی قرعه رادرمیان اولاد خود وده‌شتر تجدیدکرد باز قرعه به‌عبدالله افتاد وباز بااضافهٔ ده‌شتر دیگر تجدید واین عمل را ده بار تکرار کرد تاعاقبت قرعه به شتر افتاد و عبدالله سالم ماند. عبدالله بازنی موسوم به آمِنَه دختر وهب ازدواج کرد و در همان سال اوّل ازدواج حضرت رسول تو ّلد یافت تاریخ تو ّلد آنحضرت بتحقیق معلوم نیست ولی اکثر روایات آنرا در سال ٤٢ سلطنت انوشیروان دانسته اند که مقارن سنهٔ ۵۷۲ مسیحی میشود وچون اختلاف در عمر آن حضرت میان شصت و شصت و سه و شصت و پنج بوده لهذا بظنّ غالب در میان ۵٦۷ و ۵۷۲ مسیحی تو ّلد یافته است. عبدالله پس از ازدواج سفری بشام کرد و در عودت از آنجا در مدینه مریض شده و وفات کرد در موقعیکه حضرت رسول هنوز متو ّلد نشده یا تازه قدم بدنیا گذاشته بود. مادر آنحضرت نیز پس از شش سال از تو ّلدش وفات کرد و جدّش عبدالمطّلب هم که سر پرست او بود در هشت سالگی آن حضرت وفات نمود. لهذا پرورش ومواظبت ایشان بعهدهٔ عموی آنحضرت عبد مناف معروف به ابوطالب موکول شد. پدر آنحضرت بسیار فقیر بود و چیزی معتدّ به بارث نگذاشت. طفل ارجمند را پس از تو ّلد بدایه دادند و در بادیه پرورش یافت. در شش سالگی با مادرش بمدینه رفت ولی چون مادرش آنجا یا در عودت وفات کرد بچه را بمکّه آوردند. در نه سالگی وی ابوطالب سفری بشام کرد و حضرت رسول را نیز همراه برد و در آن سفر تا بُصْری رفتند. قصّهٔ ملاقات راهبی نصرانی بنام سِرْجیوس یا جرجیوس و لقب بحیرا با وی در این سفر در روایات با شرح و بسط ذکر شده چون ابوطالب فقیر بود

حضرت محمّد بایستی در طفولیّت برای کمك زندگی خانواده کار بکند و لهذا برای گوسفندان متموّلین شبانی ومیوه از درختها جمع میکرد . بعد ها ابوطالب را درجنگ با طائفیها همراهی کرد و همچنین در سایر سفرهای تجارتی ابوطالب بشام وقتیکه حضرت بسنّ جوانی رسید در خدمت تجارتی زنی بیوه خدیجه نام داخل شده ودر صورتیکه تا آنوقت بساربانی شترها و پاسبانی قافله در سفرها میپرداخت حالا خود با سرمایهٔ خدیجه سفرهای تجارتی ظاهراً بیمن و شام می‌کرد ودر سنّ ۲۵ سالگی خدیجه که ٤۰ سال داشت بآنحضرت تمایل پیدا کرده ودر نتیجه با او ازدواج و شش بچّه از او پیدا کرد . در سنّ سی و پنجسالگی آنحضرت قریش کعبه را خراب کرده و از نو بنا کردند . مصالح لازم را از یك کشتی شکستهٔ رومی که بساحل دریا افتاده بدست آوردند و یك نجّار مصری که در مکّه بود ساختن در و سقف و غیره را بعهده گرفت پس از آنکه کار بنا پیش رفت در سر گذاشتن سنگ پایه یا حجراسود نزاع کردند و هر قبیله میخواست افتخار این کار نصیب او بشود تا عاقبت باینطریق صلح کردند که اوّلین کسی که از در درآید بحکم او راضی شوند و در این میان حضرت رسول که در آنوقت معروف بمحمّد امین بود وارد شد و رأی داد که سنگ را در یك قماشی گذاشته وهریك از بزرگان قبایل بیکطرف آن چسبیدند و چون نزدیك آوردند او خود سنگ‌را برداشته بمحلّ آن گذاشت و از این حیث شهرت و اعتباری پیدا کرد . بحضور آنحضرت قبل از بعثت در بازارگاه عُکاظ هم اغلب اشاره شده است .

در چهل سالگی بحضرت رسول وحی آمد و برای ابلاغ رسالت بقوم خود مأمور یا مبعوث شد (مطابق با سنهٔ ٦۱۰ مسیحی) . ابتداء خدیجه و علی و ابوبکر و بلال حبشی و ابوذر و عثمان بن عفّان و عبد الرّحمن بن عوف و سعد بن ابی وقّاص و زیدبن حارثه و چندین نفر از مشاهیر اصحاب درخفا ایمان آوردند و پس از آن بتدریج درنشر اسلام کوشیدند و مخصوصاً ابوبکر اهتمام زیادی درنشر دعوت در خفا نمود . بتدریج ولی با زحمت و مجاهدت عدّهٔ ایمان آورندگان زیاد شد و قریب چهل نفر یا بیشتر در حوزهٔ سرّی مؤمنین در آمدند .

در این اوقات اجتماعات مؤمنین برای نماز و مذاکرات سرّی بود گاهی در کوه و گاهی در خانهٔ یکی از اصحاب گرد میآمدند . پس از سه یا چهار سال دعوت سرّی چون کم کم مطلب فاش شده وانتشار میگرفت حضرت رسول رسالت خودرا اعلان و آشکار ساخت (٦۱۳ مسیحی) و کم‌کم جمعی معتدّبه بدین جدید گرویدند مخصوصاً علاوه بر بعضی از

اشخاص مهمّ که ذکر شد بسیاری از فقراء مکّه و غلامان داخل حوزهٔ اسلام شدند . این فقره باعث خصومت و غیظ مردم مکّه با او و یارانش شده و آنهارا دنبال کردند . چون ابوطالب عموی آنحضرت اورا حمایت میکرد قریش از ترس اینکه در صورت قتل آنحضرت طایفهٔ او بخونخواهی برخیزند و در مکّه خونریزی شود از صدمهٔ جانی زدن بآنحضرت مجبوراً خودداری نموده ولی بابوطالب اصرار و تهدید میکردند که اورا از مخالفت با دین قوم خود بازدارد. ابوطالب دست از حمایت وپشتیبانی برادر زادهٔ خود برنداشت و مردم مکّه به آزار وشکنجهٔ مسلمینی که حامی نداشتند پرداختند . این آزار بقدری شدید شد که یکسال بعد از اعلام علنی رسالت (۶۱۴ مسیحی) حضرت رسول ناچار آن جماعتی را که بیشتر درمعرض زجر و ظلم بودند امر بمهاجرت داد وفرمود بزمین حبشه بروند که پادشاه آنجا مسیحی وموحّد است . لهذا قریب ۱۵ نفر از مرد و زن که میان آنها عثمان داماد پیغمبر با دختر آنحضرت و زُبیر و عبدالرّحمن بن عوف از راه بندر شُعَیبَه (که بندری نزدیک جدّه بود) ودریای سرخ بمملکت حبشه رفتند ولی پس از سه ماه چون خبر رسید که آشتی میان کفّار قریش و مسلمین شده بعضی از آنان و از جمله عثمان باز بمکّه برگشتند ولی همینکه بمکّه نزدیك شدند فهمیدند که روابط اهل مکّه با مسلمین باز بسیار بد شده و ناچار نهانی یك یك پیش آشنایان و خویشاوندان خود درمکّه آمدند . طولی نکشید که شدّت آزار مخالفین دوباره جمعی از مسلمین را مجبور بمهاجرت حبشه کرد و این بار رویهمرفته قریب صد نفر از مرد و زن بآنمملکت پناه بردند و چون در آنجا امنیّت و راحت یافتند بزرگان مکّه مشوّش شده وعمرو بن العاص را با یکی دیگر و مقداری هدایا بسفارت بدربار حبش فرستاده تسلیم مهاجرین را خواستار شدند . حضرت رسول نیز عمو زادهٔ خود جعفر بن ابیطالب را بآنجا فرستاد که اقداماتی برای جلوگیری ازپیشرفت مقصود مخالفین نماید و درنتیجه پادشاه حبشه از حمایت مهاجرین دست بر نداشت و مخالفین ناکامیاب برگشتند (۱) . در این اثناء مخالفین در مکّه بانواع مختلف حضرت رسول را زحمت میدادند تا آنکه حمزه عموی آنحضرت بیاری او برخاست ومسلمان شد و ازاین راه اسلام قوّت گرفت و اندکی بعد از آن عمربن الخطّاب کهمردی با قدرت و کفایت و استوار بود ایمان آورد و بایمان او کار اسلام بیش از اندازه استحکام گرفت و از آن تاریخ هم مسلمین جری تر شده و در جلو کعبه نماز کردند و هم مخالفین آشفته تر گردیده بر شدّت معامله افزودند و چون دستشان بر مسلمین مکّه که دارای قبیله و حامی

(۱) بعضی ازاین مهاجرین تاسنهٔ ۶ هجرت در حبشه ماندند ودرآن تاریخ حضرت رسول کسی فرستاده وآنهارا آوردند

بودند از بیم خونخواهی نمیرسید و از تسلّط بضعفای مسلمین هم که در حبشه بودند بواسطهٔ حمایت پادشاه حبشستان عاجز ماندند و از طرف دیگر انتشار روز بروز اسلام را در میان همشهریان و قبایل عرب دیدند ازشدّت غیظ دور هم گرد آمده عهد نامه‌ای بین خود نوشته و تمام قبایل عهد کردند که هرگونه روابط اجتماعی خود را از بنی هاشم و بنی مطّلب که خویشان پیغمبر و حامی او بودند و بهیچ نوع مذاکره و محاجّه و اصرار دست از حمایت او بر نمیداشتند قطع کنند و با افراد آن خانواده وصلت نکرده وداد و ستد نمایند و این عهدنامه را بر دیوار کعبه آویختند (در حدود ٦۱۷ مسیحی) در نتیجهٔ اجرای کامل این قرار داد عرصه بر اولاد عبد مناف بقدری تنگ شد که همه (بجز ابولهب عموی پیغمبر که دشمن او بود) در درّهٔ کوه اَبُو قُبَیس درکنار شرقی شهر بیرون دروازه که ابوطالب در آنجا می نشست نزدیك همدیگر مسکن گزیده و از سایر مردم منقطع شدند و بواسطهٔ عدم امکان داد وستد با مردم فقر و ضرورت درآنها شدّت گرفته و اوضاع بغایت سخت شد بحدّیکه حتّی مراودهٔ باشهر و اطراف آن هم جز درماههای حرام مشکل بود. این اوضاع بیشتر از دوسال دوام داشت ولی باوجود زحمت فوق العاده که میدیدند خاندان عبدمناف از حمایت پیغمبر بواسطهٔ تعصّب خانوادگی دست بر نداشتند . عاقبت بعضی خویشاوندان افراد این خانواده از طوایف دیگر که قرابت ازطرف مادر ودختر با آنها داشتند بمخالفت با قرارداد برخاسته و در نسخ آن کوشیدند و پس از دو یا سه سال از تاریخ تحریر آن نسخ شد (در حدود ٦۱۹ مسیحی) اندکی بعد در همانسال خدیجه زن باوفا ومحبوب پیغمبر وفات کردوبفاصلهٔ چند روز عموی او ابوطالب نیز از دنیا رفت و بدینجهت حضرت زاید الوصف محزون وملول و بیکس شد و چون از هدایت یافتن مخالفین از اهل مکّه بکلی نومید شده و موقع خود او نیز پس از سختیهای ایّام قهر و قطع روابط و بعد از وفات حامی بزرگ خود ضعیف و باریك شده بود ظاهراً دیگر تاموقع هجرت بمدینه اقدام بدعوت خود اهل مکّه ننمود و همّ خود را به پیدا کردن انصاری در خارج مصروف داشت و چون مکّه امنیّتی هم نداشت پنهانی با غلام و پسر خواندهٔ خود زید بطائف رفت تا بلکه در آنجا بتواند برای خود یارانی پیدا کند . طائف شهر با ثروت و خرّم و معموری است در ٤ فرسخی جنوب مکّه و یکی از ایستگاههای خطّ تجارتی یمن و سوریّه بود . اهل این شهر هم همان عقاید دینی مکّیهارا باکم و بیش اختلاف داشتند و مخصوصاً الهه اَلْعُزّی و مَنات را پرستش می کردند و اغلب با اهل مکّه روابط تجارتی و قرابتی داشته و مکّیها نیز در آنجا اراضی

داشتند . اهل طائف و مخصوصاً بزرگان آنجا از قبیلهٔ ثقیف بودند و حضرت رسول از آنها یاری طلبید بدبختانه بشدّت و خشونت ردّ کردند و حتّی تقاضای آخری آنحضرت را در اینکه اقلاً آمدن او را بطائف افشا نکنند نیز نپذیرفته عامّه را بر او شورانیدند . این جمع جاهل غوغا نموده و بآنحضرت هجوم آورده وسنگسارش کردند و آنحضرت با زید از شهر فرار کرده و در خارج شهر مجروح و خسته و ناتوان بباغی رسید و پس از آنکه به حال آمدند سرّاً بطرف مکّه روان شدند لکن قبل از ورود بمکّه حضرت رسول درکوه حِراء در یك فرسخی شمال شرقی مکّه پنهانی توقّف نموده پیغام ببعضی از بزرگان مکّه داد و حمایت آنها را خواست و آنها ردّ کردند تا عاقبت یکی از آنها قبول کرد که آن حضرت را پناه دهد و حمایت کند و باینطریق پیغمبر دوباره وارد مکّه شد .

حضرت رسول حالا در مکّه در حمایت حامی جدید خود مُطْعِم بن عَدّی تا حدّی ساکت نشست و منتظر موسم حجّ آنسال (سنهٔ ۶۲۰ مسیحی) شد که در آنوقت با امنیّت آن موسم در میان حجّاج خارجی از قبایل عرب درنشر دعوت وکسب یاران تازه اقدام نماید .

ارتباط با اهل مدینه

شهر یثرب که دوّمین آبادی معتبر حجاز بود و درقریب ۹۲ فرسخی شمال شرقی مکّه و در ۳۳ فرسخی یَنْبُع بندر حجاز در ساحل دریای سرخ در ۲۵ درجه عرض شمالی واقع است از زمان قدیم موجود و معمور بوده و بطلمیوس آنرا در پنج قرن پیش از هجرت ذکر کرده است . این شهر در واحه ای واقعشده و مرکز محصول زراعتی است ولهذا مردم آنجا بر خلاف مکّیها که فقط بتجارت زندگی میکردند بزراعت وعمل آوردن خرما و سایر محصولات مشغول بودند. این نقطه نظر بداستانهای عرب ابتداء مسکن قومی از عمالقه بود و حضرت موسی لشکری بر سر آنها فرستاده آنها را نابود نمود و بنی اسرائیل درجای آنها مقام کردند . در ازمنهٔ تاریخی این شهر در دست یهود بود و سکنهٔ آن اغلب از اینقوم بودند و در آنجا حکومت داشتند(۱) . در موقع مهاجرتهای یمنیها بشمال دو قبیلهٔ یمنی أَوْس و خَزْرَج به یثرب فرود آمده و در زیر حکومت یهود زندگی کرده باج گذار آنها بودند ضمناً یثرب و تهامه در مغرب آن تابع مرزبان ایرانی بود که در زاره در بحرین می نشست و از این نقاط نیز خراج میگرفت . کم کم اوس و خزرج بر یثرب تسلّط یافته اکثر یهود را از آنجا اخراج

(۱) ظاهراً در نتیجهٔ جنگهای روم با فلسطین در قرن اوّل مسیحی بآنجا مهاجرت کرده بودند .

نمودند و این یهودیها بهمجنسان خود درنقاط شمالی یثرب مانند خیبر وفدك ملحق شدند لکن با وجود این در خود یثرب و حوالی آن جماعتی ازآنها ماندند مانند نَضیر و قُرَیْظه و قَیْنُقاع .

قبایل اوس و خزرج در مدینه با نفوذ ترین مردم آنجا بودند ولی بزودی میان این دو قبیله خصومت پیدا شده و جنگ در گرفت و خونریزی شدیدی در میان آنها اتّفاق افتاد بطوریکه روزگار دراز دائماً دشمن مانده و از گاهی بگاهی بهمدیگر ریخته وجنگها کردند که در داستانهای ایّام العرب معروف ومشروح است ومخصوصاً از ۵۸۳ مسیحی نزاعی در میان آنها برخاست که تاهجرت حضرت رسول دوام داشت . دراین جنگها یهود مدینه بیطرف بودند ولی عاقبت بسبب وقایعی که اتّفاق افتاد مجبور شدند با اَوْس متّحد شده و باخزرجیها جنگ کنند (سنهٔ ۶۱۵ مسیحی) وآنها را مغلوب ساختند لکن خزْرَجیها بازدرشهر مستقرّ و دارای نفوذ بودند . ظاهراً هردو قبیله از طول خصومت وکثرت جنگها خسته شده و بستوه آمده بودند و درپی حکمرانی از خارج بودند که زمام امور را بدست گرفته صلح و سکون برقرار کنند . حضرت رسول از اوّل نشر دعوت خود در مواسم حجّ دین خودرا بر قبایل عرضه و آنهارا دعوت بآن دین میکرد . در یکی از موسمها آنحضرت بجمعی ازقبیلهٔ خزرج رسید و بآنها اسلام عرضه کرد و هفت نفر ازآنان ایمان آوردند و بمدینه برگشته بدعوت مردم پرداختند و اظهار امیدواری کردند بر اینکه تبعیّت حضرت رسول باعث رفع کینه و جنگ از میان آنها شده و کلّیهٔ آنهارا جمع نماید . ظاهراً تأثیر عقاید یهود درعرب مدینه هم آنها را برای قبول توحید مهیّاتر ساخته بود . درسال بعد که ظاهراً همانسال وفات خدیجه و ابوطالب و سفر حضرت رسول بطائف و عودتش از آنجا بود (۶۲۰ مسیحی) دوازده نفر از اهل یثرب از هر دو قبیلهٔ اوس و خزرج در موسم حجّ بمکّه آمدند و بآنحضرت درعقبه که تپّه و تنگه ایست در میان مُنی و مکّه نهانی ملاقات وبیعت کردند و بهمراهی با آنحضرت قول دادند و این بیعت را بیعت عقبهٔ اوّل مینامند لکن این اندازه کافی نبود و بایستی عهد محکمتری از طرف قبایل یثرب داده شود که آنحضرت را در سختی و خوشی با جان و مال خود حمایت کنند تا اطمینان کافی برای رفتن به یثرب حاصل شود .

این کار در موسم حجّ سال بعد (سنهٔ ۶۲۱ مسیحی) بعمل آمد . پس از آنکه در سال گذشته آن دوازده نفر با یکی از مسلمین قریش بعنوان داعی و معلّم به یثرب برگشتند در ظرف یکسال دعوت اسلام را در آن شهر نشر نمودند و جمعی کثیر از قبایل عرب مخصوصاً

اوس و خزرج بدین جدید گرویدند و بالخاصه اسلام سَعْدِ بنْ مَعاذ از رؤسای اوس درآن شهر قوّت زیادی بمسلمین بخشید و چون بهار آمد و موسم حجّ مکّه شد ببهانهٔ حجّ درعداد حجّاج یثرب هفتاد نفر از برگزیدگان اوس و خزرج بمکّه آمدند و با تمام شرایط کتمان و سرّی نگاهداشتن مطلب باز در تنگهٔ عقبه یك اجتماع سرّی با حضرت رسول کرده و بیعت نموده عهدی دادند که آنحضرت و مهاجرین از مسلمین مکّه را مانند عیال و اولاد خود حمایت و از آنها مدافعه کنند. پس حضرت رسول باصحاب خود حکم مهاجرت به یثرب را داد و پی در پی بتدریج در عرض سه ماه (از ذی الحجّه تا آخر صفر) از مکّه خارج شده و خود را به یثرب رسانیدند.

کنگاشهای سرّی مسلمین با قبائل یثرب با همهٔ اهتماماتی که در کتمان و اخفای آن بعمل میآمد ظاهراً مخفی نماند و مخالفین قریش باصطلاح معروف بجریان امور « بو بردند » و لهذا با آنکه در دو سال اخیر حضرت رسول و مسلمین در مکّه از دعوت و تندی بر ضدّ مشرکین و خدایان آنهـا خود داریّ کرده و بصلح و سکون زندگانی میکردند سختگیری باز شروع شد و مراقبت شدیدی برای منع فرار حضرت کردند و مخصوصاً رؤسای آنها از همعهدی دشمن خود با قبایل خارجی و امکان حمله بمکّه با استقرار درمدینه در خطّ شاهراه تجارتی آنها با شام وحشت نموده و دیگرانرا ترسانیدند و لهذا در دارالنَّدْوَه که مرکز مشاورهٔ آنها بود گرد آمده و در این کار رأی زدند و عاقبت بر این عقیده متّفق شدند کـه از هر قبیله یکی بر خاسته و متّفقاً بحضرت رسول حمله برده او را بکشند تا خون او بر عهدهٔ همهٔ قبایل افتاده وخانوادهٔ عبد مناف از خونخواهی عاجز شوند. حضرت رسول ازاین قرار مطّلع شده و شبانه علیّ بن ابیطالب را در رختخواب خود خوابانیده خود با ابوبکر در نهایت خفا از مکّه خارج شدند و در غاری نزدیك مکّه پنهان گردیدند تا پس از آنکه در ظرف سه روز مخالفین همهٔ مکّه و اطراف را گشته و از یافتن آنها مأیوس شدند آنگاه شتری با یك دلیل پیدا کرده بسوی یثرب رفتند و در اواسط ربیع الاوّل مقارن ماه اوّل پائیز از سال ۶۲۲ مسیحی به یثرب که از این تاریخ مدینة الرسول نامیده شد ورود فرمود و همانسال را بعدها در موقع تأسیس تاریخ هجری در زمان عمر سال اوّل هجرت قرار دادند که مبدأ تاریخ ما وتمام ملل اسلامی است(۱) دراین وقت عمر حضرت رسول ازپنجاه سال تجاوز میکرد.

(۱) مبداء تاریخ هجرت از اوّل سالی قرار داده شده که درظرف آن سال حضرت رسول مهاجرت فرمودند یعنی حضرت در ماه ربیع الاوّل هجرت کردند ولی ابتدای سال اوّل هجرت برحسب معمول اوّل محرّم همان سال است که مقارن ۱۶ تموز (ژوییه) رومی و ۲۶ سرطان (یا ماه اوّل تابستان) یا ۳۰ تیر ماه هجری شمسی معمول فعلی بوده است.

اسلام در دورهٔ هجوم

از روز ورود حضرت رسول بمدینه دوره ای در تاریخ اسلام شروع میشود که آن را دورهٔ هجوم و فتوحات و سلطنت اسلامی توان نامید. مسلمین تا در مکّه بودند به نشر اسلام بمسالمت و تبلیغ مشغول بوده و در حال دفاع و مظلومیّت زندگی میکردند ولی عاقبت چون مسلّم شد که مشرکین مکّه هر قدر هم حقایق و فوائد اسلام را دریابند و سستی و پوچی عقاید و عادات قدیمهٔ خود را از عبادت سنگ و درخت و زنده در گور کردن دختران و خونریزیهای وحشیانه و غیره از روی حقیقت ملتفت شوند باز بواسطهٔ منافع کوته نظرانهٔ تجارتی وعایدات حجّ قبایل عربستان بمکّه ازبتخانهٔ خود که دکّان کسب آنها شده بوددست برنخواهند داشت مگربحکم اجبار ناچار مسلمین تغییر روّیه دادند . تمدّن مسیحی رومی سورّیه درشمال وحبشی یمن درجنوب وقبایل کنده وغسّان وحیره وحُنفاء حجاز که عربستان را از هر سوی احاطه کرده بود و تمدّن زرتشتی ایران در عراق و بحرین و عمّان و اخیراً در یمن بقدر کافی بصاحبنظران حجاز روشن داشته بود کـه در قرن هفتم مسیحی پرستش سنگ و کلوخ و درخت و کشت و کشتار همدیگر و محرومی از نظام و حکومت مرتّب دیگر دوام نمیتواند داشته باشد لکن مکّیها مثل کوته نظران همهٔ ملل عالم امور اقتصادی محدود شخصی و قبیله اي خود را بر اقتصاد عمومی ملّت و مملکت و داخل شدن در جرگهٔ ملل متمدّنهٔ دنیا ترجیح میدادند و مخصوصاً چون اغلب در درّهٔ بی آب و علف خود ازملل دیگر دور و از مذاهب دیگر منقطع بودند تعصّب دینی بومی آنان بحدّ افراط بود .

اهل مدینه بر عکس این مکّیها چون از قدیم با یهود از هر سوی معاشر بوده ودر میان خود از یهود و صابئین و حنفاء و حتّی مجوس داشتند بعقاید مذاهب دیگر آشنا و بدیدن و شنیدن ارباب ادیان دیگر و اقوال آنان خو گرفته بودند و بدینجهت با وجود بت پرستی قبایل عربی آنجا و عبادت منات و العزّی تعصّب آنها باندازهٔ اهل مکّه نبود ضمناً بمراکز تمدّن قدیم مانند تیماء و حِجْر و العُلاء و مَدْیَن و خاك نبطی ها و هم بسورّیه و و عراق نزدیکتر بودند وعلاوه براینها تشکیل حکومتی منّظم و امنیّت بخش و خاتمه دادن بخونخواهی و خونریزیها و منازعات بی پایان خود نیز آنها را بانتخاب یك رئیس خارجی و تبعیّت باو و اتّحاد در زیر لوای او راغب میکرد .

حضرت رسول بلا فاصله بعد از ورود بمدینه به تنظیم امور داخلی پرداخته و بعضی از

قواعد وسنن شریعت اسلام را اعلان وتأسیس فرمودند پس ازآن لشکرهائی ازمهاجرین (مسلمین مهاجرازمکّه) و انصار (مسلمین مدینه) آراسته بغزوات وفتح اطراف و حملهٔ بقوافل تجارتی مشرکین مکّه و تاخت و تاز اطراف مکّه پرداخت . تواریخ اسلام در ده سال توقّف حضرت رسول در مدینه یعنی ده سال اوّل هجرت ۲۷ غزوه (یعنی جنگی که در آن خود پیغمبر سردار لشکر بود) و ۸ ۴ سریّه (یعنی اردوئی که بسرداری یکی از مسلمین باطراف فرستاده میشد) ثبت میکنند . شرح تمام این غزوات و سرایا که بعضی مهّم و بعضی نسبةً کم اهمیّت بود بسیار مفصّل میشود لهذا بذکر مهمّترین آنها اکتفا میرود .

یهود حجاز و اسلام

در ابتدای امر یهود مدینه وحوالی آن قبل از هجرت رسول بمدینه نسبت بآنحضرت و مسلمین موافق بودند چه آنحضرت علمدار دین توحید و دعوت بخدای یگانه ودفع شرك وبت‌پرستی بود وخصوصاً وقتیکه میدیدند که مردمرا به پرستش رحمن (اسم خدای یهود عربستان) دعوت کرده و بیت المقدّس را قبلهٔ خود قرار داده است و مسلمین هم روز عاشورا را که دهم تشرین اوّل یهود و مقارن ورود حضرت رسول بحوالی مدینه بود مانند خود یهود روزه میگیرند . پس از ورود پیغمبر بمدینه با یهود آنجا نیز عهد اتّحاد بستند ولی طولی نکشید که یهود ملتفت شدند که آئین اسلام دین جدیدی است غیر از دین آنها و آنحضرت مدّعی نسخ ادیان سابقهٔ توحیدی نیز هست و از طرف دیگر استقرار و انتظام سلطنت اسلامی در مدینه و اتّحاد قبایل عرب آن سامان در زیر لوای اسلام اهمیّت یهود را در آن دیار کمتر وآنها را ضعیف تر میساخت بدین جهت روابط بین مسلمین و آنها تیره شد . یهودیها با منافقین مدینه (یعنی مسلمین ظاهری و سست عقیده) همدست شده وبنای تمسخر و ایراد گیری بر حضرت رسول گذاشتند و کار بجائی رسید که آنحضرت که ابتدا به یهود کمال رعایت وبلکه احساسات خوب نشان میداد یکباره از آنها مأیوس شده و رشتهٔ مودّت را منقطع ساخت قبله را از بیت المقدّس بکعبه و روزه را بماه رمضان تبدیل داد مراکز مهّم یهود در حجاز چنانکه گفته شد در فدك و خَیْبَر و خود مدینه بود . در مدینه آنها از وقتیکه قبایل اَوْس و خَزْرَج آنها را ازمعمورهٔ شهر بیرون کرده بودند در اطراف شهر در محلاّتی بشکل قلعه ها ساکن بودند و از آنجمله بنو قَیْنُقاع کـه غالباً زرگر بودند در یکطرف و بنو نَضیر درطرف جنوبی و بنَو قُرَیْظه که بزرگترین طایفهٔ آنها بود در جنوب شرقی شهر سکنی داشتند .

جنگ بدر

در سال دوّم هجرت غزوهٔ بدر بزرگ واقع شد. کاروان تجّار مکّه از شام بر میگشت و حضرت رسول قشونی از مهاجرین و انصار آراسته در صدد حمله بکاروان بر آمد. اَبوسُفیان رئیس قافله مطّلع شده خبر بمکّه فرستاد و مردم مکّه بیاری کاروان شتاب کردند کاروان خود را از خطر رهانیده بسوی مکّه رفت ولی جنگجویان مکّه در بدر که ایستگاهی نزدیك بساحل دریا در مغرب مدینه بود فرود آمده و آمادهٔ جنگ با مسلمین شدند در جنگی که در این نقطه با حضور خود حضرت رسول وقوع یافت فتح کامل نصیب مسلمین شد و این جنگ اوّلین جنگ عمده و در واقع مهمّترین همهٔ غزوات بود و فتح در آن قوّت قلب زیاد بمسلمین بخشید.

بعد از بدر با یهودیهای قَینُقاع منازعه در گرفت. این جماعت زمینی نداشتند و اغلب زرگر بودند پیغمبر بر آنها حمله برد و آنها در سنگر های خود متحصّن و عاقبت بعد از محاصره تسلیم شدند پس آنها را از حجاز اخراج و اموالشان را ضبط و در میان مسلمین تقسیم نمود. در ماه شوّال سال سوّم هجرت مکّیها بخونخواهی کشتگان بدر و انتقام از مسلمین انبوهی جمع کرده و رو بمدینه آوردند پیغمبر نیز با مجاهدین اسلام بیرون رفته و در شمال شهر در دامنهٔ کوه اُحُد فرود آمدند ودر جنگی که در آن نقطه شد مسلمین شکست یافته حمزه عموی پیغمبر و جمعی از بزرگان مسلمین کشته شده و خود پیغمبر مجروح گردید ولی مکّیها فتح خود را دنبال نکرده و بمکّه باز گشتند.

در اوایل سال چهارم هجرت طایفهٔ بنو نَضیر را که در محلّه یا قلعهٔ خارجی مدینه در جنوب شهر سکنی داشتند پس از محاصره و اجبار بتسلیم از مدینه اخراج نموده واموال آنها را مسلمین ضبط نمودند و اغلب آنها به خیبر که مرکز مهمّ یهود در حجاز بود و در پنج فرسخی شمال مدینه واقع است مهاجرت کردند.

پس ازاینواقعه جمعی از بنونضیر بمکّه رفته وقریش را بجنگ با پیغمبر تشویق و تحریك کردند و از آنجا پیش قبیلهٔ بزرگ عرب غَطْفان در مشرق خیبر در حدود حجاز و نجد آمده آنها را نیز بوعدهٔ کمك قریش و خودشان بجنگ تحریض نمودند و نیز قبایل زیادی از نجد و کنانه و تهامه و غیره بدانها ملحق شدند و از اجتماع همهٔ این قبایل که معروف باحزاب شدند لشکر عظیمی مرکّب از ده هزار نفر گرد آمده و در شوّال سنهٔ پنجم هجرت

بمدینه حمله آوردند. یهود بنو قُرَیْظه که قویترین قبایل یهود مدینه و هنوز در آن شهر مستقرّ بودند با آنها یار شدند و منافقین مدینه نیز باطناً کارشکنی نموده و مخالفین را تشویق میکردند چون مخالفین باطراف مدینه رسیدند حضرت رسول باشارهٔ سلمان فارسی از اهل اصفهان یا رامهرمز که در مدینه قبل از هجرت پیغمبر غلام یك یهودی بوده و پس از هجرت مسلمان شده و در حوزهٔ مسلمین داخل گردیده بود حکم داد خندق (۱) در اطراف مدینه کندهو سه هزار قشون مسلمین در داخل خندق در حال دفاع ایستادند و محاصرهٔ مدینه باین ترتیب قریب یکماه طول کشید و جز بعضی مبارزه های تن بتن جنگی بوقوع نیامد ولی عرصه بر مسلمین بسیار تنگ و کار سخت شد معذالك مهاجرین وانصار با فشاری کرده استوار ایستادند . در این بین از یکطرف حضرت رسول بتدابیر سیاسی میان یهود بنوقُرَیظه و احزاب عرب اختلاف انداخته و آنها را از همدیگر بدگمان کرد و تفرقه در میان آنها راه یافت و از طرف دیگر بواسطهٔ تصادف وقت با اواخر زمستان سرما و باد های سرد تندی روي داد و محاصره کنندگان در صحرای باز و بی مأوی تاب نیاورده پراکنده شدند و هرطایفه بوطن خود برگشت و مسلمین از سختی فوق العاده که از گرسنگی و سرما بآنها روی آورده بود خلاص شدند.

بعد از مراجعت احزاب پیغمبر بواسطهٔ خیانتی که از بَنُو قُرَیْظه سرزده بود همان روز اوّل بمحلّ آنها که چنانکه ذکر شد قلعه ای در خارج شهر و در جنوب شرقی مدینه داشتند حمله برد و آن جماعت را قریب یکماه محاصره کرد و عاقبت بشرط واگذار شدن حکم در بارهٔ آنها بسعدبن معاذ تسلیم شدند و سعد حکم بقتل همهٔ مردان و ضبط اموال و اسارت عیال و اولاد آنها داد و این حکم اجرا شد.

در سال ششم هجرت حضرت رسول باز بیك عدّه غزوات و سرایا در اطراف مدینه‌از شمال و جنوب اقدام کرد و از آن جمله به فدك که یکی از قصبات یهود در شمال مدینه بودو **دومَةُ الْجَنْدَل** که در زیر حکم یك امیر عرب نصرانی از کندیها بود قشون فرستاد . دراواخر آنسال حضرت رسول با عدّهٔ کثیری از اتباع خود بقصد ادای عمره در ماه ذی‌القعده از ماههای حرام بسوی مکّه رفت و مکّیها با وجود آنکه محاربه در آنماه حرام بود در صدد جلوگیری برآمده

(۱) خندق ظاهراً از کلمهٔ فارسی کنده است که درلغت پهلوی کندك تلفّظ میشده وشاید از راه زبان آرامی بعربی انتقال یافته است. عرب حجاز این تدبیر جنگی را ندیده ونشنیده بودند ولي چون در ایران معمول بود سلمان بآنها یاد داد.

و پس از مذاکرات و کشمکشهای زیاد عاقبت صلحی در حُدَیْبِیَه نزدیك بمکّه بمدّت دهسال میان مسلمین و اهل مکّه منعقد شد که بموجب آن مراودهٔ مسلمین بمکّه در ایّام حجّ جز در آن سال اجازه داده شد و در این مصالحه بعضی از قبایل عرب به همعهدی مکّیها وبعضی دیگر در حمایت مسلمین شناخته شدند.

پس از عودت از حدیبیه بمدینه در اوایل سال هفتم هجرت حضرت رسول به خیبر مرکز مهمّ یهود حجاز در ۲۵ فرسخی مدینه حمله برد و پس از محاصره با اهل آنجامصالحه کرد و همین کار را نیز با یهود فدك نمود.

در این سال نفوذ و قدرت اسلام بسیار وسعت گرفت و حضرت رسول نه تنها مرّتباً از روی نقشهٔ منّظمی بتسخیر یا منقاد ساختن یا اقلاً در تحت نفوذ آوردن تمام قطعات شمالی و غربی حجاز تا حدود شام و سواحل دریا کامیاب شد بلکه از طرف مشرق تا بحرین نفوذ و سلطهٔ او امتداد یافت و بهر طرف اردو های کوچك روانه نموده فتح یا مصالحه میکرد بشرط قبول اطاعت و یا دادن جزیه در مورد اهل کتاب (یهود و نصاری وزردشتیان) در سال قبل (یعنی سال ششم) حضرت رسول نامه های دعوت باسلام بسلاطین ایران وروم و حبشه و امرای غسّانی و والیان بحرین و یمامه وعمّان و یمن نوشته و هرکدام را با یکی از اصحاب فرستاده بود. در سال هفتم جواب بعضی از آنها رسید و از آنجمله خسرو پرویز که از نامهٔ پیغمبر متغیّر شده بود به باذان والی ایرانی یمن نوشت که کسی بمدینه بفرستد تا آن شخص را که ادّعای جدید نموده و چنین نامه ای بشاهنشاه نوشته پیش خسرو روانه نماید ونظر بروایات آن دو نفر ایرانی بمدینه آمدند ولی خبر قتل خسرو پرویز آنهارا از دنبال کردن مأموریّت خویش منصرف ساخت (۱) در اواخر آنسال حضرت رسول بااتباع خود نزدیك بموسم حجّ بمکّه رفته و عمره عمل آوردند و در این مسافرت هیمنت اسلام بالا گرفته و مردم زیادی داخل دین اسلام شدند.

---

(۱) بر حسب روایات حضرت از سال ششم هجرت در خیال حمله بحدود ایران و روم افتاده و در همان سال ظاهراً نامه ای بوالی رومی شام فرستاده بود که در راه حامل مراسله معرض غارت شد قصّهٔ نامهٔ بخسرو پرویز وحکم خسرو به باذان در اثر آن نامه واخبار حضرت بقتل پرویز و اسلام باذان و ایرانیان یمن در نتیجهٔ آن ظاهراً پر از اشتباهات تاریخی است چه در وقت نوشته شدن نامه به پرویز آن پادشاه کشته شده بود و بظّن قوی خسرو پرویز قبل از وفاتش از ظهور مدّعی نبوّت در حجاز بواسطهٔ خبر نگار های خود اطّلاع پیدا کرده و بوالی یمن حکم فرستاده بود که از احوال او تحقیق کرده بشاهنشاه خبر بدهد و نیز اسلام ایرانیان یمن مشکل است که قبل از فتح مکّه وقوع یافته باشد.

در اوایل سال هشتم کار اسلام بقدری بالا گرفت که توازن میان مکّه و مدینه بهم خورده و کم کم برهمه معلوم شد که ستارهٔ اسلام رو باوج است ومخصوصاً اسلام خالِدبْنِ الوَلید بزرگترین سردار تاریخی اسلام و عمرو بن اْلعاص از مدّبرین وبا کفایت ترین رجال مکّه قوّت و ابهّت مهمّی بکار مسلمین داد.

درسال هشتم هجرت پانزده نفر از اتباع حضرت رسول در حدود سوریّه مورد حملهٔ اعراب سرحدّی شام و ظاهراً غسّانیها شده و مقتول شدند و مقارن همان اوقات فرستادهٔ پیغمبر بوالی و سردار رومی بصری در مملکت ماوراء اردن اسیر و مقتول گردید. برای انتقام این توهین و فتح حدود عربستان در جمادی الاولی قشونی مرکّب از سه هزار نفر بسرداری پسر خواندهٔ پیغمبر زیدبن حارثه بسوی شام فرستاده شد وحضرت رسول فرمان داد که در صورت کشته شدن زید سرداری لشکر با جعفربن ابی طالب و پس از او هم باعبدالله بن رواحه باشد. این اردو بحدود شام رسیده و در مُؤْته در انتهای جنوبی بحر میّت بالشکر روم روبرو و جنگی سخت در میان آنها واقع شد. در این جنگ سرداران لشکر همه کشته شدند و خالدبن ولید بزحمت زیاد بقیّهٔ قشون را عقب نشانده وعودت داد.

در صلح حُدَیْبیه قبایل بکر درحمایت مکّیها وقبایل خزاعه درحمایت مسلمین قرار داده شده بود. در شعبان سنهٔ هشتم هجرت جمعی از قبیلهٔ بکر ببعضی از خزاعیها متعرّض شده وبا آنها جنگ و بعضی از قریش باطناً به بکریها مدد کردند. خزاعیها شکایت بمدینه بردند و حضرت رسول این فقره را نقض عهد شمرده مصمّم حمله بمکّه شد و اگرچه قریش مکّه ملتفت خطر شده و ابوسفیان را بشتاب برای عذر خواهی و تجدید عهد مصالحه بمدینه فرستادند امّا این کار سودی نبخشید و پس از عودت ابوسفیان حضرت رسول با لشکری بزرگ ازمسلمین بدون افشای مقصد بحوالی مکّه رسید و چون بزرگان مکّه ملتفت شدند که کار از کار گذشته و خود را از هر نوع مقابله عاجز دیدند یکایك بیرون رفته و تسلیم شدند و ایمان آوردند و بدین طریق شهر مکّه نیز تسلیم شد و حضرت رسول بدون هیچ نوع سختگیری و انتقام جوئی وارد شده با مردم آنجا برفق رفتار فرمودند ولی بتهای کعبه را سرنگون ساخته وبت پرستی را برانداخت پس از اقامت دو هفته درمکّه خبر رسید که قبایل بزرگ عرب هَوازِن و ثَقیف گرد آمده و قصد حمله به پیغمبر دارند بیست هزار نفر از جنگجویان قبایل مزبور

در نزدیکی طائف اجتماع کرده بودند . حضرت رسول در شوّال از مکّه حرکت فرموده و بمقابلهٔ با آنها روان شد . در حُنَیْن که درّه‌ای بود میان طائف و مکّه دریك منزلی مکّه ازجهت مشرق جنگ واقع شد و نزدیك بود مخالفین غلبه کنند ولی حضرت رسول و علیّ بن ابیطالب پا فشاری نموده وعاقبت جنگ را بفتح مسلمین خاتمه دادند و غنایم بیشماری بدست مسلمین افتاد و حضرت رسول قسمت بزرگ آنرا بتازه مسلمانان قریش برای تألیف قلوب آنها داده و از آنجا رو بطائف آورد . اهل طائف که غالباً از ثقیف بودند در شهر خود که برخلاف بلاد دیگر حجاز قلعه و برج و بارو داشت متحصّن شدند و قشون اسلام نزدیك بیکماه آنها را محاصره کرد . دراین محاصره بار اوّل بود که آلات آتشبار وسنگ انداز که رومیها استعمال میکردند از طرفین بکار رفت . چون محاصره طول کشید و شهر مستحکم بود حضرت رسول با لشکر اسلام برگشت و فتح آنجا را موکول ببعد کرد و در رمضان سال آینده (سال نهم هجرت) خود مردم طائف بمدینه آمده و اسلام قبول کردند و هم در این سال پیغمبر اکرم کس بعمّان فرستاد و از ایرانیان شهرنشین و زردشتی جزیه و از اعراب اَزْد اطراف‌شهرها صدقات جمع کرد . در یمن هم اسلام انتشار یافت و چه اقیال (امرای بومی) یمن و چه ایرانیان آنجا منقاد شدند . جزیه گرفتن از زردشتیان (مجوس) بحرین و عمّان و یمن باعث‌قدری گفتگو در میان مسلمین شد و بعضی اینکار را با اصول اسلام که تـا آنوقت بآنها تعلیم میشد مخالف دانسته و گفتند چگونه پیغمبر از مجوس جزیه میگیرد در صورتیکه اهل کتاب فقط یهود و نصاری هستند باین جهت این آیه نازل شد .

یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَاهْتَدَیْتُمْ اِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِماکُنْتُمْ تَعْمَلُونْ (۱) یعنی ای آنانکه ایمان آورده‌اید شما بخود بپردازید وقتیکه شما هدایت یافتید اگر کسی گمراه شود بشما زیانی نمیرسد بازگشت همهٔ شما بسوی خدا است و او شما را از آنچه میکردید آگـاه خواهد کرد . این فقره سابقه ای شد برای اینکه زردشتیها را از اهل کتاب شمردند و با معاملهٔ اهل کتاب را بآنها کردند و وقتیکه عمربن الخطّاب در طریق معامله با زردشتیان ایران قدری تردید داشت عبد الرّحمن بن عوف از جای برجسته و گفت من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود با مجوس نیز همان معامله کنید که با اهل کتاب میکنید باوجود این شکّی نیست که در نظر مسلمین اوایل اسلام ازسه‌ملّت

(۱) قرآن سوره ٥ (مائده) آیه ١٠٤ .

نصاری و یهود و مجوس مسیحیان کمتر مورد خصومت بودند تا دیگران و مخصوصاً در جنگهای ایران و روم سورهٔ روم شاهد آنست که تمایل بروم بیشتر بوده است . نسبت به پیروان کیش صابئه که در قرآن ذکر آنها مکرّر آمده است (صابئین) و مقصود از آن پیروان مذهب قدیم بابلی و ستاره پرستی بود که ظاهراً در آنزمان در عراق بسیار بودند و شاید دربلاد عربستان نیز جسته جسته متوّطن بودند وهم اکنون در عراق باسم مُغْتَسِلَه و ماندایی ها هستند نیز چون مایهٔ خطری نبودند ابراز خصومت مخصوصی دیده نمیشود .

در سال نهم هجرت کار اسلام در تمام جزیرة العرب بالا گرفت . فتح مکّه و استقامت مسلمین و مغلوب نشدن قطعی آنها نفوذ و قدرت و ابهّت دولت جدید عربی و دین تازه را در همه طرف مورد توّجه نموده و آوازهٔ فتوحات و اصلاحات حضرت رسول در هر سوی پیچید و مردمان تامی عرب از همه جا برای قبول اسلام میآمدند و قبایل اطراف هیئت هائی برای دخول در تبعیّت میفرستادند و در نتیجه نواحی عربستان تا حدود دریای عمّان و خلیج فارس در زیر اقتدار حکومت مدینه درآمد .

چیزیکه حالا لازم بود شکستن نفوذ روم و استرداد هیمنت و عظمت اسلام در انظار اهالی شمال غربی عربستان بود که شکست مؤته آن را ضعیف ساخته بود پس برای انتقام وقعهٔ مؤته از رومی ها حضرت رسول در تابستان آن سال (ماه ربیع الاوّل و ربیع الثّانی) لشکری مرکّب از سی هزار مرد و ده هزار اسب آراسته و مخصوصاً وقتی که از تجّارسوریّه که ببازار مدینه مال التّجارهٔ خود را از روغن و آرد میآوردند شنیده شد که قبایل عرب در حدود شمالی عربستان در مملکت غسّانیان که تابع روم بودند در جنبش هستند و خود قیصر هرقل در حمص اردوی بزرگی ترتیب میدهد و قصد عربستان را دارد اردوی اسلام بسوی حدود شام بحرکت آمد حضرت تا تَبُوكْ در حدود شام و قریب ۳۷ فرسخ دور از مدینه رسیده و اهالی بلاد جنوبی بَلْقاء (یعنی مغرب فلسطین و نهر اردُن) و همچنین ایلَه بندر ساحل دریای سرخ (حالا عقبه) و یهودیهای اراضی جنوب عقبه را بزیر تبعیّت در آورد و نیز قشونی برای تسخیر دومة الجندل (که ظاهراً بواسطهٔ شکست مؤته از اطاعت خارج شده بود) فرستاده و امیر مسیحی آنجا را که از کنده بود گرفتار ساختند و هم درین سال حضرت علی با قشونی بحکم پیغمبر بنجد رفته قبیلهٔ طیّ را مغلوب و مقهور ساخت .

در سال دهم هجرت باز دائره نفوذ و تسلّط اسلام وسعت گرفت و از هر سوی عربستان

از یمن وغسّان وعمّان وغیره دسته ها بمدینه آمدند وگاهی مأمورین ازطرف پیغمبر بآن ولایات رفته اسلام را تبلیغ نمودند و مردم مسلمان شدند . درآخر این سال درموقع حجّ حضرت رسول حجّ نموده بمکّه رفت واین حجّ را حجّة الوداع نامند ودرین حجّ بسیاری ازقواعد اسلام را بیان فرمودند .

دورهٔ خلافت در مدینه

حضرت رسول درسال یازدهم هجرت وفات یافت وابوبکر پدر زن او جانشین وی گردید . دراینوقت بسیاری از قبایل عرب وسکنهٔ نواحی عربستان از یمن و یمامه و حضرموت وغیره از اسلام برگشته مرتدّ شدند لکن خلیفه بکمك مهاجرین وانصار (یعنی اوّلین مسلمین مکّه ومدینه) و با فشاری آنها همهٔ مرتدّین را دوباره مغلوب ساخته و باطاعت آورد این جنگها قریب نه ماه طول کشید و در آغاز سال دوازدهم هجرت که مقارن اول بهار بود تسلط و قدرت خلیفه در شبه جزیرهٔ عربستان سر تا سر برقرار شده و موقع پرداختن بفتوحات خارجی رسیده بود .

فتوحات خارجی

از روزیکه حضرت رسول پس از استقرار حکومت اسلام در مدینه و فتح نواحی مجاور دامنهٔ فتوحات خود را وسعت داد و معلوم شدکه مطمح نظر آن حضرت درنشر اسلام وتسخیر ممالك منحصر ومحدود بحجاز نیست بلکه اوّلاً بسط تسلط اسلام بر تمام عربستان وبرانداختن بت پرستی ومذاهب دیگر درآن قطعه نیز منظورایشان است واضح بود که دیر یا زود سر وکار دولت جدید التّأسیس اسلامی با دول معظّمه کـه حدود شمال غربی عربستان را در تحت تبعیّت خود درآورده یا جنوب غربی و سواحل‌شرقی آن را متصرّف گردیده اند یعنی روم و ایران خواهد بود و با این دول منازعه در خواهدگرفت وقعهٔ مؤته و تصرّف تبوك بزودی این اندیشه را محسوس تر گردانید و دنبالهٔ این تصادم‌ملحوظ در عهد جانشینان آن حضرت امتداد یافته و بنسبت پیشرفت فتوحات اسلامی و انبساط‌قلمرو اقتدار خلفا تزاید گرفت .

اوّلین سیاست دولت جدید اسلامی متّحد ساختن تمام عربها و همهٔ خطّهٔ عربستان در زیر یك لوا و یك حکومت و یك دین بود و اینکار را اصل الاصول سیاست خود تشخیص داده بودند و حتّی درین زمینه بقدری مجاهدت داشتند که نصارای عرب یمن را عمربن‌الخطّاب با وجود صلح و قبول جزیه که کرده بودند از عربستان اخراج کرد و گفت وصیّت پیغمبر در مرض اخیرش این بود که در جزیرة العرب دو دین نباید بماند .

چنانکه گفتیم تسخیر تمام نواحی عرب نشین و تسلّط بر تمام اعراب مسلمین را باشکالات

و تصادم با دول خارجی میکشانید زیرا که نه تنهـا کنده و عمّاز و بحرین و غیره از نواحی داخلهٔ عربستان در تحت نفوذ یا حمایت یا تسلّط و تصرّف فعلی دولتین روم و ایران بود بلکه قسمت جنوبی سوریّه و فلسطین که جزو مملکت روم بود و قسمت جنوبی عراق یعنی حوضهٔ فرات سفلی که جزو خاك ایران بود هردو عرب نشین و در واقع جزو حقیقی عربستان بودند و لهذا مصادمهٔ با این عربها جنگ باایران و روم را ناگزیر میکرد راست است که این نواحی از لحاظ جغرافیائی از جزیرة العرب خارج بود ولی از حیث نژاد سکنه و اتّصال خاك و ملّت و زبان با آن قطعه پیوسته بود و بهمین جهت کشمکش با عرب خارج از حدود عربستان منتهی بدر افتادن با روم و ایران شد عربهای عراق اغلب مسیحی و اندکی بت پرست بودند.

از قراین چنان استنباط میشود که درآن عهد عربهای حجاز از دودولت بزرگ مجاور شبه جزیرهٔ خود ایران را خطرناکتر از روم میشمردند چه اوّلاً آوازهٔ تسلّط ایران در یمن وفتوحات پرویز و استیلای او بشام و مصر و رسیدنش به پای تخت روم و برانداختن دول عربی غسّان و حیره و کنده در تمام عربستان حتّی در میان قبایل بدوی پیچیده بود. ثانیاً از قدیم بزرگترین ممالك مستقلّهٔ عربی از حیث وسعت و قدرت تابع ایران یا تحت نفوذ او بودند مانند حیره و بعدها کنده نیز و ازآن طرف در جنگهای ایران با روم غسّانیها که تابع روم بودند از میان رفتند. البتّه این هم در خاطر ها بوده که روم و مقدونیّه در حملات خود بیمن در سنهٔ ۲۵ قبل از مسیح و مملکت انباط در سنهٔ ۳۱۲ مسیحی کامیاب نشده و شکست خوردند لکن ایران دور دست ترین نقاط عربستان را مانند یمن و حَضْرَمَوْت و عمّان تصرّف کرده بود و نیز بطور کلّی بواسطهٔ تجارت عمدهٔ عربها قبل از اسلام با شامات از یکطرف و تمایل مهرآمیز مسلمین بنصاری بیش از مجوس و یهود از طرف دیگر آنهـا بحبشه که مهاجرین اسلام را پناه داد و پذیرائی خوب کرد و روم که از عربها برای استفاده بر ضدّ ایران جلب قلوب میکرد بیش از ایران متمایل بودند.

از آیات قرآن میل قلبی و همدردی مسلمین بنصارای نجران در یمن که ذونُواس یهودی مذهب آنها را کشت (اصحاب الاخدود) وطعن بریهود واخبار ازغلبهٔ روم بایران بطور تمایل و تصریح بنزدیکی نصاری بمسلمین و دوری یهود واضح دیده میشود مخصوصاً چون ایران از یهود بر خلاف نصاری حمایت میکرد و مسلمین با یهود در مدینه و خیبر و غیره در خصومت و جدال شدید بودند و حجاز از جنوب در زیر تهدید قشون ایرانی در یمن و از مشرق و شمال شرق مورد حمله و استیلای عربهای تابع ایران میتوانست بشود لهذا مسلمین آشوب و

بی سامانی داخلی ایران را پس از پرویز مغتنم شمرده و در حملهٔ بایران عجله کردند .

آغاز حمله به ایران

دراوّل سال دوازدهم هجرت (مقارن اوّل بهار) قشون اسلام بسرکردگی خالد بن ولید سردار بزرگ عرب از یمامه بشمال در طول ساحلی خلیج فارس حرکت کرده و به مثنّی سردار دیگری که قطیف را گرفته بود ملحق شده رو به منتهی الیه شمالی خلیج فارس و سواحل غربی شطّ العرب و فرات پیش رفتن آغاز کردند . اوّلین زد و خورد با ایران در سرحدّ ایران در نقطهٔ موسوم به حفیر واقع شد که تقریباً درچهارده فرسخی مغرب رأس خلیج فارس در سمت جنوب غربی موقع بصره واقع بود در این جنگ سردار ایرانیان هرمز نام حاکم آن ناحیه بود و بواسطهٔ اینکه قسمتی از افراد قشون ایران با زنجیر بهمدیگر بسته شده بود این جنگ بجنگ زنجیر معروف شد . خالد بن ولید در جنگ تن بتن (مردامرد) با هرمز فاتح گردیده و هرمز را بکشت و در نتیجه قشون ایران متفرّق و مغلوب شدند لهذا خالد تا شطّ العرب و موقع بصره تصرّف کرده و پیش رفت و مثّنی هم با یکدسته قشون جلو رفته و از فرات گذشت و دو قلعه را که یکی در دست زنی و دیگری فراتر ازآن در دست شوهرش بود پس از محاصرهٔ اوّلی و حمله بدوّمی فتح کرد ولی وقتیکه باز پیش رفت و بیکی از نهرهای بزرگی رسید که در آنزمان در میان فرات و دجله جاری بود مصادف با قشون ایران شد که از پایتخت بسرداری قارن نام وبکمك هرمز والی حفیر فرستاده شده بود و در رسیدن باین نقطه که به مَذار موسوم بودخبرشکست هرمز را شنیده و مصمّم بانتقام شده بودند مثّنی بخالد اطّلاع داده و استمداد کرد و خالد بشتاب خود را رسانید و جنگ سختی در گرفت که منتهی بشکست قشون ایران و کشته شدن یاغرق جمعی از آنان شد . مسلمین بقیّهٔ آنهارا دنبال کردند ولي ایرانیان سوار کشتي‌ها شده از آب رد شدند . این جنگ معروف بجنگ ثنی (باسم نهر مذکور) وجنگ مذار شد .

در رسیدن خبر شکست به مداین (۱) دولت ایران قشون دیگری از عربهای مطیع تشکیل داده و بجنگ با اردوی اسلام فرستاد . این قشون در وَلَجه که نزدیك ملتقای فرات و دجله است تمرکز یافتند و خالد پس از گذاشتن عدّهٔ کافی برای حفظ حفیر وسایر

---

(۱) پایتخت مملکت ایران را که در واقع مرکّب از دوشهر بود یکی سلوکیه درساحل غربی ودیگری طیسفون در ساحل شرقی دجله عربها مداین مي ناميدند که بمعني شهرها است .

اراضی فتح شدهٔ خود بولجه راند و جنگ ولجه نیز اگرچه سخت بود بفتح مسلمین خاتمه یافت .

رفتاریکه خالدبن ولید با عربهای مسیحی در قشون ایران کرد عربهای عراق را بغیظ آورده و طوایف عرب از مشرق و مغرب فرات بجنبش آمدند و از هر سوی گرد آمده در أُلّیس که در نزدیکی فرات و تقریباً در وسط مسافت میان حیره و موقع قدیم بصره واقع بوده اجتماع کردند و قشونی هم از مداین بآن نقطه فرستاده شد خالد از شنیدن خبر این قشونکشی بزرگ بعجله عقب نشست و از فرات گذشته خطّ رجعت خود را محکم نمود . پس از آن بازْ جلوتر آمده در الیّس جنگ بسیار شدیدی در گرفت که هردو طرف تاآخرین درجه پا فشاری کردند ولی عاقبت باز مسلمین چیره شدند و چون خالد بواسطهٔ پایداری فوق العادهٔ ایرانیان قسم خورده بود در صورت فتح نهری از خون آنان جاری سازد تمام اسرا را جمع کرده و قریب سه روز بکشتار آنان مشغول بود تا قسم خود را انجام داده‌باشد و آن نهر که خون ایرانیان آنرا رنگین کرد بعدها نیز به نهر خون معروف شد .

بعد ازاین فتوحات خالد بهتر آن دانست که قبل از هجوم بمملکت ایران یعنی خطّهٔ مرکزی میان فرات و دجله ساحل غربی فرات را تا نقاط شمالی آن درحدود شامات تسخیر نموده و در تحت اقتدار مسلمین بیاورد . این فقره هم به مقصود اصلی مسلمین که نخست منقاد ساختن نواحی عرب نشین باشد نزدیکتر و هم مخصوصاً برای تأمین خطّ رجعت خود و قطع نشدن خطّ اتصالش با مدینه ضروري بود .

برای این مقصود رو بمملکت حیره کرد در کنار یکی از جویهای غربی‌فرات قصبهٔ آمْغیشیا را که تالی و نظیر شهر حیره و دارای ثروت زیادی بود خراب و غارت کرده و غنائم حاصله را میان مجاهدین اسلام تقسیم نمود بعد از آن قشون خودرا در کشتیهائیکه در آن شهر بدستش افتاد سوار کرده رو ببالای فرات بسوی حیره حرکت داد . والی ایرانی حیره از فرات گذشته خود را عقب کشید ولی خود اهل حیره مقاومت کردند وکار بمحاصره رسید عاقبت کشیش های نصرانی که در دیر های خارج از شهر بودند بمیانجیگری برخاسته و اسباب تسلیم و صلح را فراهم آوردند . بموجب عهدنامه ایکه بسته شد اهل حیره در دین مسیحی باقی مانده و جزیه قبول کردند .

جنگهای حفیر و ولجه ومذار و اُلّیس وفتح امغیشیا همه درماه صفر سنهٔ ۱۲ هجری (تقریباً ماه دوّم بهار) و فتح حیره در ربیع الاوّل همان سال واقع شد .

خالد پس از فتح حیره آنجارا مرکز اردوی خود قرار داده و در انتظار اردوی دیگر

مسلمین که بسرداری عِیاض بقصد التحاق بخالد و حملهٔ بایران از مدینه حرکت کرده بود و از راه دومة الجندل مرکز حکومت کنده در شمال نجد رو بعراق میرفت بنشست ولی این مدّت انتظار را که بواسطهٔ گرفتاری عیاض بجنگ دو دو مه طول کشید خالد بتسخیر نقاط شمالی و غربی حیره در مغرب فرات پرداخت و بتدریج قصبات و نواحی این خطّه را تاحدود شام یعنی تمام قسمت آباد میان فرات و صحرای شام را بتصرّف آورد از آنجمله شهر مهمّ اَنْبار را که در بیست فرسخی شمال بابل بر روی فرات واقع بود با مصالحه و عَینِ تَمر را که در مغرب آن نقطه دور از فرات بود با جنگ متصرّف شد و در این نقطهٔ آخری بواسطهٔ شدّت غیظی که از مقاومت عربهای مسیحی در همه جا باو دست داده بود تمام مردان و پسران را قتل عام کرد پس از آن در ماه رجب (اوّل پائیز) سفری موفّقی به دومه بکمك عیاض و دفع انبوه عربهای مسیحی بکر و غسّان و کنده که از هر طرف هجوم آورده بودند کرد و بواسطهٔ حملهٔ عیاض از مغرب و خالد از طرف مشرق کار آنها ساخته شد. خالد باز در ماه شعبان بعراق بازگشته و دنبالهٔ نقشهٔ خود را در فتح ساحل غربی فرات گرفت و پس از جنگهای متوالی در طول فرات و تدمیر قبایل تَغْلِب که اسباب زحمت او بودند دامنهٔ فتوحات را تا شهر فِراض در حدود شام در ساحل فرات و در مشرق تدمر رسانید. این شهر در تصرّف رومیها بود و قشون خالد و قشون روم که لشکر ایران و قبایل عرب نیز با آنها متّحد شده بودند ماه رمضان را رو بروی هم در دو طرف رود فرات نشستند عاقبت قشون روم از رودخانه گذشته و جنگ بزرگ و طولانی واقع شد و رومیها در اواسط ذی القعده شکست خوردند و خالد بحیره برگشته و بعد بحجّ رفت و باز بزودی بعراق برگشت.

در اوایل سال ۱۳ هجرت بواسطهٔ جنگ سختی که میان مسلمین و دولت روم در حدود شام درحوالی بحر طبریّه و دمشق برپا بود ابوبکر خالد بن ولید را با نصف قشون او مأمور امداد اردوی شام کرد و مثنّی با نصف دیگر در عراق ماند. از آنطرف در کار داخلی ایران آثار انتظامی ظاهر شد (۱) و بنا بر این دولت ایران اردوئی بدفع عربها سوق داد مثنّی

(۱) ـ این انتظام ممکن است ناشی از احساس ایرانیان بخطر خارجی باشد که در نتیجهٔ پریشانی ادارهٔ دولت و انقلاب داخلی و بی سر و سامانی کار سلطنت بر اساس استقلال مملکت خود بیمناك شده و اختلافات را رفع و بر اطاعت یزدگرد سوم پسر شهریار متّحد شدند. این پادشاه اگرچه برحسب آراء محقّقین علماء در ثلث اخیر سال ۱۱ هجرت جلوس کرده بود تا چندی بعد از جلوس با مدّعیان تاج و سلطنت در خراسان و مداین وغیره در کشمکش بوده و ممکن است پس از دو سال یعنی در اواخر سال ۱۳ هجرت عرصه بر او کاملاً صاف شده باشد وشاید بهمین جهت مورخین اسلام جلوس او را در این تاریخ اتّخاذ دانسته وتمام وقایع مذکورهٔ در فوق و بعد از آنرا نیز تا جنگ بُویب در عهد اردشیر و شهر براز و بوران و آزرمیدخت ذکر کرده اند.

که با عدّهٔ کمی از قشون مسلمین خطّ سرحدّی را در طول حدود دشمن مدافعه مینمود ساخلو های نقاط متصرّفی خود را احضار کرده و مهیّای جنگ شد و با لشکر کوچك خود از حیره حرکت نموده و از فرات گذشته در جلو بابل اردو زد که ۱۵ فرسخ بیش با پایتخت ایران فاصله نداشت . در جنگی که در این دو نقطه با اردوی ده هزار نفری ایران بسرکردگی هرمز نام که دارای یك فیل جنگی هم بود در تابستان سال ۱۳ هجرت واقع شد قشون عرب فاتح شده و فراریان قشون ایران را تا دروازهٔ مداین دنبال کردند .

بعد از این جنگ مثّنی که خطّ سرحدّی بسیار درازی از مصبّ شطّ العرب و حفیر تا حدود شام در جلو و قشون کمی در زیر حکم داشت دید که با فداکاری زیاد فتح ممکن است ولی نگاهداری اراضی مفتوحه و تعقیب فتوحات با عدّهٔ کم بسیار مشکل است لهذا از مدینه کمك خواست ولی جواب بتأخیر افتاد و عاقبت مجبور شد خود برای استمداد بمدینه برود امّا در همان اوقات ابوبکر بیمار شده و اندکی بعد وفات یافت .

آخرین وصیّت خلیفهٔ اوّل که پس از دوسال وسه ماه خلافت پرمشغله در جمادی الاخر سنهٔ ۱۳ هجرت درگذشت بجانشین خود عمر بن الخطّاب این بود که هرچه زودتر قشون امدادی بخطّ جنگ ایران برساند عمر بلافاصله بعد ازبیعت مسلمین با او برای خلافت مردم را بجنگ با ایران دعوت نمود ولی ترس از ایران چنان بر عربها مستولی شده بود که صدای اجابت از کسی بلند نشد (۱) خلیفه بوعد و وعید و تشویق و ملامت عاقبت عدّه‌ای ازمسلمین را جمع آوری کرده و در تحت فرمان ابوعبید براه انداخت و از طرف دیگر عربهائی را که بواسطهٔ ارتداد بعد از وفات پیغمبر و سلب اعتماد از آنها حقّ شرکت در جهاد نداشتند بار دیگر اجازهٔ جهاد داد .

مثّنی نیز پس از یکماه غیبت ازعراق بازبحیره برگشت و بانتظار ابوعبید وقشون او نشست .

در این وقت چنانکه گفتیم اوضاع داخلی ایران اندکی انتظام گرفته و دولت بخیال دفع عرب از خطّهٔ عراق افتاده بود . رستم سردار نامی را از خراسان خوانده مأمور جنگ دشمن کردند و بزرگان ایران از هرسوئی بمدد برخاستند و دهقانان (یعنی اشراف ملاّکین) در طول سواحل فرات بدفع مسلمین قیام نموده تمام خطّهٔ عراق طوق اطاعت عرب را شکسته و برضدّ آنان اقدام کردند دواردو از دو سمت بحرکت آمد یکی بسرداری جابان رو بحیره ودیگری بسرداری نرسی برای تصرّف کسکر روان شدند مثّنی قشون خود را از تمام نقاط

۱ ـ جنگهای اخیر با ایران مقاومت سخت ایرانیان را بعربها نشان داده و آنهارا هراسناك کرده بود .

جمع آوری کرد و حیره را تخلیه نموده رو بطرف مدینه عقب نشسته منتظر ابوعبید شد .

پس از یکماه انتظار ابوعبید با لشکر خود رسید و ابتدا با قشون جابان جنگ کرده اورا شکست داد آنگاه از فرات گذشته در جوار کسکر با اردوی نرسی نیز مصاف داده و اورا هم مغلوب ساخت ازشنیدن این اخبار رستم بغیظ آمده و سپاهی انبوه با فیلان جنگی ترتیب داده باسردار نامداری بهمن نام فرستاد . قشون اسلام درمقابل این لشکر بزرگ ایرانی باز عقب نشینی اختیار کرده و از فرات گذشته درساحل غربی آن رودخانه نزدیك بابل صف آرائی کردند . اردوی ایران روبروی اینها در ساحل شرقی فرود آمد و در میان دوقشون پلی از زورقها در روی رودخانه دائر بود . بهمن باابوعبید تکلیف کرد پل را بگذرد واو نیز قبول نموده از پل عبور کرد و در جنگی که درگرفت نه تنها قسمت عمدهٔ قشون عرب وسرداران آنها کشته و غرق و پریشان شد بلکه خود ابوعبید نیز زیر پای فیل جنگی مالیده شد ومثنّی هم مجروح گشت و بقیّة السیف قشون با هزاران زحمت در سایهٔ شجاعت و حزم مثنّی از پل گذشته و تا الّیس عقب نشستند . این جنگ که بجنگ پل معروف است فتح مهمّی برای ایران بود و اگر بهمن سردار ایرانی فوراً از پل گذشته و عرب را دنبال میکرد ممکن بود عراق را از مسلمین تصفیه نموده و شاید تا مدّتی چشم مسلمین را چنان میترسانید که دیگر بآسانی جرئت تجدید حمله نمیکردند لیکن بروز انقلابی در پایتخت اورا برآن داشت که عودت کند و فقط قشون او بتصرّف نقاطی که مسلمین تخلیه کرده بودند واز آنجمله حیره مشغول شد .

وصول خبر شکست و ورود فراریها بمدینه عمر را مضطرب نکرد بلکه دعوت عمومی جدیدی برای جهاد در تمام عربستان منتشر ساخت و از هر طرف بجمع آوری قشون مشغول شد . از طرف دیگر مثنّی که با اردوی خود در خفّان (واقع در مغرب الّیس و در سرحدّ بادیه) بود بجمع آوری قوای امدادی از هر طرف پرداخت و مخصوصاً از اعراب مسیحی بادیه کمك زیادی بوی رسید بطوریکه پیش از رسیدن مدد از مدینه خود قوّت کافی برای جلو رفتن پیدا کرد و در این اثناء باو خبر رسید که پس از انتظام اوضاع در مداین قشون بزرگی از ایران برای دفع مسلمین حرکت کرده و در سه دسته با فیلان جنگی پیش میآیند . وی با قشون خود جلو رفته ودر بُوَیب که در پهلوی موقعی بود که حالا کوفه در آنجاست نزدیك بیك پلی ازپلهای فرات اردو زد ولی ایندفعه درعبور ازپل احتراز نمود قشون ایران ازپل گذشت و جنگ سخت و هولناکی درگرفت که بقول مورّخین اسلام تا آنروز سخت‌تر ازآن جنگی دراسلام

پیش نیامده بود و مخصوصاً کشتار از طرفین فوق العاده بود . عاقبت اردوی ایران مغلوب و سردار ایشان مقتول گردید . جنگ بویب در رمضان سنهٔ ۱۳ (ماه دوم پائیز) واقع شد .

پس از این جنگ و فتح عظیمی که در نتیجهٔ آن برای عرب حاصل شد قشون اسلام بسرداری مثنّی درعرض و طول عراق جلو رفته وتمام خطّهٔ جنوبی وعراق ازمشرق تا ساحل دجله و از شمال تا بغداد (که آنوقت قریهٔ کوچکی بود) و تکریت بتصرّف آنها درآمده و تا دیوار مداین غارت و تخریب کردند و ایرانیها همه جا قشون ساخلو را عقب کشیدند .

این اوضاع پایتخت ایران و بزرگان مملکت را کاملاً متوجّه خطر اساسی نموده و رگ وطن پرستی آنهارا تحریك نمود . این دفعه همه بجنبش آمده دور یزدگرد را گرفته و قشون عظیمی آراستند وبلافاصله تمام خطّهٔ بین النّهرین را ثانیاً تصرّف و همهٔ قصبات وشهرهارا تا حیره ساخلوی قوی گذاشتند . مردم این نواحی باطاعت دولت باز گشتند و اغلب بر ضدّ مسلمین شوریده آنهارا مجبور بعقب نشینی کردند بنابر این مثنّی در اواخر سال سیزدهم هجرت باز از فرات گذشته بساحل غربی رفت وباز از مدینه بعجله مدد خواست . خلیفه اوضاع را نیك سنجیده و باین نتیجه رسید که تا مداین گرفته نشود این جنگ و گریز و حمله و عقب نشینی ها فایده ندارد و تا دولت ایران و پایتخت آن برپا است متّصل اردوهای تازه تشکیل و روانه خواهد شد . بنابراین مصمّم شد لشکر بزرگی تهیّه نموده بقلب ایران یعنی پایتخت سوق دهد و برای این مقصود حکم داد هرنفسی که قادر بجهاد باشد بسوی عراق سوق شود و قشونی که در حدود شام بود نیز بآنها ملحق شوند و در نتیجهٔ این اقدامات لشکری گران مرکّب از سی هزار نفر بسپهسالاری سَعْد بِنْ ابی وَقّاص دراوایل‌سال چهاردهم‌هجرت‌درحرکت‌آمد .

قبل از آنکه سعد بعراق برسد مثنّی از جراحتی که داشت در ماه صفر همانسال وفات کرد و بقیّهٔ قشون باردوی سعد ملحق شد . سعد وقّاص چندی بآرایش لشکر خود و دسته بندی آنها مشغول گردید و پس از پرداختن این کار امر حرکت بجلو داده و از صحرای بزرگ قادِسیّه که درمیان یکی از کانالهای فرات (در مشرق) و خندق شاپور در مغرب که باز جوی روانی بود (۱) واقع بود اردو زد . پشت خندق در سمت مغرب هم کویر وسیعی بود (۲)

(۱) ـ این خندق درعهد ساسانیان در طول حدود غربی عراق از منتهی الیه غربی خلیج فارس تا شهر هیت که در اوّل خاك جزیره و روی فرات واقع بود ساخته شده بود و مقصود از این بود که میان اعراب صحرای عربستان وخاك ایران حائل شود (۲) ـ قادسیّه درجنوب نجف ودر پنج فرسخی جنوب غربی کوفه واقع بوده .

در پهلوی این نقطه پلی روی مجرای قدیم فرات وجود داشت . اردوی بزرگ ایران نیز که بنا بروایات مسلمین از هشتاد تاصد و بیست هزار نفر وبسیار فیلهای جنگی مرکّب بود بسپهسالاری رستم بتأنّی حرکت کرده و در کنار بابل از فرات گذشته در مقابل لشکر عرب درآنسوی نهر فرود آمد . دورهٔ انتظار و صف آرائی مدّتی طول کشید وعاقبت در رمضان سال چهاردهم هجرت قشون ایران سدّی بنهر بسته گذشتند و جنگ فیصل بخش دو ملّت درگرفت پس از سه روز پی در پی جنگ خونین که در آن اثناء کمک مهمّی از قشون شام بمسلمین رسید فتح هنوز نصیب هیچ طرف نشده بود لیکن شب روز سوّم باز مسلمین نایرهٔ جنگ‌را مشتعل نموده و تا صبح فردا امتداد دادند . عاقبت قلب لشکر ایران شکست یافت و رستم کشته‌شد و مسلمین فاتح شدند ولی بقدری خسته و ناتوان شده و کشته داده بودند که طاقت دنبال کردن دشمن نداشتند غنیمت هنگفتی بدست عرب افتاد که در آن میان لوای عظمت ایران درفش کاویان نیز بود .

سعد چندی قشون خستهٔ خود را راحت گذاشت و پس از آن بدفع دسته های قشون ایران که اینجا و آنجا تجمّع کرده بودند پرداخت و در این بین مسلمین حیره را در آخر سال چهاردهم بارسوّم تصرّف کردند و چون قشون پراکندهٔ ایران در برج بابل گردآمده و باز از فرات گذشته در خرابه های بابل قدیم فرود آمده بودند سعد بدفع آنان حمله برد و آنهارا تادجله عقب نشانید و خود دربابل مرکز اردوی خودرا بر افراشته‌و از آنجا مشغول تصفیهٔ خطّهٔ دورا یعنی بین النّهرین شد .

پس از آنکه چند ماه باین کار یعنی تصفیهٔ اطراف صرف شد در اواسط سال پانزدهم هجرت در تابستان باجازهٔ عمر سعد بن ابی وقّاص بسوی مداین حمله ور شد . مداین که در دو طرف دجله از راست و چپ بنا شده بود یعنی سلوکیه در مغرب و طیسفون در مشرق قریب چهار فرسخ درجنوب بغداد واقع وپایتخت ساسانیان بود که امروز آثار آن درطاق کسری درمحلّ طیسفون دیده میشود . قشون اسلام ابتدا سلوکیّه را محاصره کرد و این محاصره چندین ماه امتداد یافت که در ظرف آن مدّت عربها باز ضمناً بتسخیر اطراف از شمال تا جنوب وباطاعت آوردن دهاقین عراق مشغول بودند و طولی نکشید که از تکریت که قریب چهل فرسخ در شمال مداین روی دجله واقع است تا خلیج فارس و از دجله تا بادیة الشّام تمام خاک عراق در تصرّف مسلمین درآمد در اواخر سال پانزدهم ایرانیها سلوکیّه را تخلیه نموده و تمام نفوس آن شهر با آنچه داشتند با کشتی ها به طیسفون گذشتند و عربها

بلامانع شهر را تصرّف نمودند. چند هفته بعد که هنوز تدارك زورقها ممکن نشده بود معبری در دجله پیدا کردند که بشنا میتوان گذشت و فوراً حکم یورش صادر شده قشون اسلام شنا کنان دجله‌را گذشته و طیسفون را در ماه صفر از سنهٔ ۱۶ که مقارن اوّل بهاربود بتصرّف آوردند. یزدگرد که قبلاً زن و بچّهٔ خود را با خزانه و اساس سلطنتی به حُلوان ۲۵ فرسخ شرقی مداین فرستاده بود خود نیز از مداین گریخت. غنایم مداین که بدست عربها افتاد بهترین شاهد عظمت و ثروت هنگفت دولت ایران بود. بنابر روایات یك‌میلیارد و نیم درم در خزانه بوده و معادل آنرا نیز رستم برای جنگ قادسیّه گرفته بود. از قسمتی که بدست اعراب افتاد بهریك از افراد قشون که شصت هزار نفر بودند (۱۲۰۰۰ درم) قریب دو هزار وپانصد تومان پول حالیّه باشد رسید غیر از خمس غنائم که بمدینه فرستاده میشود. از جواهر آلات و اسباب زرّین و سیمین و اثاث پر از گوهر و طلا که در آنجا بدست آمد نه تنها عقل عربهای آبادی ندیده بلکه عقول متوسّطهٔ شهر نشینان متمدّن نیز حیران میشد. وصف این اشیاء نفیسه و فرش بهارستان و عنبر و مشك و کافور وعود و غیره بیحساب وبتفصیل در کتب اسلام ثبت است.

بعد از این واقعه ایرانیان درپشت سلسلهٔ تپّه های شرقی دجله و عربها در شرق و غرب دجله مدّتی آرام بودند ولی دریائیز ایرانیان باز بر سر کینه جوئی آمده واز هر سوی بدور پادشاه گرد آمدند و قشونی آراسته به جَلولاء که قلعهٔ بسیار محکمی درروی شاخهٔ رود دیاله در جای قزل‌رباط حالیّه بود آمدند سعد لشکری مرکّب از دوازده هزار نفر بمقابلهٔ با آنها فرستاد و اینان در بیرون قلعه فرود آمده و قلعه را محاصره کردند. بساخلوی قلعه از حُلوان مدد میرسید و اغلب بیرون آمده باعربها دلیرانه جنگ میکردند. سعد قشون تازه ای بکمك قشون عرب فرستاد و پس از هشتاد روز محاصره در اواخر سال ۱۶ جنگ بسیار سختی میان طرفین رویداد و یك گرد بادی بعربها کمك کرده ایرانیان پریشان گشتند و جلولاء بتصرّف تازیان آمد. در وصول فراریان بحلوان یزدگرد با بقیّهٔ قشون به ری گریخت و قعقاع از سرداران عرب جلو رفته حلوان را نیز بگرفت.

غنائم جلولاء و حلوان باز بیشمار بود. علاوه برغنائمی که به سی ملیون درم تخمین کرده اند اسبهای زیادی بدست قشون عرب افتاد که در تقسیم بهر نفری نه اسب رسید. خمس غنائم بوسیلهٔ فرستادهٔ مخصوص بمدینه فرستاده شد و ضمناً تقاضای اجازه برای حمله بایران

و تسخیر ولایات دور دست آنرا نمودند . عمر اجازه نداد و چنان صلاح دانست که میان ایران و مملکت اسلامی از کوه ها سدّی باشد و هیچ طرف را امکان حمله بدیگری نباشد . اردوی مسلمین در عراق که بواسطهٔ این غدغن خلیفه دستشان از فتوحات جدید در داخلهٔ ایران بسته بود بتسخیر باقی نقاط بین النّهرین قناعت نمود از طرف مشرق رو بقسمت علیای دجله تاتکریت که ۳۵ فرسخ بالاتر از مداین بود بالا رفته و آن قلعه را که از طرف ساخلوی یونانی و اعراب مسیحی مدافعه میشد گرفته یونانیها را مقتول و اعراب را مطیع و متّحد خود ساختند و با مدد آنها بموصل حمله بردند و آن شهر بزودی تسلیم شد . ازطرف مغرب باز همانطور در ساحل فرات رو ببالا رفته قلعهٔ هیت را که بر روی فرات در ساحل راست آن بود محاصره نمودند و چون بواسطهٔ استحکام قلعه تسخیر آن ممکن نبود نصف قشون را بالا تر فرستاده قَرْقیسیا را که در پیوند گاه نهر خابور بفرات بود بحمله گرفتند و بمحض رسیدن این خبر هیت نیز تسلیم شد بدینطریق اعراب تابع روم در ساحل شمال غربی فرات و قبایل عرب تابع ایران در جنوب غربی فرات تحت انقیاد در آمده و آن اراضی و قسمت جنوبی خطّهٔ میان دو رود خانهٔ دجله و فرات که کلده باشد و سواحل شطّالعرب از طرفین تاخلیج فارس و سواحل شرقی دجله تا تپّه های شرقی برای مسلمین مصفّی و همه جا ساخلو گذاشته شد اُبُلَّه در مصبّ شطّالعرب هم که بندر خوبی بود در تصّرف ایران پس از جنگ سختی در سنهٔ چهاردهم گرفته شد و فاتح این نقطه عُتْبه حاکم آنجا شده آنجا را مرکز فتوحات آیندهٔ خود در ساحل شطّالعرب و خوزستان نمود .

عمر پس از فتح عراق و شام چندی از فتوحات خارجی خود داری کرده و مشغول تصفیهٔ امور داخلی ممالك فتح شده و ترتیب ادارهٔ آنها شد یعنی میخواست ابتدا تسلّط و تصرّف دولت جدید اسلامی را در حوزهٔ قلمرو خود از سواحل عدن و حضر موت تا حدود ایران و آسیای صغیر استقرار و استحکام کامل داده و چنانکه شرط عقل سیاسی است مملکت داری را بر کشور ستانی مقدّم بدارد . بدین لحـاظ فراریان سکنهٔ عراق را اذن عودت و تصّرف اراضی خود داده ادارهٔ اوقاف و خالصه جات دولتی (مشتمل بر املاك دولتی ایران و جنگلها و املاك شاهزادگان و اشراف واملاك جنگ کنندگان با مسلمین واوقاف آتشکده ها) دایر نموده بمسلمین عرب غدغن اکید کرد املاك نخرند . بجای شهر مداین شهر کوفه را در نزدیك حیره و بجاي شهر ابلّه بصره را در مصبّ شطّالعرب بنا کردند .

اوضاع سرحدّ شمال شرقی دولت عرب چندی باین حال ماند و جز بعضی تاخت و تاز ها در طرف خوزستان اتّفاقات مهمّه روی نداد و در این اوقات مسلمین عمده قوای خود را صرف تسخیر ولایات شمالی سوریه و فتح فلسطین و مصر و اسکات فتنه هائی که پی در پی در ممالك فتح شده مخصوصاً در شمال سوریّه بظهور میرسید میکردند میان عراق و خاك ایران قلعه ها وسنگر هائی در حلوان و نقاط دیگر در طول سلسله تپّه های سرحدی با ساخلوی کافی دائر بود و در جنوب عراق نیز بصره مرکز مهمّی بود که والی آنجا سر خلیج فارس و سواحل شطّ العرب را در دست داشت و در اینطرف با ایرانیان که مراکز آنها در اهواز و رامهرمز بود مجاورت داشتند.

یك واقعهٔ غیر مترّقبه ثانیاً موجب اشتعال نایرهٔ مصادمات در سرحدّ خوزستان شد. علاء حاکم بحرین (الحساء حالیّه) بسائقهٔ ناجوئی بدون اجازهٔ خلیفه و بر خلاف میل او قشونی آراسته و باکشتی ها از خلیج فارس گذشته از راه خوزستان بسوی استخر فارس هجوم برد. وی ابتدا بلا مانع پیش رفت ولی همینکه از ساحل دور افتاد خطّ رجعت او از طرف ایرانیان بریده شد اردوی او از هر طرف محاصره گردید و پس از جنگ سختی مغلوب شده عقب نشست امّا راه او بطرف کشتی ها بسته بود. بمحض رسیدن خبر واقعه بعمر بسیار خشمگین شده بشتاب تمام حکمی به عتبه والی بصره فرستاد که بکمك علاء برود و او با ۱۲۰۰۰ نفر بعجله خود را بموقع محاصره رسانیده قشون علاء را نجات داد و به بصره آورد.

این جنگ ایرانیان را جرئت داده شروع بتاخت و تاز در سرحدّات نمودند. **هُرْمزان** والی اهواز که در جنگ قادسیّه هم حضور داشت بساخلوهای سرحدّی عربها متعرّض شده و حملاتی کرد و عاقبت عتبه والی بصره مصمم دفع او شد. وی برای این مقصود در سال هفدهم هجرت اردوئی جمع آوری کرده و از کوفه مدد خواست و اعراب بدوی را هم که در حوالی اهواز مقیم بودند بسوی خود جلب کرد و پس از آن تدارك بهرمزان حمله برده اورا از اهواز بیرون کرده و بآنسوی رود کارون راند و در مصالحه ای که عقد شد اهواز جزو قلمرو عربها گردید.

لیکن در سال بعد بواسطهٔ نزاع سرحدّی هرمزان باز علم جنگ برافراشت و این مرتبه هم مغلوب شد و عربها باز پیشرفت کرده مصمّم حمله بداخلهٔ ایران شدند ولی باز خلیفه اجازه نداد و ناچار با هرمزان باز صلح کرده او را مانع از استقرار در حدود اهواز نشدند.

طولی نکشید که در سنهٔ نوزدهم هجرت فرستادگان یزدگرد از مرو در ولایات سرحدّی مردمرا بقیام بجنگ تشویق نمودند و آثار حرکت مهمّی مشهود گردید بدینجهت خاطر خلیفه مشوّش شده و حکم به تجهیز اردوی بزرگی از کوفه و بصره صادر کرد و سرداری اردو را به نعمان داد. این اردو از سرحدّ گذشته و هرمزان را که لشکر بزرگی دور خود جمع کرده بود در رامهرمز شکست داده و آن نقطه را تصرّف کرد. هرمزان بشوشتر عقب نشست و این قلعه را ایرانیان بشدّت تمام مدافعه کردند بطوری که ماهها قشون مسلمین از فتح آن عاجز شدند عاقبت با تلفات زیاد آنجا را نیز بیورش گرفته و هرمزان را اسیر کرده و بمدینه فرستادند (۱) بعد از آن شوش را که شهر بزرگی بود محاصره نموده و در این نقطه خیانت جمعی از اشراف ایران که با اتباع خود بمسلمین ملحق شدند قشون عرب را قوّت مهمّی داد ولی با وجود این فتح شوش بآسانی میسّر نشد وپس ازمحاصرهٔ طولانی بدست دشمن گذشت پس ازآن شهر جُنْدَیْ شاپور را با توابع آن تصرّف کرده و آهنگ حمله باصفهان نمودند در این حال خلیفه غدغن چندین سالهٔ خود را نسخ نموده و بمسلمین اجازهٔ حمله بقلب ایران یعنی خراسان و فارس داد.

هیئتی از قشون عرب که هرمزان را بمدینه بردند بخلیفه که سبب شورش دائمی و پی درپی ولایات فتح شدهٔ ایران را از آنها میپرسید اوضاع ایران را درست شرح داده باو مدلّل داشتند که تا پادشاه ایران زنده و در یك نقطهٔ ایران مستقرّ است نه تنها ایران از حمله و کینه‌خواهی دست برنخواهد داشت بلکه اهالی ولایات مفتوحه نیز آرام نخواهند نشست و متّصل بتحریك پادشاه خود برضدّ مسلمین عصیان و طغیان خواهند نمود پس دیر یا زود باید بچارهٔ یگانه کار که فیصل قطعی نزاع باشد اقدام کرد و پادشاه را برانداخت ورنه اوضاع آن سامان مصفّی نشده و انقلابات تسکین نخواهد یافت هرمزان نیز این عقیده را تأیید کرد و عاقبت چنانکه ذکر شد عمر مجبوراً از عقیدهٔ سابق خود که آنهمه در آن ثبات میورزید دست برداشته و غدغن تجاوز بایران را نسخ نموده اجازهٔ حمله داد.

جنگ قاطع برای هر دو طرف ضروری شده بود عربها بواسطهٔ انقلابات دائمی در متصرّفات خود و تاخت و تازهای سرحدّی بطوریکه ذکر شد خود را از خاتمه دادن بکار ایران ناگزیر دیدند و دولت ایران نیز که ابتداء تصوّر میکرد عربها بعراق عرب قناعت کرده و خاك اصلی ایران را آسوده و مصون میگذارند بواسطهٔ جلو رفتن عربها در خوزستان و مخصوصاً فتح شوش که پایتخت قدیم بود و قصد حملهٔ آنها باصفهان مضطرب شده یکبار دیگر بجلوگیری

(۱) – این شخص مسلمان شد و در مدینه مشاور عمدهٔ مسلمین برضدّ ایران بود.

قطعی از دشمن مصمّم گردید. از همهٔ ولایات ایران بحکم شاه یزدگرد قشون و سرداران گرد آمده و در زیر لوای پادشاهی در دامنهٔ نهاوند بهم پیوستند.

از هرسوی خبر اجتماع و قشون کشی ایرانیان پی درپی بمدینه رسید و معلوم شد لشکر عظیمی مرکّب از صد و پنجاه هزار نفر بسپهسالاری فیروزان آراسته شده و در همدان اردو زده از آنجا بسوی حلوان در حرکت هستند و اگر جلوگیری نشود بحوالی کوفه خواهند رسید. مسلمین از این اخبار مشوّش شدند و واضح است که یك شکست عرب در سرحدّ موجب شورش عراق و شاید از دست رفتن کوفه و بصره میشد عمر باز خواست خود حرکت کند و در میان بصره و کوفه قرار گرفته جنگ را اداره نماید ولی اصحاب مانع شدند لهذا نُعْمانِ بْنِ مُقْرِن سابق الّذکر از خوزستان احضار شده مأمور سپهسالاری قشون عرب گردید. پس از گذاشتن ساخلوهای قوی در پشت سر خود قشون اسلام در دو شعبه از بصره و کوفه پیش رفتند و از طرف دیگر بقشون عرب در شوش حکم دادند بسوی استخر حمله ور شده از التحاق قشون ایرانی آن سامان باردوی بزرگ ایران جلوگیری نماید.

در حلوان اردوی مسلمین آراسته شد و چون شنیدند ایرانیان در نهاوند یعنی صحرای دامنهٔ الوند اردو زده و سنگرها ترتیب داده اند عربها پیش رفته و در همان نقطه روبروی ایرانیان فرود آمدند اردوی عرب بیش از سی هزار نفر نبود پس از دو روز مصادمات ایرانیان به پشت سنگر های خود کشیده و از آنجا بعربها حمله و دستبرد میکردند عاقبت عربها بستوه آمده و با حیلهٔ تظاهر بفرار ایرانیان را تشویق بتعاقب و آنانرا از استحکامات خود دور کردند واز پشت سر راهرا بر آنها بستند آنگاه جنگ بسیار هولناکی درگرفت که منتهی بغلبهٔ عرب و شکست قطعی ایران و یأس ایران ازاسترداد ممالك شاهنشاهی گردیده و بهجوم ایرانیان خاتمه داد بهمین جهت مسلمین این فتح را فتح الفتوح نامیدند ولی باوجود این جنگهای تدافعی تمام نشد و هر ناحیه از ایران برای حفظ خود از عربها جنگ کرد و این مقاومت و زد و خورد سالها طول کشید.

پس از جنگ نهاوند که در سال ۲۱ هجرت واقع شد بزرگان و رعایای مغرب ایران تسلیم شده و جزیه قبول کردند وباز غنایم هنگفتی بدست عربها افتاد و بافراد قشون تقسیم شد لیکن یزدگرد زنده بود و دست از مدافعهٔ مملکت خود برنمیداشت.

پس از این واقعه خلیفه فرمان هجوم بداخلهٔ ایران داد وقشون مسلمین بتدریج ولایات غربی ایران مانند همدان و دینور و ساوه را فتح نمودند. بعضی از والیان و مرزبانان بواسطهٔ

عجز از مقابلهٔ با عـرب شهر و ولایت خود را بآنها وا گذاشته بداخـله فرار کردند و بعضی دیگر تسلیم شده عهد صلح بستند. در ری مرزبان آنجا با قشون خود و مدد دیلمیان باز جنگی با عربها کرده مغلوب شدند و پس مصالحه کردند (سال ۲۲ هجرت).

پس از فتح ری قشون عرب از هر سوی بفتح بـلاد ایران روی آوردند و شش اردو از بصره و کوفه هریك بسرداری یکی از بزرگـان اسلام در جهات مختلفهٔ ایران بفتوحـات پرداختند و این اردو ها دائماً بوسیلهٔ تکمیل و تعویض پی‌در پی کاسته های آنهـا در عدّهٔ قوّت اصلی نگاهداشته میشد وبدین طریق متوالیاً قم وکاشان و اصفهان وفارس و کرمان و مکران و سیستان و خراسان تا بلـخ و مرو و کابل و گوزگـانان و همچنین دینور و همدان و آذربایجان یکی بعد از دیگری بتصرّف عربها در آمد.

یزدگرد در نزدیك شدن دشمن از ری باصفهان و از آنجا بکرمان و از آنجا ببلخ پی در پی عقب نشست پس از آن بمرو پناه برد و در آنجا از خاقان ترك و فغفور چین (۱) استمداد کرد خاقان ترك باو امداد داده و لشکری فرستاد و چند سال در خطّهٔ مروجنگ با عربها با غلبه و شکست های موقّتی از طرفین مداومت کـرد عاقبت خاقان ترك با قشون خود بمملکت خویش در ماوراء نهر جیحون برگشت و یزدگرد نیز با او بآن مملکت رفت. پس از چندی که در خراسان شورش جدیدی برضدّ عربها برپا شد یزدگرد برگشت ولی اوضاع سلطنت وی فوق‌العاده پریشان گردیده و عاقبت چنانکه معروفست در سنهٔ ۳۲ هجری در آسیابی در مرو کشته شد.

باوجود شکست دولت مرکزی و فرار پادشاه ملّت ایران به‌آسانی تبعیّت عرب راقبول نکردند و هر ولایت از ولایات ایران پی در پی و چندین بار قیام کرده و با عربها جنگید و سالهای دراز این شورشها و مقاومتها طول کشید بطوریکه عربها در خارج از قلعـه های خود که قشون و سنگر داشت ایمن نبودند و جرأت استقرار در مملکت و میان مردم نداشتند مخصوصاً تمام مورّخین متّفقند بر اینکه در مقابل لشکر پرشور و تازه نفس وجان نثار و از خود گذشته و بی‌پروای عرب هیچ قومی بیشتر از ملّت ایران مقاومت نکرد و این مقاومت بحدّی شایان حیرت بود که نظر مسلمین را مخصوصاً از همهٔ نقاط منصرف و بسوی ایران معطوف داشت چه عربستان و سوریه ومصر پس از فتح آرام ماندو عربها بآسانی دراین

(۱) ـ فغفور اصطلاح فارسی است که ایرانیها به پادشاه چین میدادند ودر واقع لقب چینی راترجمه‌میکردند چه فغفور در اصل بغپور است و بغ اسم فارسی خدا وبغپور به معنی پسر خدا است.

دو مملکت آخري مستقرّ شده و بتدریج آنها را عرب نشین و عربی زبان کردند ولی ایران در مقاومت خود بقدری پافشاری کرد که نه تنها زبان خود را بکلّی از دست نداد بلکه کیش زردشتی را هم در بعضی ولایات بیشتر از یکقرن کاملاً و در سایر ولایات در میان قسمت عظیمی از اهالی تا چندین قرن نگاه داشت .

شرح تاریخ مفصّل جنگهای متفرّقه و شورشها و فتوحات عرب در هریك از نقاط ایران داستان بسیار مبسوطی است که علاوه بر آنچه در تواریخ بزرگ مانند طبری و مروج الذّهب مسعودی و تاریخ الکامل ابن الاثیر و نظیر آنها ثبت است کتب خاصّي هم برای این قسمت مانند فتوح البلدان بلاذری و واقدی و غیره پرداخته شده است .

ایران در زیر حکومت خلفای مدینه

ابوبکر و عمر و عثمان و علی را که بعد از وفات حضرت رسول یکی بعد از دیگری حائز مقام خلافت یعنی جانشینی پیغمبر و سلطنت دنیوی و روحانی مسلمین شدند و هر چهار نفر در مدینه بخلافت نشستند اهل سنّت « خلفای راشدین » نامیده اند ابوبکر از سنهٔ ۱۱ تا ۱۳ هجری و عمر از سنهٔ ۱۳ تا ۲۳ و عثمان از ۲۳ تا ۳۵ و حضرت علیّ بن ابیطالب امیرالمؤمنین از اواخر سنهٔ ۳۵ تا اواخر سنهٔ ٤٠ خلافت کردند و چون این خلفاء از میان صحابهٔ پیغمبر برای عامّهٔ مسلمین انتخاب شده بودند و خلافت را ارثی نکردند و روش آنها بر وفق اصول اوّلی اسلام بود لهذا آنها را راشدین نامیده و دورهٔ خلافت آنها را دورهٔ شور و حرارت ایمان و سلطنت تقوی و عدالت و کتاب و سنّت شمرده اند .

ابوبکر در جمع آوری و نگاهداری مملکت و دین جدید با صداقت و پایداری کار مهمّی کرد و مرتدّین را مغلوب و عربستان را مصفّی ساخته بفتح شام و عراق پرداخت و عمر باقدرت و متانت و استقامت و تسلّط فوق العاده ای دنبالهٔ فتوحات را گرفته مملکت را در مغرب ومشرق بسط داده و انتظامات عمده برقرار کرد . عثمان ضعیف النّفس و سهل القبول بود و مخصوصاً خویشاوندان خود را در کار های دولتی مقدّم داشته و طرفگیری از آنها میکرد . بواسطهٔ سوء سیاست او قبایل عرب با همدیگر خصومت و حسد پیدا کردند و کار بانقلاب و شورش کشید و عاقبت خود عثمان در دست یاغیان کشته شد .

بعد از وفات عمر شورش عمومی در ایران برپا شد و دوباره لشکر کشی و جنگها لازم بود تا از نو تسلّط عرب را در آنجا برقرار نماید . شهرها و قلعه های ایران بیورش یا به تسلیم

باز فتح و در مقابل مبلغی مهمّ مصالحه شده و غالباً امیر یا مرزبان بومی در منصب خود گذاشته میشد مخصوصاً دامنهٔ فتوحات در مشرق ایران وسعت یافت نیشابور و مرو و سرخس و خوارزم و بلخ و طخارستان فتح شد. کرمان و سیستان باز شوریدند و باز بزیر اطاعت آورده شدند. هرات و کابل و غزنه نیز بتصرّف مسلمین آمد تا چنانچه گفته شد در سال هشتم خلافت عثمان یزدگرد کشته و دل ایرانیان ضعیف شد.

امتیازاتی که برای قبول کنندگان اسلام در ممالك مفتوحه مرعی بود بقدری دلربا بود که صرف نظر از آنها و قبول همهٔ مذلّتهای ذمّی بودن برای هرکسی آسان نبود و جز صاحبان ایمان راسخ در دین قدیم دیگران دیر یا زود اگر هم قلباً نبود بطمع بهره مندی از حقوق مسلمین و کسب عزّت و ثروت و ترّقی اغلب داخل دین غالبین میشدند و مخصوصاً بعد از فوت پادشاه و زوال سلطنت این کار بیشتر روّاج داشت. با اینهمه پس از آنکه عدّهٔ زیادی از ایرانیان بتدریج مسلمان شدند و اشراف آنها دستهٔ ممتاز و نجیبی در میان مسلمین غیر عرب تشکیل کردند باز مقام آنها نسبت بعرب پست بود و امتیازات عرب را نمیتوانستند بدست بیاورند مگر آنکه خود را بیکی از بزرگان عرب یا یك قبیلهٔ عربی بسته و از موالی آنها بشوند.

در خلال این اوضاع تخم انقسام و اختلافی در میان مسلمین درکار پاشیده شدن بود. از یکطرف قبایل عرب ساخلو یا مهاجر در عراق بامتیاز و تحکّم و نفوذ قریش حسد برده و بنای شکایت گذاشتند و بواسطهٔ اینکه اغلب حکومتها و مناصب بقرشیها داده میشد اعراب بغیظ آمده نمیتوانستند راضی شوند که در صورتیکه فدا کاری آنها ممالك وسیعه را برای اسلام مسخّر کرده آنها برخلاف اصول مساوات اسلامی از قریش عقب بمانند و این کدورت در کوفه و بصره هر روز شدّت میگرفت و مرکزی برای ناراضی ها در آن خطّه تشکیل میشد و واضحست که کینهٔ باطنی خود اهالي آن مملکت نیز باین آتش دامن میزدچه ایران حکومت عرب را باین آسانیها نمیتوانست هضم و برخود هموار کند برخلاف سوریه و فلسطین که همانطور که زودتر تمکین کردند بعد ها هم مطیع و مقهور و منظّم مانده ومخصوصاً در زیر دست والي با اقتدار و با تدبیر خود معاویه مرکزی برای قدرت عرب و قریش وبنی امیّه شدند پس عراق کانون فتنه وانقلاب ومرکز ناراضیها وشام مرکزهوا خواهان خلافت عثمان گردید و مصر همحال عراق را داشت. از طرف دیگر ضدّیت میان بنی هاشم و بنی امیّه بواسطهٔ انتقال خلافت بعثمان که شیخ بنی امیّه بود و محرومی حضرت علي که چشم و چراغ بنی هاشم بود از خلافت بزرگان صحابه را نیز بدودسته منقسم کرد واتّفاقاً در این اختلاف نیزشامیها

طرفدار امویها و عراقیها و مخصوصاً اهل کوفه و هواخواه هاشمیان شدند.
عثمان چنانکه ذکر شد در دست شورشیان اعراب که مخالف نفوذ و امتیاز قریش بودند درسنهٔ ۳۵ هجرت مقتول، حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب بخلافت انتخاب شد هوا خواهان عثمان آنحضرت را بشرکت درقتل عثمان متّهم کرده و به خونخواهی برخاستند و ابتدا عایشه زن پیغمبرو دختر ابوبکر با طلحه وزبیراز بزرگان صحابه لشکری بزرگ تشکیل ودرحوالی بصره با خلیفهٔ جدید جنگ کرده ومغلوب شدند وبعد معاویه از بنی امیّه وخویشاوندان عثمان و والی تمام شامات باقشون سوریه در صِفّین با حضرت علی و قشون او از کوفه و بصره و مصر و مدینه جنگیده وعاقبت وقتیکه غلبهٔ لشکر علی نزدیك بود معاویه و مشاور او عمروبن العاص بحیله خواستار حکمیّت شدند و حضرت علی برغم میل و عقیدهٔ خود از طرف اتباع خویش مجبور بقبول حَکمیّت و تعیین حکم شد. حکم معاویه حکم علی را فریب داده او را وادار بخلع علی نموده و خود معاویه را بخلافت نصب کرد و از آنوقت دو خلافت یکی در کوفه و دیگری دردمشق برپا شد که اوّلی عراق و ایران و خراسان و مکّه و مدینه و یمن و مصر را در تصرّف داشت و دوّمی شامات را بعد ها معاویه مصر را نیز گرفت. در این بین جمعی از مسلمانان که سابقاً از اتباع حضرت علی بودند بر او یاغی شده و او را بواسطهٔ قبول حکمیّت توبیخ نموده و دارای این عقیده شدند که حکومت مختص خداست و خلیفه لازم نیست فقط هیئتی از متّقیان مسلمین باید برطبق احکام خدا امور را اداره کنند این جمع باسم خوارج معروف شدند و عقیدهٔ آنها تا حدّی در اکناف عراق و مصر شیوع یافته پیروان زیاد پیدا کردند. عاقبت چهار هزار نفر از آنان اجتماع و برحضرت علی خروج کردند و در نهروان در شمال مداین صف آرائی نمودند و خلیفه با قشونی که بقصد شام حرکت میکرد بر آنها حمله برده آنانرا قلع و قمع نمود لکن عقیدهٔ خارجیان بکلی قلع نشده و در عالم اسلامی پراکنده ماند

سه نفر از خارجیان در سال ۴۰ هجرت همقسم شدند که علی و معاویه و عمروبن عاص را بقتل رسانیده و بعقیدهٔ خود نزاع را از بین مسلمین بردارند یکی از آنها در مقصود خود کامیاب شده حضرت امیر را بقتل رسانید و آندو نفر دیگر بمقصود نرسیدند معاویه مجروح شد و نمرد وبه عمرو آسیبی نرسید پس از وفات حضرت امیر مردم بر پسرش امام حسن بیعت کردند ولی وی بواسطهٔ عدم اعتماد بر اتباع خود پس از چند ماه خلافت در سنهٔ ۴۱ هجرت استعفا کرده و معاویه خلیفهٔ مسلّم و بلا منازع شد درعهد خلافت حضرت علی باز شورشی در فارس و کرمان بوقوع آمد و این ولایات از اختلافات داخلی مسلمین و شورش خارجیان

عرب در ایران استفاده نموده والي عرب را بیرون کرده و از اطاعت عرب خارج شدند. برای اسکات این شورش و جلوگیری از وسعت دایرهٔ آن زیاد حاکم بصره که مرد کافی بود فرستاده شد وی بتدبیر و وعد و وعید و القای نفاق میان امرای ایران بتسکین شورش کامیاب گشته و خود والی فارس شد و استخر را مرکز حکومت خویش قرار داد.

خلافت بنی امیه

معاویة ابن ابی‌سفیان چنانکه از نسبش معلوم است پسر ابوسفیان رئیس خانوادهٔ بنی‌امیّه بود که یکی از شیوخ درجهٔ اوّل مکّه قبل از فتح آن شهر بوده و از مخالفین بزرگ حضرت رسول بشمار میرفت پس از اسلام ابوسفیان و ازدواج دختر او با حضرت رسول خودابوسفیان و پسرانش یزید و معاویه جزو صحابه شده و باز در جرگهٔ بزرگان قریش در آمدند. در جنگهای مسلمین در شامات ابوبکر هر دو پسر ابوسفیان را بآن حدود فرستاد و از آن تاریخ این دو برادر از سرداران لشکر اسلام در سوریه بوده و در فتوحات در آن خطّه خدماتی نمودند چنانکه معاویه بیروت و صور را در سال چهاردهم هجرت فتح کرد و در جنگها همه‌جا شرکت داشت.

در سال هجدهم هجرت چون ابوعبیده و یزید بن ابی سفیان که هردو سرداران بزرگ قشون شام بودند از طاعون مردند عمر بن الخطّاب معاویه را بسپهسالاري اردوی شامات و حکومت آن مملکت برگماشت و از آن تاریخ تا قتل عثمان در سنهٔ ۳۵ هجری وی والي با اقتدار شامات ماند و از این تاریخ تا استعفای امام حسن از خلافت امیر و حکمران مستقلّ شام و صفحات غربی ممالك اسلامی بوده و پس از کناره‌گیری آن حضرت تاوفات خود معاویه که قریب بیست سال بود وی خلیفهٔ مسلّم و بی منازع کلّ قلمرو اسلام بود در تابستان سنهٔ ۳۸ هجری معاویه عمرو بن العاص را با لشکری مأمور استخلاص مصر از دست حضرت امیر نمود و وی آن مملکت را فتح کرده تا آخر عمر خود در سنهٔ ٤۳ هجری والی مصر ماند.

معاویه بواسطهٔ تدبیر و سیاست فوق العادهٔ خود و جلب همدستهای مدبّر و کافي وشجاع و عاقل مانند عمرو بن العاص و مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود و زیاد بن ابی سفیان والی بصره و ولایات مفتوحهٔ ایران پیش رفت عظیمی در مغرب و مشرق ممالك اسلامی نمود مخصوصاً زیاد بن ابی سفیان را که به زیاد بن ابیه معروف بود یکی از ایادی عمدهٔ معاویه در مملکتداری میتوان شمرد و حکومت کوفه نیز بعد از وفات مغیره ضمیمهٔ مشاغل وی شد وتاوفات خود

در سنهٔ ۵۳ هجری نظم و نسق قلمرو حکومت او سرمشق سایر ولایات بود .

در مدّت خلافت معاویه قدرت خلافت در تزاید و در داخله امن و انتظام مستقرّ بود و در ماورای حدود فتوحات دوام داشت وجز انقلابات خوارج و شورش شیعیان علی درنقاط مختلفه مخصوصاً در عراق واقعهٔ مهمّی در داخل روی نداد و این انقلابات هم بزودی و آسانی اسکات شد ممالك مفتوحه در مشرق و مغرب بخصوص ایران پی درپی قیام میکردند و قشون عرب آنهارا ثانیاً فتح نموده منقاد میساختند از آن جمله هرات در سنهٔ ۴۱ شورید و پس از جنگ سخت دوباره تسخیر شد همچنین کابل در سنهٔ ۴۳ پس از محاصره ثانیاً فتح شد غزنه و بلخ و قندهار نیزهمین داستان را داشت در سنهٔ ۵۴ پسر زیاد سابق‌الذّکر از جیحون گذشته بخارا را فتح کرد و پسر عثمان خلیفهٔ سوّم با ترکها جنگ کرده تِرمِذْ و سمرقند را تصرّف نمود ازطرف جنوب هم تا ساحل رود سند را مسلمین بحیطهٔ حکمرانی خود آوردند در افریقا نیز ممالك شمالی در مغرب مصر متّصل میشوریدند و پس ازجنگهای زیاد وطولانی تسخیر کامل آنها میسّر شد ومسلمین شهر قَیْروان را در جنوب تونس درسنهٔ ۵۰ بنا نهاده مرکز قوای ساخلوی خود و مدافعه بر ضدّ بربرها کردند. درطرف شمال غربی هم لشکرکشی بممالك ارمنستان و روم شرقی تجدید شد و قشون مسلمین درسنهٔ ۴۲ قشون رومی‌را شکست فاحشی داد و از خشکی و دریا حمله بقسطنطنیّه شروع شد. در سنهٔ ۵۰ هجری اردوی بزرگی برای فتح این شهر که پایتخت دولت بیزانس (روم شرقی) وقلعهٔ بزرگ نصرانیّت بود گسیل شد و اگرچه این قشون دچار ناخوشیهای و بی‌آذوقگی شده و خیلی بزحمت افتاد ولی معاویه قوای امدادی بسرداری پسرش یزید فرستاد و عاقبت در نزدیك قسطنطنیّه پیاده شدند و جنگ درگرفت . مسلمین خیلی تلفات دادند و بنا بر روایات نجات آن پایتخت ازافتادن بدست عربها بیشتر مرهون اختراعی بود که یونانیها کرده و آتشی از دور بدشمن میانداختند با وجود این عربها دست از حملات بر نداشته و هرسال اردوئی برای فتح آن شهر میفرستادند تا در سنهٔ ۵۳ یکی از جزایر حوالی قسطنطنیّه را گرفته و هفت سال در دست داشتند و در بعضی ازین جنگها مسلمانان بقدری بشهر قسطنطنیّه نزدیك شدند که ابواّیوب از صحابهٔ پیغمبر در پای دیوار آن شهر مقتول شد و حالا قبر او در اسلامبول موجود است .

یزید بن معاویه

معاویه دربهار سنهٔ ۶۱ هجری درهفتاد وپنج سالگی درگذشت چندین‌سال قبل‌ازوفات خود بتدابیری ازمسلمین شام وعراق وحجاز برای پسرش یزید بیعت گرفته ودرواقع اورا درسنهٔ ۵۶ هجری ولیعهدخود گردانیده‌بود .

یزید پس از جلوس بخلافت که حالا در واقع سلطنت ارثی شده بود در صدد بر آمد که از بزرگان اسلام که طرف توجّه نفوس کلّ مسلمین بودند و درعصر معاویه زیربار بیعت بیزید نرفته بودند بیعت بگیرد این اشخاص عبدالرّحمن پسر ابوبکر و عبداللّٰه پسر عمر وعبداللّٰه پسر زبیر و عبد اللّٰه پسر عبّاس عموي پیغمبر واز همه مهمتر حسین بن علیّ بن ابیطالب بود که همه در حجاز ساکن بودند . عبداللّٰه بن عمر و عبد اللّٰه بن عبّاس را بوعد ووعید مجبور به بیعت کردند . عبد اللّٰه بن زبیر و حسین بن علی قبول بیعت نکرده واز مدینه بمکّه پناه بردند . عبداللّٰه بن زبیر اگرچه در باطن طمع خلافت داشت درظاهر بواسطهٔ وجود امام حسین که تقدّم داشت اظهار تواضع بآن حضرت میکرد . اهالی کوفه مایل بخلافت حضرت حسین بودند و لهذا نامه های زیادی بآنحضرت نوشته او را بکوفه دعوت کردند که با او بیعت نمایند آن حضرت پسر عموی خود مسلم را بآن شهر فرستاد وخود نیز برسیدن خبر پذیرائی خوب از مسلم با عیال واولاد خود بسوی عراق حرکت کرد لکن دربن اثنا یزید عبیداللّٰه پسر زیاد سابق الذّکر را که حاکم بصره بود والی کوفه نمود و وی بدان شهر رفته کار را بدست گرفت ومسلم را کشت . قبل ازرسیدن امام حسین بحوالی کوفه فوجي از سپاه ابن زیاد جلو اورا گرفته و اورا مانع از عودت بمکّه شده مجبور نمودند راه را برگردانیده بطرف شمال غربی برود و عاقبت در کنار یکی از نهرهای فرات در موقعي که کربلا نام داشت با اتباع و اولاد خود فرود آمد .

در این نقطه قشونی که ازطرف ابن زیاد از کوفه بسرداری عمر پسر سعد بن ابی وقّاص فاتح عراق مرکّب از چهار هزارنفر (برحسب تواریخ معتبر) فرستاده شده بود رسیده وجلو آن حضرت را گرفته تکلیف رفتن پیش ابن زیاد کرد و چون آن حضرت قبول نفرمود قشون دشمن در دهم محرّم سنهٔ ٦١ هجری (اواخر ماه اوّل پائیز ١٠ اکتوبر ٦٨٠ مسیحی) بآن حضرت و اتباع معدود او حمله برده همه را شهید کردند .

واقعهٔ کربلا که با تفصیلات هولناك خود در ایران بقدر کافی معروفست تمام مسلمین دنیا را بهیجان آورده و این فقره با خطا های دیگر یزید مانند قتل عام و تاراج مدینه ومحاصره و آتش انداختن بمکّه و سوزاندن کعبه ارکان خلافت بنیٔ امیّه را متزلزل ساخته و منشاء شورشهای پی در پی مسلمین شد .

عبداللّٰه بن زبیر در مکّه علم مخالفت برافراشته و بخلافت شناخته شد و در موقعی که قشون یزید مکه را محاصره کرده بود یزید در شام درگذشت (سنهٔ ٦٤) چون پس ازیزید شخص لایقی خلافت بنی امیّه را در دست نگرفت و معاویه پسر یزید علیل و ضعیف بودو

پس از سه ماه خلافت درگذشت کار عبدالله بن زبیر بالا گرفت و در سنهٔ ٦٤ حجاز و عراق و مصر و قسمتی از سوریه باو بیعت کرده خلافت او را پذیرفتند. مروان بن الحکم از بنی‌امیّه که جانشین معاویهٔ ثانی شد با وفا داران خود بر طرفداران ابن زبیر حمله برده و آنها را مغلوب ساخته و سوریه را مصفّی نمود پس از آن بمصر دست یافت و قشونی برای تسخیر عراق و قشون دیگری برای گرفتن مدینه فرستاد لکن این اردوی آخری شکست یافت. مروان در سنهٔ ٦٥ مرد و پسرش عبدالملك را جانشین خود نمود و در سوریه و مصر باو بیعت کردند.

ازاین تاریخ سه قوّه در عالم اسلامی باهم در نزاع بودند ابن زبیر در مکّه و عبد الملك در دمشق و خارجیها در عراق و خراسان خارجیها که از خود داری بکمك حضرت امیر و امام حسین پشیمان شده بودند ابتدا بعبدالله بن زبیر ملحق شدند و بخونخواهی حسین بن علی اقدام کردند لکن باز با عبدالله بنای مخالفت گذاشته بصره را چندین بار گرفته و باز تخلیه کردند و پس از شکست از مُصْعَب بن زُبیر در ایران پراکنده شده علم مخالفت برافراشتند از یك طرف غوغای خارجیها در ایران و از طرف دیگر خصومت و اختلاف شدیدی که میان قبایل عرب یمنی و عدنانی در همه جا و مخصوصاً در ایران درگرفت و منجرّ بجنگ و خونریزیهای زیاد شد در فتوحات اسلام در مشرق موجب وقفه شد. در این موقع که نزاع خلافت بین عبدالله بن زبیر و عبد الملك بن مروان مداومت داشت ایران در دست خارجیها بود و دائماً باسامی گوناگون مشغول تخریب بودند و از فوت معاویه در سنهٔ ٦٠ تا سال ٧٩ غالباً مملکت ایران و مخصوصاً کرمان و فارس در دست آنان بود و رئیس بزرگ آنها نافع بن ازرق که بنام او خوارج ازارقه خوانده شدند و بعد از او قطری بن فجاعه و بعدها شبیب بن یزید شیبانی خلافت اموبان را خطر وآفت مهمّی شده بودند جیرفت کرمان مرکز اردوی خوارج بود که مرکّب از ایرانیان وعرب بودند ولی بعد ها میان این دو قوم مخالفت افتاد وخوارج عرب بطبرستان رفتند و خوارج ایرانی در جیرفت با سردار خود عبد ربّه ماندند (١) در این بین شخصی باسم مختار که پسر ابوعبید ثقفی معروف بود و ابتدا با عبدالله بن زبیر همراه بود از وی بریده بنام تبعیّت از محمّد بن الحنفیّه پسر حضرت علی (ع) در کوفه علم خونخواهی امام حسین را برافراشت وشهر کوفه را از دست عامل ابن زبیر گرفته تصرّف نمود و بتدریج عراق و قسمتی از ایران و عربستان را نیز در تحت حکم خود آورده و از اوایل سنهٔ شصت و شش تا اواخر سنهٔ شصت و هفت در دست داشت وی قاتلین امام حسین را که از آنجمله

(١) سکهٔ نقره با خطّ پهلوی و عربی از سال ٧٥ و دارای اسم قطری امیرالمؤمنین بدست آمده است.

شمر و عمربن سعد و عبدالله بن زیاد بودند بقتل رسانید ولی بعد در جنگ با مصعب بن زبیر مغلوب و مقتول شد اغلب اتباع مختار ایرانیان بودند و مخصوصاً از هشت هزار نفر قشون او که پس از کشته شدن وی تسلیم شده و بحکم مصعب تمام بقتل رسیدند فقط هفتصد نفراز نژاد عرب بود مخصوصاً سرداران قشون عبدالملك که برای مذاکره پیش ابراهیم بن الاشتر سپهسالار مختار رفتند شکایت نمودند که از وقتی که بمقدمهٔ لشکر او رسیدند تا زمانیکه پس از عبور از صفوف قشون پیش او آمدند یك کلمهٔ عربی نشنیدند و گفتند چگونه با این جمع در مقابل قشون برگزیدهٔ عرب شام توانی مقاومت کرد ابراهیم جواب داد که اگرمن جز مورچگان نمی یافتم باز با شامیان میجنگیدم کجا مانده با این جمع که اولاد نجباء و اشرف و مرزبانان ایرانند مختار بنابر تواریخ ایرانیان را ترقی داده و بمناصب عمده گماشت وعربها را ازکار دور میکرد. از اوایل تاریخ اسلام و در واقع از ابتدای انتشار اسلام درایران ایرانیان مسلمان تمایل شدیدی بتشیّع یعنی هوا خواهی حضرت علی و اولاد او و خصومت بادسته های مخالف ایشان و حتّی با سه خلیفهٔ اوّلی نشان دادند عمر بن الخطّاب که فاتح ایران بود بدست یك ایرانی کشته شد سلمان فارسی از خواص اتباع حضرت علی شمرده میشد امام‌حسین داماد یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی و اولاد آنحضرت از نسل پادشاهان ایران تلقّی‌میشدند شدّت تعصّب بنی امیّه بعرب و ترجیح عرب برمسلمین غیر عرب برهواخواهی ایران نسبت بحزب مخالف بنی‌امیّه یعنی علویّون افزود و بدین قرار بمرور مایهٔ تشیّع در ایران قوّت گرفت.

بعد از مختار کوفه بزیر حکم عبدالله بن زبیر درآمد ولی ایران همانطور در دست خوارج ماند که اهواز و کرمان و ری را گرفته واصفهان را ماهها محاصره کردند مصعب بن زبیر با خارجیان در جنگ بود و عبدالملك بن مروان بمصعب و برادرش حمله میبرد عاقبت در سال هفتاد و دو مصعب کشته شد و کوفه و عراق بتصرّف عبدالملك درآمد بعد عبدالملك حجّاج بن یوسف را که یکی از سرداران کافي او بود برای فتح مکّه فرستاد وآنجا را مدّتی محاصره نموده در سال هفتاد و سه گرفت و عبدالله بن زبیر کشته شد.

پس ازقتل عبدالله زبیر که سیزده سال رقیب عمده خلفای‌اموی بود خلافت امویان ورئیس ها عبدالملك بن مروان باز بلامنازع در تمام قلمرو ممالك اسلامی مسلّم شد فقط در ایران هنوز انقلاب بپایان نرسیده بود و خوارج در فارس و کرمان لوای جنگ را برافراشته بودند ولی عاقبت مغلوب شدند و در اینوقت وسعت قلمرو سلطنت عربها در تحت حکم یك خلیفه باعلادرجه در تمام تاریخ عرب رسیده بود.

عبدالملك بعقل و کفایت خود و سرداران لایقی که داشت بتدریج دائرهٔ تسخیر ممالك را باز وسعت داد حجّاج بن یوسف امیر با کفایت و خونریز که فرمانفرمای عراق و ایران شده بود نه تنها خوارج را وپس از آنها ابن اشعث را که بااردوی ایران رو بکوفه پیش میرفت مغلوب ساخته و ولایات شرقی اسلام را مصفّی نمود بلکه در ماورای سرحدّات شرقی هم بجنگ و فتوحات پرداخت از طرف دیگر در مغرب قشون مسلمین از قیروان تا طنجه در ساحل اقیانوس اطلس و در آسیای صغیر نیز تا ارزروم جلو رفتند. عبدالملك سکّهٔ عربی‌هم ایجاد کرد و سکّهٔ رومی و ایرانی را که تا آنزمان با اضافه یکی دو کلمه اسم خلیفه و غیره در حاشیه رایج بود موقوف داشت و نیز دفاتر دولتی که تا این عهد بفارسی تدوین میشدبعربی تبدیل شد.

بعد از وفات عبدالملك در سنهٔ ۸۶ پسر او ولید بخلافت نشست و در عهد اومسلمین در خراسان و ماوراءالنّهر باز جلوتر رفتند و قُتَیبَةِ بنِ مُسلِم معروف بلخ و طخارستان و فرغانه و بخارا و صغد را گرفته وهمچنین سمرقند و خوارزم را تسخیر نمود و در همهٔ این ولایات مهاجرین عرب مستقرّ شدند . در اواخر خلافت ولید همین قتیبه تا خجندو تاشکند و کاشغر پیش رفته و داخل قلمرو چین شد . از طرف دیگر محمّدبن قاسم حاکم مکران بحدود هند حمله برده ملتان را تسخیر نمود و پس از آن روز بروز دامنهٔ فتوحات مسلمین در مشرق و مخصوصاً هندو سند وسعت گرفت . در ارمنستان نیز فتوحات جدیده مداومت داشت و در سال ۸۹ قشون مسلمین در لشکرکشی بسواحل بحر خزر باتراك شکست دادند.

باز در همین سال موسی بن نصیر والی افریقیّه (یعنی ممالك شمالی افریقا در مغرب مصر) که در قیروان مقرّ داشت در مغرب بفتوحات پرداخته و ممالك بربر را (الجزایر و مراکش) در تحت حکم خود درآورد و تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفت و نیز از دریا به ساردینیا و ماژورکا حمله بردند. درسنهٔ ۹۲ قشون مسلمین در زیر سرداری طارق بن زیاداز طنجه تنگهٔ میان افریقا و اروپا را گذشته سواحل جنوبی اسپانی را تصرّف نمود و این تنگه وکوهستان ساحل اروپائی آن باسم آن سردار جبل طارق نامیده شد درسالهای بعد دنبالهٔ فتوحات را در مملکت اسپانی گرفته وبسیاری از شهر های آنجا فتح شد.

در سال ۹۶ ولید درگذشت و سلیمان بن عبدالملك جانشین او شد ودر زمان او اردوی اعراب بجرجان و طبرستان حمله برد و کشتار عظیمی در آن ولایات نمود و از طرف دیگراز

دریا بقسطنطینیّه (اسلامبول) حمله برده ولی کامیاب نشدند . سلیمان درسال ۹۹ وفات کرد و عمر بن عبدالعزیز بجای او بخلافت نشست و این خلیفه بعدالت و تقوی و پرهیزکاری در تاریخ اسلام معروف است و پس از وفات او در ۱۰۱ یزیدبن عبدالملك خلیفه شد و در عهد اودر خراسان و ماوراء النّهر و مخصوصاً صغد و فرغانه شورشها شد و بزحمت فتنه خاموش گردید با اقوام خزر و قبچاق نیز جنگها واقع شد در اروپا مسلمین پیشرفت زیادی کرده و درخاك فرانسه جلو رفتند یزید در ۱۰۵ درگذشت و برادرش هشام جانشین او شد .

دورهٔ خلافت امویان از عهد یزید بن معاویه تا انقراض آن سلسله پر از شورشهای طرفداران آل علی و خوارج بود فرقهٔ اوّلی بواسطهٔ واقعهٔ کربلاقوت معنوی گرفته و دلهای مردم را از امویان برمیگردانیدند و باینطریق مخالفت درونی مردم روز بروز در تزاید بودو آثار آن در انقلابات پی در پی مخصوصاً در عراق و ایران دیده میشد که از آنجمله بود خروج زید بن علیّ بن حسین نوهٔ امام حسین در سال ۱۲۲ وفتنهٔ خوارج در ۱۱۸ و ۱۱۹ زید در سنه ۱۲۲ در کوفه قیام کرد و ابتدا شیعیان با یك شور مفرطی از هرسوی بدور او گردآمدند لکن والی عراق از طرف خلیفهٔ اموی با قشون شام بر او غالب آمده و او را کشت .

کشته شدن زید را مبدأ نهضت عبّاسیان توان شمرد چه هوا خواهان اهل بیت پیغمبر که خلافت را حقّ آن خانواده دانسته بنی‌امیّه را غاصب میشمردند اغلب طرفدار آل علی که ذرّیهٔ مستقیم حضرت رسول شمرده میشد بودند لکن ازطرف‌دیگردرعهد هشام بن‌عبدالملك محمّدبن علی‌بن عبدالله‌بن عبّاس که از اعقاب عبّاس عموی پیغمبر باشد دعوی امامت آغاز کرده خواست طرفداران بنی‌هاشم را به بیعت باولاد عباس دعوت نماید این داعیه اگرچه تازه بود ولی بواسطهٔ عقل و تدبیر رؤسای این سلسله پیشرفت زیاد پیدا کرد و حتّی بعد از کشته شدن زیدبن علی کم‌کم بنی‌عبّاس از علویّون هم جلوتر افتادند ولی برحسب ظاهر دعوت باسم بنی‌هاشم و برضدّ بنی‌امیّه که مقصود مشترك بود بعمل میآمد . اوّلین و دوّمین خلیفهٔ عباسی هردو پسران همین محمّد بودند دعوت بنی‌هاشم در عراق در میان عجم و در خراسان رواج گرفت دربن زمان یك نهضت مذهبی دیگر باسم خُرَّمیّه شبیه بدین مَزْدَکی در ایران برپا شد و عبّاسیان از هرانقلاب ونهضتی برای مقصود خوداستفاده میکردند درمدّت خلافت هشام جنگها در خراسان وماوراءالنّهر مداومت داشت و پی در پی شورشی برضدّ تسلّط عرب بلند میشد .

سلطنت اسلامی در همهٔ سرحدّات خود یعنی در ماوراء النّهر و سند و هندو ارمنستان

و آسیای صغیر و ممالك ساحل شمالی بحر خزر و اسپانی و خاك فرانسه مشغول جنگ و جهاد و فتوحات بود . در طخارستان و فرغانه و سمرقند و صغد پیشرفتهای مهمّی حاصل‌شد در خاك فرانسه قشون مسلمین بسرکردگی عبدالرّحمن تا پواتیه پیش رفت ولی عاقبت‌درجنگ سختی از شارل مارتل شکست خورده مجبور برجعت شدند هشام پس از بیست سال خلافت در سنهٔ ۱۲۵ درگذشت .

بعد از هشام ولید دوّم پسر یزیدبن عبدالملك و یزیدبن ولیدبن عبدالملك بعد ازاو بایکسال فاصله بخلافت نشستند و دورهٔ آنها ابتدای ضعف و انحطاط امویان بود حکم و نفوذ مرکز خلافت در ولایات دور دست سست شد و مخصوصاً در خراسان نهضتی بر ضدّ بنی‌امیّه وبطرفداری بنی‌هاشم در خفا شروع شده بود و روز بروز قوّت میگرفت . در این زمان محمّدبن علیّ بن عبدالله بن العباس که نوهٔ عبدالله بن عبّاس پسر عموی پیغمبر و رئیس خاندان بنی عبّاس و امام آنها بود درگذشت و پسرش ابراهیم بعنوان امام جانشین او شده علم دعوت را بلند کرد . ابومسلم خراسانی در مرو بیرق این دعوت را برافراشت و آن نواحی را قبضه کرد . یزید در ۱۲۶ وفات کرد و ابراهیم بن ولیدبن عبد الملك برادر خلیفهٔ متوفّی بجای او نشست ولی‌بزودی مروان بن محمّدبن مروان الحکم حمله بدمشق آورده و پایتخت خلافت را تصرّف نموده خود بعنوان مروان دوّم بخلافت نشست (سنهٔ ۱۲۷) در دورهٔ خلافت مروان شورشهای پی‌درپی در ولایات برپا شد و از آنجمله ابن‌معاویه که نوهٔ عبدالله بن جعفربن ابیطالب بود در کوفه قیام کرد ولی در آنجا مغلوب شده بمداین و حلوان رفته پیروان زیاد پیدا کرد و بتدریج‌ایران را زیر اقتدار خود درآورد واستخررا پایتخت خود قرار داده و اصفهان و ری و قومس و سایر ولایات را تصرّف نمود و قریب دوسال در این مملکت تسلّط‌داشت تا عاقبت بدست‌ابومسلم کشته شد . از طرف دیگر خارجیان در هرطرف شوریده و عرصه را بر عمّال خلیفه تنگ‌کردند مملکت اسپانی (اندلس) نیز کم‌کم از اطاعت خلیفهٔ دمشق خارج میشد واشکالات تزایدمیگرفت

سستی کار امویان از همه بیشتر در مشرق ظاهر بود مخصوصاً در خراسان که از مرکز خلافت دور بود نهضتهای ضدّ اموی قوّت‌گرفت . خراسان در آن زمان بمعنی عامّ تاجیحون را شامل بود و بلکه گاهی بهمهٔ ممالك شرقی اسلام تا اقصی حدود آن اطلاق میشد دراین خطّه مهاجرین عرب که خیلی‌زیاد بودند از یکطرف مخاصمات شدید در میان خود داشتند و قبایل یمنی و عدنانی بکینه های دیرینهٔ خود شدّت داده در تمام دورهٔ اموی مجادلات و جنگ و خونریزی و شدّت خصومت در میان آنهـا رواج داشت بحدّیکه تسلّط عرب را در

خراسان بغایت ضعیف نمود قبایل ازد و تمیم و بکر و قیس و کلب باهم دشمن خونی بودند و مرا کز حکومت خراسان یعنی نیشابور و مرو و سیستان گاهی بدست این و گاهی بدست آن قبیله میافتاد . از طرف دیگر تمدّن ایرانی در خراسان خیلی قوی و هنوز زنده و بلکه از بعضی حیثیّتها بهتر از دورهٔ ساسانی بود چه تعصّبات و تنگی نظر ادوار سابق خیلی تغییر یافته روح ایرانی در اعراب مهاجر خراسان نیز حلول کرده و بیشتر ایرانی بودند تا عرب مادران آنها ایرانی و زبانشان فارسی شده بود لباس ایرانی میپوشیدند و شراب میخوردند و نوروز و مهرگان را عید میگرفتند . ایرانیان و اتراك با عرب مخالفت داشتند و امتیازیرا که عربها بخود مخصوص کرده منکر بودند مخصوصاً ایرانیان که هم از حیث تمدّن و هم از حیث ثروت و هم از حیث نجابت و لیاقت اداره بالاتر بودند از معاملهٔ که با آنها میشد سخت در غضب بودند زیرا باوجود قبول اسلام باز فقط بانتساب بیکی از قبایل عرب سری توسرها میتوانستند بیاورند و موالی یا بندگان آن قبیله شمرده میشدند و اسم آن قبیله را میگرفتند با اینهمه در حقوق با عرب مساوی نبودند در جنگهای اسلامی عربها روی اسب و موالی پیاده میجنگیدند در فهرست مستمرّیات و وظیفه خواران (دیوان عطاء) اسم آنها درج نمیشد و اغلب جزیه یا مالیاتی شبیه بآن بایستی بپردازند . و این عدم مساوات که در دل ایرانیان مایهٔ کدورت و شکایت عظیمی بود یکی از عوامل عمدهٔ شورش برضدّ بنی امیّه گردید زیرا امویان تعصّب عربی را تقویت کرده و امتیازات آنها را نگاهداری مینمودند و باصول مساوات و عدالت اسلام که امتیازات قومی و ملّی را منسوخ کرده بود اعتنائی نداشتند خوارج این اصول را تصدیق داشتند و مخصوصاً شیعیان یعنی هواخواهان بنی هاشم از همه بیشتر رعایت این قانون اسلامی را میکردند .

این فقره و بسیاری دلایل دیگر که ذکرش گذشت در ایرانیان و مخصوصاً اهل خراسان تعلّق شدیدی بتشیّع ایجاد کرده بود و دعوت تشیّع که در خفا بکمال گرمی ترویج میشد در اواخر بنی‌امیّه وسعت غریبی در خراسان گرفت لیکن این دعوت که باسم بنی‌هاشم در مقابل بنی امیّه نشر میشد شعبهای مختلف داشت طرفداران اولاد محمّدبن الحنفیّه و پسر او ابوهاشم و هواخواهان اخلاف امام حسین و ازهمه جدّی‌تر پیروان بنی عبّاس و امام آنها محمّد وپسرش ابراهیم همه برخلاف امویان کار میکردند ولی در مقصود مخالف بودند . درین زمان که ما در صدد نگارش تاریخ آن هستیم چهار طبقه از مسلمین با حکومت بنی‌امیّه مخالفت داشتند ازین قرار مسلمانان سُنّی ولی متّقی و پارسا که اعمال خلاف شرع و جابرانه و زندگی پر تجمّل و

دنیا پرستانهٔ خلفای اموی را دیده و بشدّت متنفّر و بیزار بودند اصحاب پیغمبر و تابعین و اولاد آنها از آنجمله بودند که در قیام عبیدالله بن زبیر ابادی عمدهٔ او این طبقه بودند . دوّم شیعیان علیّ بن ابیطالب که شدید ترین خصم امویان بودند و بواسطهٔ مظالم بنی امیّه در حقّ خاندان علی و مخصوصاً واقعهٔ کربلا این خصومت به اعلی درجه شدّت گرفته بود و این طبقه عامل عمدهٔ شورش مختار بودند سوّم خوارج که تعلّق باصول اولیّهٔ اسلام و تعصّب مفرط داشتند و ناراضیها و غارتگران از هر طبقه باین دسته ملحق میشدند و تا حدود سنهٔ هشتاد خطرناکترین انقلابات را برضدّ بنی امیّه برپا کرده بودند . چهارم موالی یعنی مسلمین غیر عرب بودند که چنانکه گفته شد مانند ملّت محکوم معامله شده و از طرف ملّت حاکم تحقیر میشدند مخصوصاً کینهٔ این طبقهٔ اخیر نسبت بقوم خارجی که برآنها تسلّط یافته بود اوّلاً و نهضت تشیّع از هر شعبه و طریقه ثانیاً و انتظار عمومی از میان مسلمین برای یك نجات دهنده در تحت عناوین قائم یا مهدی و غیره ثالثاً و نیز رقابت و نفاق شدید در میان قبایل عرب شمال وجنوبی در درجهٔ چهارم موجب سرنگون شدن دولت اموی گردید .

نهضت پیروان بنی عبّاس در خراسان امر ناگهانی نبود بلکه بیش از سی سال خانوادهٔ عبّاسی یعنی محمّدبن علي و پسرش ابراهیم و منسوبین آنها برخلاف مدّعیان دیگر از بنی‌هاشم بایك ترتیب و نظم و استمرار و تدبیر بوسیلهٔ دعات مخصوص و تشکیلات مرتّب در خراسان کار میکردند .

عبّاسیان در دعوت خود عمده بموالی و مخصوصاً ایرانیان متّکی بودند و از آزردگی خاطر آنان استفاده میکردند و از طرف دیگر تکیهٔ ایشان باحزاب مختلفهٔ شیعه بود که در آن اوان یعنی اوایل قرن دوّم هجری دو شعبهٔ عمده داشت عبّاسیان و علویان زیدیها یعنی پیروان زیدبن علي پس از کشته شدن او چنانکه گفته شد ضعیف و پراکنده شدند و پیروان محمّدبن الحنفیّه که بعد ازو بپسرش ابوهاشم گرویده بودند بواسطهٔ آنکه ابوهاشم درموقع وفات خود حقّ امامت خویش را به محمّدبن علي سرسلسلهٔ خاندان عبّاسي انتقال داد به پیروان عبّاسیان التحاق نمودندبنابراین از دوشعبهٔ عمدهٔ شیعه یکی طرفداران عبّاسیان بودند که شعارشان بیرق و لباس سیاه بود دوشعبهٔ دیگر طرفداران آل علی که درآن اوقات بامامت امام علّی بن الحسین زین العابدین (متوفّی درسنهٔ ۹۹ یا ۹۵ هجری) وامام محمّدبن علیّ الباقر معتقد بودند و بهمین جهت عبّاسیان در دعوت خود در خراسان و سایر اکناف ایران بعنوان عامّ بنی هاشم دعوت میکردند و همدستی و پشتیبانی همهٔ شعب شیعه راداشتند درخراسان ابتدا دعوت سرّی بود و امور دعوت و نهضت بوسیلهٔ مجمعی مرکّب ازدوازده

نقیب و شورای بزرگی مرکّب از هفتاد نفر رؤسای درجهٔ دوّم اداره میشد گاهی هم بعضی ازین دعات عقاید مخصوصی پیدا کرده جزو غُلات میشدند یعنی نسبت صفات الوهیّت بائمّه میدادند و از اینجهت از جمع شیعیان خارج شده نهضت مخصوص یا فتنه ای برپا میکردند که تاریخ این وقایع و نهضتها که برای تاریخ ایران خیلی مفید و علاوه براین دلکش است خود باب مبسوطی تواند شد که از عهدهٔ این کتاب خارج است. در اواخر سال ۱۲۹ دعوت عبّاسی بقدری در خراسان پیشرفت که ابومسلم پیشرو شیعیان عبّاسی بیرق سیاه عبّاسیان را بلند کرد پیشوای این جماعت چنانکه ذکر شد محمّدبن علیّ بن عبدالله بن العبّاس بود که در حدود سال ۱۲۵ وفات کرده پسرش ابراهیم را بجانشینی خود تعیین نمود قبل از وفات خود ابومسلم را که جزء بندگان بود و بیست سال بیش نداشت خریده و بکار دعوت و خدمت خاندان خود گماشت ابومسلم در خراسان بنشر دعوت مشغول شده و اغلب میان خراسان و حمیه (که قریه ای در جنوب فلسطین و مأوای خاندان عبّاسی بود) مراوده میکرد پس از آنکه اطمینان بقوّت پیروان خود در خراسان پیدا کرد بحکم امام ابراهیم علم قیام را برافراشته دعوت را ظاهر کرد آنچه والی خراسان نصربن سیّار بمروان بن محمّد خلیفهٔ اموی نوشت و او را متوجّه خطر نزدیك گردانید و حتّی گفت که دویست هزار نفر بابو مسلم بیعت کرده اند نتیجهٔ مفیدی نداد و فقط مروان از مساعی امام ابراهیم مطّلع شده او را گرفتار و حبس نمود و پس از آنکه وی اندکی بعد در حبس بمرد برادرش ابوالعبّاس سفّاح و ابوجعفر منصور با سایر اهل خانواده بکوفه رفته در آنجا مختفی شدند ابومسلم در پیشرفت خود در خراسان مداومت داشت وابتدا نواحی شمال شرقی خراسان را از نسا و ابیورد و هرات و مرورود تصرّف کرده در جنگهای متوالی قشون امویان را ازین نواحی براند لکن با وجود این با حزم و تدبیر رفتار میکرد و قریب هفتماه در حوالی مرو لشکر خود را نگاهداشته جلو نرفت تا وقتیکه عربهای یمنی را نیز با خود همراه کرد و آنوقت مرو پایتخت خراسان را تسخیر نمود و قیام انبساط پیدا کرد. از یکطرف مردم از هرسوی از نیشابور تا اقصی نقاط قلمرو اسلامی در ترکستان و ماوراءالنّهر بعدّهٔ صد هزار نفر بیاری ابومسلم شتافتند و از طرف دیگر نصربن سیّار خودرا در مقابل انبوه شیعیان ضعیف دیده از مرو بسرخس و از آنجا به نیشابور و از آنجا رو بمغرب عقب نشست و قَحْطَبه نام از سرداران ابومسلم اورا دنبال کرده شکست فاحشی باوداد و در اثرآن جرجان وری نیز ازدست امویان خارج شد درین اثنا نصر مریض شده درگذشت وقحطبه رو بمغرب پیش رفته

نهاوند را محاصره نمود و اردوئی را از فشون خلیفه در کرمان مرکّب از صد هزار نفر که بکمك نصر می‌آمدند در جنگ سختی شکست داده تار و مار کرد. نهاوند هم عاقبت تسلیم شد و قحطبه دراوایل ۱۳۲ هجری بسوی کوفه هجوم آورد و با لشکر مهمّی که از جانب امویان بسرداری ابن هُبَیْرَه رو بایران میآمد در کربلا تصادم نموده مصاف دادند. دربن جنگ اگرچه قحطبه کشته شد ولی قشون شام شکست یافته تا واسط عقب نشستند و پسر قحطبه باقشون خویش وارد کوفه شد و ابوالعبّاس سفّاح با خانوادهٔ خود از مأمن خویش بیرون آمد ودرهمان اوان اردوی دیگر امویان بسرداری پسر خلیفه مروان در کنار رود زاب صغیر در جنگ با لشکری که قحطبه بسرکردگی ابو عون بآن سوی فرستاده بود مغلوب شد و نواحی مشرقی موصل بدست عبّاسیان افتاد و قریب پنجماه بعد خود خلیفه مروان با لشکر عظیم خویش دز کنار زاب کبیر شکست یافته فرار کرد وسه ماه پس از آن دمشق بتصرّف قشون عبّاسی درآمد و مروان هم که بمصر گریخته بود گرفتار و مقتول گردید و اغلب اعضای دودمان اموی بقتل رسیدند.

خلافت در بغداد

تغییر مرکز سلطنت اسلامی از دمشق بکوفه و هاشمیّه و بغداد که درحوالی مداین پایتخت قدیم ایران بودند وافتادن ارکان سلطنت بدست ایرانیان وخراسانیان وواقع شدن کامل خلافت تحت نفوذ ایرانی سرنوشت اسلام را تغییر داد از طرفی در بداوت عربی روح تمدّن وآداب و نظم و مملکتداری دمیده شده تساهل وعلم و دوستی و دانش وادب رواج گرفت ترجمهٔ کتب بعربی تغییر ضبط وقایع از روایات شفاهی بتاریخ نویسی و تدوین آداب و علوم از آثار آن بود ولی از طرف دیگر سادگی و شهامت و استقلال نفس و «دمکراتیزم» عربی به تجمّلات وعظمت و تبختر و تملّق درباری و اعتقاد بسلطنت ارثی و اطاعت کور کورانه بسلاطین دارای جنبهٔ الوهیّت (که اثرش در پرستش اولاد علی و خاندان آنها دیده میشود) تبدیل شد و مخصوصاً جریان دین اسلام و تمدّن آن در مجرای شرقی و ایرانی افتاده و از مجرای تمدّن یونانی دور افتاد لکن باین نکتهٔ باریك باید توجّه شود که سلطنت و دولت اسلامی با وجود استقرار امویان قریب صد سال درمملکت نیم رومی و یونانی سوریه و اختلاط آن با مردم انطاکیه و قیساریه و حمص و قنسرین و سایر مراکز مهمّ تمدّن رومی ازاصول یونانی و رومی هیچ چیزی کسب نکرد و درحال نیم بدوی و نزدیك باعراب بادیه ماند لکن نفوذ روح یونانی بقدری سریع و ساری بود که در اندك زمانی

اسلام بمجرای تمدّن افتاد وقائدین دولت عربی همه چیز کمالات وفنون ایران را اخذ کردند جهت این مطلب که سرّ غامض بنظر میآید شاید تا حدّی اینست که کولونی یونانیان و رومیان سوریه کمتر دین اسلام را پذیرفته و مسلمان شدند و اغلب در دین مسیحی باقی ماندند و لهذا تجانس و اختلاط ضعیف و سرایت تمدّن و آداب غیر ممکن بود لکن ایرانیان متمدّن و خود اهل مملکت ایران بعدّهٔ زیاد مسلمان شده در تمام دوایر دولتی و اجتماعی سلطنت اسلامی داخل شدند و سرایت فوق العاده سهل گردید.

استقرار سلطنت عبّاسی انقراض (یا ضعف کلّی) نفوذ عرب و بالا گرفتن نفوذ ایرانی بود بیرون گرید عبّاسیان میتوانستند بحمایت و پشتیبانی ایرانیان مقهور ومظلوم وتحقیر دیده اعتماد کنند زیرا اینها مردم عاقل و قابلی بودند با یك گذشتهٔ بزرگ و اکنون بذّلت و فلاکت افتاده بودند و از طرف یك نژاد جنگاوری که تقریباً در هرچیز جز رشادت شخصی و حبّ استقلال از آنها پست تر بودند با تحقیر معامله میشدند.

عربها مغلوبیّت معنوی خود را در دست ایرانیان حس میکردند و میفهمیدند که درواقع فتح زاب جبران شکست قادسیّه و جلولاء و نهاوند بود لهذا در صدد بدست آوردن نفوذاز دست رفتهٔ خود برآمدند و جنگ میان پسران هارون یعنی امین و مأمون درواقع جنگ ثانوی عرب و ایران بود که باز بغلبهٔ ایرانیها خاتمه یافت.

بعضی از کتب کتابخانهٔ طهران

		قران
۱	ـ تاریخ ملل شرق و یونان ترجمهٔ میرزا عبد الحسین خان هژیر از نشریات کمیسیون معارف مصوّر با کاغذ اعلی	۱۴ر
۱	ـ » رم » » » ترجمهٔ زیرک زاده	۱۶ر۵
۱	ـ » قرن ۱۸ » » » ترجمهٔ رشید یاسمی	۳۰ر
۱	ـ یاد داشتهای ژنرال تره زل از نشریات شورای نظام	۴ر
۱	ـ ماموریت ژنرال گاردن » » »	۶ر
۱	ـ جنگ ایران و افاغنه » » »	۶ر
۱	ـ جنگ ایران و هند » » »	۶ر
۱	ـ جنگ ایران و یونان » » »	۲ر۵
۱	ـ یادداشتهای دستروپل انگلیسی از نشریات روز نامهٔ کوشش	۸ر
۱	ـ حکومت تزار و محمّد علی میرزا » » اطّلاعات	۴ر
۲	ـ علم ادب تألیف میرزا سید ابراهیم خان منقّح	۱۲ر
۱	ـ حکمت سقراط بقلم افلاطون ترجمهٔ فروغی محمّد علی خان	۹ر
۱	ـ اوصاف الاشراف خواجه نصیر طوسی عکسی و مذهب طبع برلن	۸ر
۱	ـ مجموعهٔ اشعار و آثار حکیم ناصر خسرو در ۸۱۰ صفحه با جلد اعلی	۵۰ر
۱	ـ » » » » » » » بیجلد	۴۰ر
۲	ـ تاریخ ایران اقتصادی تألیف رحیم زادهٔ صفوی	۱۴ر
۱	ـ شهربانو جلد اول » » »	۴ر
۱	ـ نادر شاه » » »	۲ر
۱	ـ جغرافیای تاریخی ایران ترجمه از کتاب بارتلد روسی بقلم طالب زاده	۱۲ر
۱	ـ دیوان اشعار میر محمد حسین شهریار تبریزی	۵ر
۱	ـ » » عشقی	۷ر
۱	ـ » » صادق ملاّ رجب اصفهانی	۴ر
۱	ـ اصول عملی علم تربیت تألیف صدیق اعلم	۸ر
۲۵	ـ مجموعهٔ قوانین مملکتی هفت دورهٔ تقنینیّه و عدلیه	۹۰ر
۱	ـ ترجمهٔ نفحة الیمن	۸ر
۱	ـ حافظ چاپ طهران عربی بیجلد	۱۶ر

بعضی از کتب کتابخانهٔ طهران

۱ ــ حافظ چاپ طهران سربی با جلد
۲ ــ فیزیك سیکل اوّل ودوّم متوسّطه تألیف دکتر ارانی
۲ ــ شرح احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی ۲۰ر
۱ ــ اسلام افکار و اندیشه ها تألیف هاری ترجمهٔ آقا میرزا سیدمحمّدقمی ۳ر۵
۱ ــ تاریخ مقدّس تألیف واشنگتن اورنك امریکائی ترجمهٔ میرزا ابراهیم خان شیرازی ۹ر
۱ ــ حافظ تشریح تجزیهٔ اشعار حافظ بوسیلهٔ عبدالحسین خان هژیر ۵ر
۲ ــ شاهزاده خانم بعلبك ۸ر
۲ ــ جزء سیّم بعربی و جزء چهارم بفارسی آثار الشّمسه تألیف عبدالعزیز جواهر الکلامی ۱۶ر
۱ ــ خیّام برلن مصحّح دکتر روزن آلمانی چاپ برلن ۵ر
۱ ــ منتخب لطائف عبید زاکانی » » ۳ر
۱ ــ نصایح خواجه عبد الله انصاری » » ۲ر
۱ ــ تئوریهای علم دکتر ارانی ۴ر
۱ ــ دوشیزهٔ اورلئان ترجمهٔ عاوی ۳ر۵
۱ ــ سخن و سخنوران شرح احوال شعرای ماوراء النّهر تألیف بدیع الزّمان ۱۲ر
۱ ــ حدائق السّحر رشید و طواط باحواشی اقبال آشتیانی ۱۰ر
۱ ــ سفر نامهٔ ناصر خسرو چاپ برلن ۲۰ر
۱ ــ زادالمسافرین حکیم ناصرخسرو چاپ برلن ۳۸ر
۱ ــ افسانهٔ تاریخی لازیکا میرزا حیدر علی کمالی ۵ر
۱ ــ تفوّق آنگلو ساکسن ترجمهٔ علی دشتی ۱۰ر
۱ ــ اعتماد بنفس » » » ۸ر
۲ ــ وظیفه ترجمه از کتاب سموئیل اسمایلز انگلیسی ۸ر
۲ ــ اخلاق » » » » » ۸ر
۱ ــ بینوایان ترجمهٔ میرزا آل و یکتور هوگو مستعان ۶ر
۱ ــ از پرویز تا چنگیز تالیف تقی زاده ۶ر
۱ ــ منتخبات صائب انتخاب میرزا حیدر علی کمالی ۷ر
۱ ــ اطلال شهر پارس حالت کنونی تخت جمشید با گراور ونقشه چاپ برلن ۲۰ر

علاوه بر این کتب همه رقم کتاب طبع ایران و هند و مصر و اروپا از قدیم وجدید در کتابخانهٔ طهران تحصیل می شود .